

تفسیر موضوعی قرآن کریم

دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی

دکتر ابراهیم کلانتری

دکتر علیرضا کمالی

دکتر علی نصیری

دکتر عبدالکریم بهجت‌پور

طرح کوتاه مدت تحول دروس معارف اسلامی



فصل یکم:

شناخت قرآن

اهداف فصل:

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

۱. اقسام شناخت قرآن را بیان کنند.
۲. مهم‌ترین فرض‌های بنیادین در شناخت قرآن را تبیین نمایند.
۳. اسرار ماندگاری و جاودانگی قرآن را برشمارند.
۴. نمونه‌هایی از ژرفای قرآن را توضیح دهند.

درآمد

اهمیت شناخت قرآن برای هر مسلمان از آن‌روست که منبع اساسی دین، ایمان، اندیشه و آنچه به زندگی معنا می‌بخشد، قرآن است؛ قرآن پایه‌های جهان‌بینی و اصول تفکر و خردورزی در نظام آفرینش را - که برای انسان کنج‌گاو، جستجوگر و باورمند ضروری است - بیان کرده و هم‌زمان اصول اخلاق نیکو، تربیت صحیح و شیوه بنای یک جامعه انسانی و ارزش‌محور را عرضه داشته است. این در حالی است که چگونگی عشق‌ورزی به ساحت معبود یگانه، شیوه نیایش و راز و نیاز و چگونگی ارادت‌ورزی به پیشگاه خالق مهربان، به بهترین شکل و به دور از هرگونه افراط و تفریط در قرآن کریم مورد توجه قرار گرفته است.^۱

لزوم مراجعه به «سنت معتبر» و «اجتهاد روشمند» که مورد تصریح قرآن است، تنها به منظور تفسیر و تشریح اصول یادشده، تطبیق این اصول بر فروع و نیز یافتن پاسخ‌های منطقی دین به تناسب نیازهای جدید - در عرصه معرفت و معیشت آدمیان - است.

بنابراین قرآن اساس اندیشه دینی، جهان‌بینی حق و شریعت اسلامی است و شناخت

۱. بنگرید به: مطهری، *آشنایی با قرآن*، ج ۱ و ۲، ص ۱۰.

آن نیز نقطه آغاز هرگونه شناخت و تلاش فکری و الهام بخش عمل و سلوک معنوی برای مسلمانان است.

۱. اقسام شناخت قرآن^۱

بررسی و مطالعه درباره یک اثر در صورتی به شناخت همه جانبه آن می انجامد که انسان پژوهشگر سه نوع شناخت را مطمح نظر قرار دهد: «شناخت سندی»، «شناخت تحلیلی» و «شناخت ریشه ای».

شناخت عمیق قرآن نیز متوقف بر همین سه نوع شناخت است. از این رو، دست یافتن به ایمان حقیقی میسر نیست، مگر آنکه این کتاب آسمانی از هر سه زاویه مورد بررسی قرار گیرد. در ادامه به بررسی هر یک پرداخته می شود.

یک. شناخت سندی

در این مرحله، پژوهشگر می کوشد با استفاده از ابزارهای لازم دریابد کتابی که در اختیار اوست، از نظر اسناد و انتساب به گوینده و یا نویسنده اش، تا چه میزان اعتبار دارد و آیا اسناد همه آن درست است، یا آنکه بخشی درست است و بخشی نیز نادرست، و همچنین دلیل و مدارک اطمینان بخش بر درستی یا نادرستی این انتساب کدام اند. به عنوان مثال کتابی که به نام دیوان حافظ مشهور است آیا همه اشعار آن بی کم و کاست از حافظ است یا اینکه ابیاتی ساختگی نیز وجود دارد که به وی نسبت داده شده است. اینجاست که از نسخه شناسی و نسخه های قدیم و معتبر سخن به میان می آید.

قرآن از این نوع شناخت بی نیاز است؛ چنان که هیچگاه در انتساب سوره، آیه و یا بخشی از آن به آورنده اش، یعنی پیامبر اسلام ﷺ تردید و تشکیکی رخ نداده است. در واقع مسائلی از این دست که فلان سوره مشکوک است، فلان آیه در فلان نسخه هست و در فلان نسخه نیست و ... در مورد قرآن اساساً مطرح نیست. از این رو، هیچ کس نمی تواند ادعا کند یا احتمال دهد که نسخه دیگری از قرآن وجود دارد که با قرآن موجود تفاوت کلی یا جزئی دارد.^۲

۱. مطالب این بخش برگرفته از کتاب *آشنایی با قرآن*، ج ۱ و ۲، نوشته مرتضی مطهری است.

۲. مطهری، *آشنایی با قرآن*، ج ۱ و ۲، ص ۱۲.

بی‌نیازی قرآن از این نوع شناخت معلول پیوند عواملی چند است که برخی به «هویت ذاتی قرآن»، پاره‌ای به «تلاش‌های مستمر پیامبر ﷺ» و مؤمنان راستین» و برخی نیز به «شرایط ویژه عصر نزول» بازمی‌گردد. این عوامل به ترتیب از این قرارند:

۱. پیامبران وحی را به طرق گوناگون از جمله «علم حضوری» دریافت می‌کنند. ماهیت این علم چنین است که در آن دریافت‌کننده (عالِم)، نسبت به آنچه دریافت کرده (معلوم)، کوچک‌ترین تردیدی روا نمی‌دارد. تصریح قرآن بر فرود آمدن آیات وحی بر قلب پیامبر ﷺ^۱ نیز خود گویای رخداد چنین فرایندی در نزول قرآن است.

با این حال بنا به تصریح قرآن، پیامبر خدا ﷺ نسبت به دریافت و ابلاغ دقیق و معصومانه وحی - که بخش بزرگی از رسالت سنگین او به‌شمار می‌آمد - حساسیت ویژه‌ای نشان می‌داد؛ تا بدانجا که خدای متعال خطاب به پیامبرش چنین می‌فرماید:

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتُغَيِّرَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ.^۲

زبانت را [در هنگام وحی] زود به حرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] اشتابزدگی به خرج دهی. درحقیقت گردآوردن و خواندن آن بر [عهده] ماست. پس چون آن را برخواندیم، [همان‌گونه] خواندن آن را دنبال کن، سپس توضیح آن [نیز] بر عهده ماست.

۲. نزول قرآن با نزول سایر کتب آسمانی تفاوت بزرگی داشت و آن اینکه قرآن به تدریج و در طول ۲۳ سال نازل گردید؛ درحالی‌که کتب آسمانی دیگر به یکباره نازل شده‌اند. نزول یکباره ممکن است این مشکل را ایجاد کند که نسخه اصلی پس از مدتی با سایر نسخه‌ها مشتبّه گردد، اما در نزول تدریجی این‌گونه نیست. افزون بر این، نزول تدریجی آیات، فرایند دریافت اطمینان‌بخش را برای پیامبر ﷺ هموار، و روند فراگیری را برای مؤمنان آسان می‌نمود.^۳ قرآن خود در این باره می‌فرماید:

۱. شعراء / ۱۹۴ - ۱۹۳؛ بقره / ۹۷.

۲. قیامت / ۱۹ - ۱۶.

۳. برای آشنایی با فلسفه و فواید نزول تدریجی قرآن، بنگرید به: زُرْقَانی، *مناهل العرفان*، ص ۵۶ - ۴۹.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا^۱

و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است؟ این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم، و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم.

وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا^۲
و قرآنی [باعظمت را] بخش بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی، و آن را به تدریج نازل کردیم.

۳. یکی از اقدام های اساسی پیامبر اسلام ﷺ برای ضبط و نگهداری آیات این بود که از همان آغاز نزول وحی جمعی از نویسندگان را برای نگارش صحیح قرآن برگزید. همواره افرادی از این جمع که به «کاتبان وحی»^۳ شهرت داشتند، پیامبر را همراهی می کردند و کلام خدا را به مجرد نزول بر پیامبر ﷺ و ابلاغ آن می نگاشتند. نگارش بی وقفه آیات قرآن از آغاز بعثت یکی از علل حفظ و مصون ماندن آن از هرگونه تغییر و تحریف بود.

۴. جنبه ادبی و هنری قرآن - که از آن به فصاحت و بلاغت تعبیر می شود - و ساختار آهنگین آیات که نوازشگر روح است، چنان بر دل و جان مسلمانان تأثیر می نهاد که با همه توجه و توان به فراگیری، حفظ و ضبط قرآن همت می گماشتند. این ویژگی ها سبب می شد حفظ و به خاطر سپردن آیات به گونه ای روان و با صرف کمترین وقت امکان پذیر گردد و بدین رو در زمانی کوتاه در قالب فرهنگی فراگیر در جامعه اسلامی رواج یابد.^۴ بنا به گزارش های تاریخی، در جنگ «بئر معونه» ۷۰ و در جنگ «یمامه» ۴۰۰ تن از قاریان قرآن به شهادت رسیدند.^۵ بی گمان تثبیت قرآن در حافظه جمع بزرگی از مسلمانان مانع بروز هرگونه تغییر و تحریفی در قرآن می گردید.

۱. فرقان / ۳۲.

۲. اسراء / ۱۰۶.

۳. حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۲۱۲ - ۲۰۱؛ خویی، البیان، ص ۲۵۳؛ زرقانی، مناهل العرفان، ص ۲۰۰.

۴. همان، ص ۱۹۹.

۵. خویی، البیان، ص ۲۵۳.

۵. جامعه آن روز مسلمانان به لحاظ فرهنگی و سطح سواد، جامعه‌ای بسیط و بدوی بود. در چنین جامعه‌ای غیر از قرآن کتاب دیگری یافت نمی‌شد تا مسلمانان، هم در حفظ این و هم در ضبط آن ناگزیر باشند. ذهن خالی، حافظه قوی و نداشتن سواد خواندن و نوشتن سبب شده بود مسلمانان فقط اطلاعاتشان را از راه دیدن و شنیدن کسب کنند.^۱ در چنین فضایی، پیام قرآن - که با احساس و عاطفه آنان سازگار بود - در قلب آنان نقش می‌بست و چون آن را کلام خدا می‌دانستند نه سخن بشر، برایشان مقدس بود و به خود اجازه نمی‌دادند حتی یک کلمه یا یک حرف آن را تغییر دهند و یا پس و پیش کنند. آنان پیوسته می‌کوشیدند با تلاوت این آیات به خدا نزدیک‌تر شوند.^۲

پیوند این عوامل در عصر نزول سبب شد پیش از آنکه بخواهد در این کتاب آسمانی تحریف راه یابد، آیات آن به بالاترین درجه تواتر^۳ برسد؛ به گونه‌ای که انکار یا کم‌وزیاد کردن حتی یک حرف آن ناممکن گردد.

با توسعه سریع قلمرو اسلام و اقبال چشمگیر مردم جهان به قرآن و از دیگر سو به دلیل فاصله زیاد عموم مسلمانان از مدینه - که مرکز صحابه و حافظان قرآن بود - این خطر وجود داشت که به تدریج در نقاط دورافتاده، نسخه‌های قرآن از سر عمد یا اشتباه دستخوش تغییراتی شود، اما هوشیاری و زمان‌شناسی مسلمانان مانع این کار شد.

سال ۲۵ هجری، شهر مدینه - مرکز خلافت اسلامی - شاهد شکل‌گیری کمیته‌ای از بزرگان صحابه، قاریان و حافظان قرآن بود. وظیفه اصلی این کمیته، بر تهیه و تدوین نسخه واحدی از قرآن متمرکز گردید تا به عنوان محور و مرجع اصلی همه مسلمانان در قرائت و استنساخ قرآن رسمیت یابد. با تلاش‌های این کمیته، تعداد شش یا هشت نسخه هماهنگ با قرآن فراهم گردید و به مراکز اصلی قلمرو اسلامی آن روز (مکه، کوفه، بصره، شام، بحرین، یمن، مصر و الجزایر) ارسال، و نسخه اصلی آن که «أم» یا «امام» نامیده می‌شد، در مدینه نگاه داشته شد. به همراه نسخه‌های ارسالی، یک قاری ممتاز نیز به مراکز اعزام می‌شد

۱. زرقانی، *مناهل العرفان*، ص ۲۳۴.

۲. مطهری، *آشنایی با قرآن*، ج ۱ و ۲، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۱۲۵ - ۱۲۳. مراد از تواتر این است که یک خبر، مطلب، گزارش و یا مجموعه، چنان زبانزد عام و خاص شود که در درستی و اعتبار آن نتوان تشکیک کرد.

تا قرائت صحیح قرآن را به مسلمانان آن منطقه بیاموزد. نسخه‌های ارسالی در مراکز یادشده نگهداری می‌شد و براساس آن، نسخه‌های دیگری نگاشته شده، در اختیار مردم قرار می‌گرفت.^۱

دو. شناخت تحلیلی

در این مرحله، پژوهشگر بر آن است تا به مطالب و محتوای کتابی که در اختیار دارد، آگاهی یابد و نسبت به هدف، پیام، سبک بیان و شیوه برخورد این اثر با مسائل بنیادین جهان، انسان و جامعه به شناخت درستی برسد و بدین‌رو عیار و ارزش علمی و محتوایی آن کتاب نیز برایش روشن گردد.

در باب شناخت تحلیلی قرآن باید دانست که قرآن مجموعاً مشتمل بر چه مسائلی است و از سویی آن مسائل چگونه و با چه سبکی عرضه شده است؟ طرح قرآن برای رساندن آدمیان به سعادت چیست؟ استدلال‌ها و برهان‌های قرآنی در زمینه‌های مختلف چگونه است؟ آیا تصویری که قرآن از هستی و جهان می‌نمایاند، منطبق بر دریافت‌های عقل سلیم است؟ آیا چون قرآن اساس و نگهبان ایمان است و پیامش یک پیام ایمانی است، عقل را رقیبی می‌داند که باید در برابرش بایستد، یا اینکه به عکس، همواره به عقل به چشم یک حامی و مدافع نگریسته، از نیروی آن یاری می‌طلبد؟ این پرسش‌ها و صدها پرسش دیگر که ضمن شناخت تحلیلی مطرح می‌گردد، ما را با ماهیت قرآن آشنا می‌سازد.^۲

بی‌گمان شناخت تحلیلی قرآن اساس و زیربنای ایمان و جهت‌دهنده رفتار و اخلاق مسلمانان در زندگی فردی و اجتماعی است؛ شناختی که در پرتو تفسیر روشمند این کتاب آسمانی تحقق می‌یابد.

سه. شناخت ریشه‌ای

پس از آنکه درستی انتساب یک اثر به پدیدآورنده‌اش اثبات گردید و محتوای آن نیز به درستی مورد بررسی قرار گرفت، مرحله جدیدی از شناخت آغاز می‌شود.

۱. معرفت، تاریخ قرآن، ص ۱۱۲-۹۶؛ سیوطی، الإقتان، ج ۱، ص ۸۰-۷۶.

۲. مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۱ و ۲، ص ۱۷-۱۶.

در این مرحله، پژوهشگر همواره می‌کوشد تا روشن کند آیا مطالب، محتوا و اندیشه‌های مطرح‌شده در کتاب، از اندیشه پدیدآورنده‌اش تراوش یافته، یا آنکه برآمده از اندیشه دیگران است؟

چنین شناختی فرع بر شناخت تحلیلی است؛ بدین معنا که تا محتوای یک اثر به دقت شناخته نشود، اساساً نوبت به شناخت ریشه‌ای آن نخواهد رسید.

در بررسی و شناخت قرآن، پس از مطالعه تحلیلی آن نوبت به مقایسه و شناخت تاریخی می‌رسد. در این مرحله باید قرآن را (با همه آنچه دارد) با آثار علمی و کتاب‌های دیگر آن زمان به‌ویژه کتاب‌های مذهبی مقایسه نمود. در این سنجش بایست همه شرایط از قبیل میزان ارتباط شبه جزیره عربستان با دنیای آن روز، تعداد انسان‌های باسواد آن عصر و ... در نظر گرفته شود. سپس باید ارزیابی کرد که آیا آنچه در قرآن آمده، در کتاب‌های دیگر نیز هست و اگر آمده، به چه نسبت؟ همچنین آیا آن مطالبی که مشابه سایر کتاب‌هاست، اقتباسی است، یا آنکه مستقل می‌باشد و حتی باعث تصحیح اغلاط و روشن کردن تحریف‌های رخ داده در آنها می‌شود؟

شناخت ریشه‌ای قرآن اگر به درستی صورت پذیرد، پژوهشگر منصف و بی‌طرف را به اصالت «الهی» قرآن رهنمون می‌سازد. اصالت الهی به این معناست که قرآن با همه معارف و ساختار بدیعی، از افقی بالاتر از ذهن و اندیشه پیامبر ﷺ به ایشان افاضه گردیده و وی صرفاً حامل این وحی و پیام بوده است. درحقیقت «اصالت الهی»، یعنی معجزه بودن قرآن و این نتیجه‌ای است که از شناخت ریشه‌ای قرآن به دست می‌آید.^۱

۲. فرض‌های بنیادین در شناخت قرآن

تنوع، گستردگی و جذابیت ساختار و معارف قرآن سبب شده است این کتاب آسمانی از منظرهای گوناگون مورد بررسی اندیشمندان و دین‌پژوهان قرار گیرد. از سوی دیگر، دو رخداد مهم به گشوده شدن زاویه‌های جدیدی در پژوهش‌های قرآنی نوین منجر شده است: نخستین رویداد که به لحاظ تاریخی نیز مقدّم است، توسعه و گسترش اسلام در مناطق

مختلف جهان و در نتیجه مواجهه با اندیشه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است و دوم، گام نهادن جهان به عصر جدید و در نتیجه سیطره علم و فناوری بر زندگی بشر. از رهگذر این رخدادها نیز مسائل و مباحث جدیدی در حوزه پژوهش‌های قرآنی پدید آمده است. بی‌گمان گزارش آنچه تاکنون مورد بررسی اندیشمندان قرآن پژوه قرار گرفته، از حوصله این بحث بیرون است، اما نقش پاره‌ای از مباحث در شناخت قرآن همچون کلیدی است که طرح آنها در اینجا - اگرچه به اجمال - ضروری می‌نماید. آنچه در این بخش مورد بحث قرار می‌گیرد، تنها اندکی از این‌گونه مباحث است.

یک. وحیانی بودن الفاظ قرآن

ابتدا باید بدین پرسش پاسخ داد که آیا خداوند «الفاظ قرآن» را نیز همانند محتوای آن بر پیامبر ﷺ وحی کرده، یا آنکه آنچه به پیامبر رسیده، تنها محتوای قرآن است و الفاظ و ساختار ترکیبی آن توسط خود پیامبر و یا فرشته وحی بر آن محتوا پوشانده شده است؟ دیدگاه عموم مسلمانان از آغاز بر این بوده است که قرآن با همه معارف بلند و محتوای آسمانی خود در قالب واژه‌ها، جمله‌ها و ترکیب‌های کلامی موجود، بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گردیده و ایشان نیز تنها به عنوان واسطه میان آدمیان و خالق هستی، این پیام را دریافت و بی‌هیچ کاستی و فزونی ابلاغ کرده است.

این باور از چنان پشتوانه برهانی و تأییدات قرآنی و روایی برخوردار است که به مثابه «ضروری دین» در میان مسلمانان مورد قبول قرار گرفته و اندیشمندان بسیاری نیز بر آن متفق‌اند.^۱

اعتقاد به الهی بودن الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن، در میان مؤمنان از چنان ژرفایی برخوردار است که باعث شده این کتاب آسمانی همواره مورد احترام و بالاتر از هر متن انسانی باشد.

دلایل بسیاری می‌توان بر الهی بودن الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن اقامه نمود که در اینجا به اختصار به چند دلیل، اشاره می‌شود:

۱. بنگرید به: زرقانی، *مناهل العرفان*، ص ۴۴؛ زرکشی، *البرهان*، ج ۱، ص ۲۹۰؛ معرفت، *التمهید*، ج ۱، ص ۲۱۱؛ شهرستانی، *مفاتیح الأسرار*، ج ۱، ص ۶۰.

۱. قرآن آشکارا خود را «سخن خدا» معرفی کرده است.^۱ نسبت دادن سخن به گوینده آن در صورتی منطقی و معقول است که گوینده، خود در انتخاب، تنظیم و چینش کلمات و شکل دادن به ساختار و ترکیب جمله‌ها، نقش اصلی را به عهده داشته باشد.^۲
۲. بخش بزرگی از اعجاز قرآن به ساختار ظاهری متن، سبک بدیع و اسلوب منحصر به فرد آن بازمی‌گردد. فصاحت و بلاغت بی‌نظیر قرآن - که از دیرباز بخشی از وجوه اعجاز قرآن به‌شمار آمده - ناظر به الفاظ، عبارت‌ها و ساختار ظاهری متن قرآن است. پیام آیات «تحدی» - که همگان را به آوردن مثل قرآن فرامی‌خوانند - از زاویه ساختار ظاهری متن این است که اگر در الهی بودن الفاظ و قالب‌های مشتمل بر معارف بلند قرآن تردید دارید، برای اثبات مدعای خود الفاظ و جمله‌هایی مشابه این الفاظ و عبارت‌ها بیاورید. این تحدی و عجز مشرکان از ساختن و پرداختن کلامی همانند قرآن، بیانگر آن است که ساختار ظاهری متن و سبک بیانی قرآن نیز از سوی خداوند است و ذهن و زبان هیچ انسانی (حتی شخص پیامبر ﷺ) در شکل‌گیری آن دخیل نبوده است.^۳
۳. آیات بسیاری از قرآن به روشنی بر وحیانی بودن الفاظ و ساختار متن عربی قرآن دلالت دارند. بخشی از این آیات بدین قرارند:

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ^۴
ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید و همانا که آن در کتاب اصلی [الوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پر حکمت است.
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.^۵
ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.
وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَيُنشِئَ لِّلْمُحْسِنِينَ^۶

۱. «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ»؛ و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود». (توبه / ۶) در آیه ۷۵ بقره و ۱۵ فتح نیز تعبیر «کلام الله» آمده است.
۲. بنگرید به: معرفت، التمهید، ج ۱، ص ۲۱۰؛ زرقانی، مناهل العرفان، ص ۴۴.
۳. بنگرید به: مصباح یزدی، قرآن‌شناسی، ج ۱، ص ۹۳؛ معرفت، التمهید، ج ۱، ص ۲۱۱ - ۲۱۰.
۴. زخرف / ۴ - ۳.
۵. یوسف / ۲.
۶. احقاف / ۱۲.

و [حال آنکه] پیش از آن، کتاب موسی، راهبر و [مایه] رحمتی بود؛ و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق کننده [آن] است، تا کسانی را که ستم کرده‌اند هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده‌ای باشد.

این آیات، ساختار لفظی و عربی قرآن را به صراحت به خدای متعال نسبت داده‌اند.
۴. آیات دیگری بر عدم دخالت پیامبر در ساختار ظاهری قرآن و تبعیت محض او از وحی الهی دلالت دارند. دو نمونه از این دسته آیات بدین شرح است:

قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ^۱

آنانکه به دیدار ما امید ندارند می‌گویند: «قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن». بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم».

و از سر هوس سخن نمی‌گویند این سخن به جز وحیی که وحی می‌شود نیست.^۲

۵. دلیل دیگر بر وحیانی بودن الفاظ و عبارت‌های قرآن، تمایز آشکار ساختار ظاهری متن قرآن با سخنان پیامبر ﷺ است؛ تمایزی که بر هیچ سخن‌شناس ژرف‌کاوی پنهان نبوده و نیست. عرب عصر پیامبر ﷺ که سال‌ها با آن حضرت معاشرت نموده، با سخنان وی آشنایی کامل داشتند، پس از شنیدن نخستین آیات قرآن از زبان ایشان، به یکباره خود را با اقیانوسی از مضامین بلند - در قالب الفاظ و اسلوبی به مراتب برتر از قالب‌های انسانی - مواجه دیدند و آشکارا بر الهی بودن آن اعتراف نمودند.^۳ زرقانی - از اندیشمندان اهل تسنن - در این باره می‌نویسد:

اعراب عصر نزول، پیامبر ﷺ را می‌شناختند و بر مقدار توان او در سخن گفتن، پیش از نزول وحی واقف بودند. به ذهن هیچ یک از افراد بالانصاف آنان نیامد که بگویند قرآن سخن محمد است؛ زیرا فرق‌های آشکاری بین لغت قرآن و لغت پیامبر ﷺ دیده می‌شد.^۴

۱. یونس / ۱۵.

۲. نجم / ۴ - ۳.

۳. معرفت، التمهید، ج ۴، ص ۲۹ - ۲۸.

۴. زرقانی، مناهل العرفان، ص ۶۴۷.

۶. معارف و محتوای قرآن از چنان عظمت و ژرفایی برخوردار است که احاطه کامل بر همه آنها و قراردادنشان در قالب الفاظ و عبارتهایی که آن معارف را برتابند، فراتر از توان و قدرت انسان است. قرآن در عظمت و سنگینی وحی چنین می‌فرماید:

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا^۱

در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القاء می‌کنیم.

از سوی دیگر، پیامبر ﷺ را نیز انسانی همانند سایر انسان‌ها معرفی می‌کند که خداوند بر او وحی نازل کرده است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ»^۲.

پیامبر ﷺ که انسانی همانند سایر انسان‌هاست، در اثر شرح صدر^۳ و طهارت از هرگونه پلیدی و ناپاکی،^۴ تنها قادر است وحی را با همه ژرفای آن دریافت، و بدون هیچ کاستی و افزونی به آدمیان ابلاغ نماید. پوشاندن لباس الفاظ و عبارتها بر حقایق سنگین آسمانی و محتوای ژرف و نامحدود ربانی، همان‌گونه که از عهده انس و جن^۵ بیرون است از عهده پیامبر ﷺ نیز خارج است.^۶

بنابراین الفاظ، عبارتها و ساختار ظاهری متن قرآن نیز همانند محتوای بلند و معارف نورانی آن، وحی الهی است که از معبر فرشته وحی و پیامبر اکرم ﷺ بی‌هیچ تغییری در اختیار آدمیان قرار گرفته است.

دو. ابدیت و تغییر

چگونه مجموعه‌ای مکتوب (قرآن کریم) با فرض «ثبات» محتوا و «محدودیت» آیات (۶۲۳۶ آیه) و بدون کوچک‌ترین تغییر کیفی و کمی، می‌تواند با زمان - که پیوسته در حرکت و تغییر است - همراه گردد و انواع نیازهای آن را شناخته، به تناسب آنها پاسخی راهگشا و منطقی دهد؟

۱. مَزَمَل / ۵.

۲. بگو: «من هم مثل شما بشری هستم و [ای] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است». (کهف / ۱۱۰)

۳. انشراح / ۱.

۴. احزاب / ۳۳.

۵. اسراء / ۸۸.

۶. سیوطی، **الإتقان**، ج ۱، ص ۵۹.

این پرسش برآمده از باور به «جاودانگی قرآن» است. این باور یکی از اعتقادهای اساسی انسان مسلمان است که براساس آن، قرآن کریم همواره از همان اعتبار اولیه برخوردار خواهد بود. از آنجاکه زندگی بشر در گذر زمان با تحولات و تغییرهای گسترده روبه‌روست و این تحولات نیز نیازهای جدیدی را در عرصه معرفت و معیشت انسان به وجود می‌آورد، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه یک کتاب ثابت می‌تواند پاسخگوی نیازهای متغیر عصرها و نسل‌های گوناگون باشد؟

این مسئله که از آن به «ربط میان ابدیت و تغییر» یاد می‌شود، توجه بسیاری از اندیشمندان دینی معاصر - اعم از شیعه و سنی - را به خود معطوف ساخته است. علامه طباطبائی، شهید مطهری، استاد معرفت، استاد سبحانی، علامه جوادی آملی، علامه اقبال لاهوری، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، محمد رشید رضا، سیدقطب و ... از جمله این اندیشمندان اند که در آثار علمی خود برای حل منطقی این مسئله بسیار کوشیده‌اند.

نظر به اهمیت و نقش اساسی این موضوع در تفکر دینی هر مسلمان در دنیای جدید، این بخش به طرح آن پرداخته و بدان پاسخی کوتاه داده است.

برای پاسخ به پرسش پیشین باید «حوزه‌های مباحث قرآن» و «اسرار ماندگاری قرآن در بستر زمان» مورد توجه قرار گیرد تا از یک سو روشن گردد تحولات و تغییرهایی که در بستر زمان روی می‌دهد، ناظر به کدام بخش از معارف قرآن خواهد بود و از دیگر سو، خداوند چگونه سازوکارهای جاودانگی آخرین کتاب خود را فراهم آورده است.

یکم. حوزه‌های مباحث قرآن: در یک دسته‌بندی ساده، مجموعه آیات قرآن عهده‌دار بیان معارف و احکام الهی در چهار حوزه روابط انسان با خدا، خود، طبیعت و انسان‌هاست. از میان این حوزه‌های چهارگانه، تنها دو حوزه اخیر از تحولات زمان متأثر می‌شوند و طبیعتاً در احکام و دستورالعمل‌های آنها نیز تغییراتی پدید می‌آید.^۱ از این رو، بیشترین مباحث مربوط به چگونگی رابطه «ابدیت» و «تغییر» متوجه تغییرات در دو حوزه رابطه انسان با طبیعت و دیگر انسان‌هاست. البته در صورتی که روابط انسان در دو حوزه نخست نیز به نوعی از تحولات عصرها و گذرایام دچار تغییر گردد، آن دو حوزه نیز مشمول این مباحث خواهند بود.

۱. مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۴۲-۴۱.

دوم. اسرار ماندگاری قرآن در بستر زمان: تدبر و مطالعه در آیات قرآن و سخنان پیامبر ﷺ و اهل بیت  بیانگر آن است که جاودانگی قرآن با سه عامل اساسی - که از آنها به اسرار و رموز جاودانگی قرآن یاد می‌شود - تضمین گردیده است. در ادامه به اختصار به بیان هر یک پرداخته می‌شود:

الف) ژرفای نامحدود قرآن

پیشتر بیان شد که ژرفای نامحدود قرآن یکی از ویژگی‌های ذاتی این کتاب آسمانی به شمار می‌آید. این ویژگی که در روایات از آن به «بطن» و «بطون» یاد شده، چنان مورد عنایت و تأکید پیامبر ﷺ و اهل بیت  قرار گرفته که بنا به اظهار جمعی از اندیشمندان دینی، «روایات بطن» از جمله روایات متواتر شمرده می‌شوند.^۱ برخورداری یک سخن یا متن مکتوب از «بطون»، به این معناست که آن سخن یا متن علاوه بر آنچه با ظاهرش عرضه می‌کند، مفاهیم و مطالب دیگری را نیز در خود دارد که با سازوکاری ویژه می‌توان آنها را استخراج کرد.^۲ علامه طباطبایی در تعریف «ظَهْر» و «بَطْن» می‌نویسد:

ظهر همان معنای ظاهر و ابتدایی است که از آیه به دست می‌آید و بطن معنای نهفته در زیر ظاهر است، چه آن معنا یکی باشد یا بیشتر...^۳

برخورداری آیات قرآن از بطون سبب تمایز متن قرآن و متن‌های انسانی شده است. آثار ادبی، عرفانی و منظوم برخی از فرهیختگان و عارفان نامور شاید در گذر زمان برداشت‌های گوناگونی از آنها شود، اما چون پدیدآورندگان این گونه آثار در تنگنای زمان و مکان محدود بوده و قلمرو دانش آنان نیز محدود بوده، نمی‌توان و نباید هرگونه دریافتی از آثارشان را مقصود آنان تلقی نمود، اما درباره متن قرآن این مطلب به کلی متمایز است؛ زیرا منبع قدسی^۴ و پدیدآورنده قرآن، فوق زمان و مکان، صاحب علم بی‌پایان و محیط بر همه هستی

۱. خویی، محاضرات، ج ۱، ص ۲۱۴؛ معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۹۹؛ رجبی، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ص ۲۵۴.

۲. بنگرید به: معرفت، علوم قرآنی، ص ۹۱.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۷۴.

۴. قرآن درباره منبع قدسی خود می‌فرماید: «قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ بگو: آن را کسی نازل ساخته است که رازِ نهان‌ها را در آسمان‌ها و زمین می‌داند». (فرقان / ۶)

و پدیده‌های آن است، از این رو کلام او فراتر از زمان و مکان و دربردارنده معانی و مفاهیم بسیار است و این همان چیزی است که به واسطه بطون، در آیات قرآن صورت عملی یافته و قرآن را به ابدیت سپرده است.

آیات قرآن چنان اند که علی‌رغم ثبات و تغییرناپذیری ظواهر الفاظ آن، معانی متکاملی را تاب می‌آورند و به تناسب پیشرفت دانش انسانی، معانی جدیدی را از آن آیات می‌توان دریافت. به عبارت دیگر، هرچه بر دانش بشر افزوده می‌شود، جلوه‌هایی از آنچه در قرآن تعلیم شده است، بر انسان آشکار می‌شود و معجزه بودن قرآن در این است که متنی ثابت، معانی همیشگی متطور را در خود جای داده است؛ متنی که دربردارنده حقیقت مطلق است و در عین حال فهم نسبی و عصری بشر را برمی‌تابد.

امام باقر علیه السلام بطون قرآن را رمز ابدیت قرآن دانسته و قرآن را به خورشید و ماه تشبیه نموده است. تشبیه قرآن به خورشید و ماه، راز بسیار ظریفی را در باب ابدیت قرآن می‌گشاید. برپایه این سخن، همه نیازهای آدمیان در معرض تابش خورشید همیشه تابان قرآن قرار می‌گیرد و این بدان روست که قرآن با سرچشمه گرفتن از دریای بیکران علم الهی و با برخورداری از ژرفایی نامحدود، بالاتر از زمان و مکان، فراز و فرودهای حیات معنوی و مادی انسان‌ها را روشنایی می‌بخشد.

ژرفای نهایت‌ناپذیر قرآن نخستین و اصلی‌ترین رمز ماندگاری قرآن در بستر طولانی زمان است. این ویژگی سبب می‌شود مجموعه‌ای به ظاهر «محدود» از ظرفیتی نامحدود برخوردار گردد و آنچه به ظاهر «ثابت» می‌نماید، از پویایی درونی و همیشگی برخوردار باشد.

نمونه‌هایی از ژرفای قرآن: در این خصوص به دو نمونه اشاره می‌شود:

نمونه یکم: خدای بزرگ در نهی از پرستش بت‌ها می‌فرماید:

وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا.^۱

و خدا را بپرستید، و چیزی را با او شریک مگردانید.

ظاهر این آیه نهی از پرستش بت‌هاست. با تأمل و دقت می‌توان دریافت که نهی از پرستش بت‌ها به این دلیل است که این کار نوعی خضوع و فروتنی در برابر غیر خداست و

۱. *الكتاب والقرآن: قرائة معاصرة*، به نقل از: «قرآن پژوهی»، *بولتن مرجع* ۲، ص ۱۸۷.

۲. نساء / ۳۶.

بت بودن معبود فی نفسه خصوصیتی ندارد؛ چنان که خداوند اطاعت شیطان را نیز عبادت او شمرده و از آن نهی نموده است.

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ.^۱

ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را پرستید.

در تحلیلی دیگر درمی یابیم که در اطاعت انسان، میان خود و غیر تفاوتی نیست و همان گونه که از غیر نباید اطاعت کرد، از خواسته های نفس نیز نباید پیروی نمود:

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ.^۲

پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده.

با تحلیلی دقیق تر روشن می شود که توجه به غیر خدا و غفلت از خالق هستی به کلی ممنوع است؛ زیرا توجه به غیر خدا، استقلال دادن به او و خضوع در برابر اوست که این خود نوعی پرستش است. خدای متعال می فرماید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ... أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.^۳

و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم ... آنها همان غافل ماندگانند.

در نگاه آغازین، لایه آشکار آیه «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» نهی از پرستش بتهاست. با اندکی تدبیر، بطن نخست آیه - که نهی از خضوع و فروتنی در برابر غیر خداست - دانسته می شود و با تأمل بیشتر، بطن دوم آیه، یعنی منع پیروی از هوای نفس به دست می آید و سرانجام با نظر وسیع تر، بطن سوم آیه که نهی از توجه به غیر خدا و غفلت از خالق هستی است، آشکار می شود.^۴

علامه طباطبایی پس از بیان این نمونه می نویسد:

همین ترتیب، یعنی ظهور یک معنای ساده ابتدایی از آیه و ظهور معنای وسیع تری

۱. یس / ۶۰.

۲. جائیه / ۲۳.

۳. اعراف / ۱۷۹.

۴. طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۲۱ - ۲۰.

به دنبال آن و همچنین ظهور و پیدایش معنایی در زیر معنایی، در سرتاسر قرآن
مجید جاری است.^۱

نمونه دوم: خداوند برای متوجه نمودن منکران معاد به قدرت بی پایان خود در
برپاساختن قیامت و زنده کردن مردگان، چنین می فرماید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ.^۲
همو که برایتان در درخت سبزم آتش نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش
می افروزد.

لایه نخست این آیه همان معنایی است که از ظاهر آن برمی آید؛ یعنی قدرت خداوند بر
قراردادن آتش در درخت سبز و استفاده انسان ها از آن برای برافروختن آتش. این لایه برای
آشنایان به لغت عرب آشکار است.

لایه دوم آیه، تفسیری است که بسیاری از مفسران پیشین بر آن رفته اند: در اعصار قدیم
در میان عرب رایج بود که برای افروختن آتش، از چوب درختان مخصوصی به نام «مَرخ» و
«عِفَار» که در بیابان های حجاز می روید، استفاده می کردند؛ بدین گونه که اولی را در زیر قرار
می دادند و دومی را روی آن می زدند و با جرقه تولید شده، آتش روشن می کردند.

لایه عمیق تر آیه این است که خاصیت آتش افروزی منحصر به چوب درختان «مَرخ» و
«عِفَار» نیست، بلکه این خاصیت در همه درختان و اجسام عالم وجود دارد (اگرچه در آن
دو بیشتر است)، حتی در درختان سبز. به همین دلیل گاه آتش سوزی های بزرگی در جنگل ها
روی می دهد که عامل آن وزش شدید بادهایی است که شاخه های درختان را محکم به هم
کوفته و با ایجاد جرقه و وزش باد، دامنه آتش توسعه یافته است. این همان الکتریسیته
نهفته در دل اشیاء است که بر اثر اصطکاک آشکار می گردد.

اما لایه عمیق تر از همه لایه های پیشین، این است که یکی از کارهای مهم گیاهان،
«کربن گیری» از هوا و ساختن «سلولز نباتی» است. توضیح اینکه یاخته های درختان و
گیاهان «گاز کربن» را از هوا گرفته، با تجزیه اش اکسیژن آن را آزاد می کنند و سپس کربن را در

۱. همان، ص ۲۱.

۲. یس / ۸۰.

خود نگاه داشته، با ترکیب آن با آب، چوب درختان را از آن می‌سازند. از آنجاکه هر ترکیب شیمیایی باید یا انرژی را جذب و یا آن را آزاد کند، درختان در عمل کربن‌گیری، از گرما و نور آفتاب به‌عنوان انرژی فعال استفاده می‌کنند و همین امر سبب ذخیره شدن مقداری از انرژی آفتاب در چوب درختان می‌شود تا به‌هنگام سوختن، انرژی ذخیره‌شده آزاد، و گرما و نور تولید شود. این خود نوعی رستاخیز است که خداوند در این آیه به بیان آن پرداخته است تا بدین‌رو قدرت خود را در برپایی قیامت اعلام نماید.^۱

بسیاری از آیات قرآن دارای چندمعنایی است: بخشی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان، و بخشی عمیق برای خواص، و سرانجام بعضی کاملاً عمیق برای زبده‌های خواص و یا اعصار و قرون دیگر و آینده‌های دور. درعین حال این معانی با هم منافاتی ندارد و در آن واحد در یک تعبیر پرمعنا جمع است؛ آیه فوق همین‌گونه است.^۲

ب) پیوند قرآن و عترت

ظرفیت نامحدود قرآن - که برآمده از بطون آن است - در صورتی که به فعلیت برسد و متناسب با نیازهای زمان تفسیر گردد، با زندگی و نیازهای مؤمنان ارتباط برقرار می‌کند و به حاجت‌های آنان در عرصه‌های گوناگون پاسخی شایسته می‌دهد. چنانچه سازوکارهایی به‌منظور تبیین و تفسیر آیات منظور نگردد، قرآن کریم - در عین تقدس، عظمت و برخورداری از معارف بسیار - اصلی‌ترین ویژگی خود، یعنی هدایتگری و معرفت‌بخشی را از دست می‌دهد و بدین‌رو از ورود به عرصه زندگی آدمیان بازمی‌ماند.

حال باید دید برای این منظور در کنار قرآن کدام سازوکارها تعبیه شده و کیفیت بهره‌گیری مؤمنان از آنها نیز چگونه است؟ اهمیت مطلب یادشده را می‌توان از این سخن امام علی (ع) دریافت:

این قرآن، خطی نوشته‌شده میان دو جلد است؛ زبان ندارد تا سخن بگوید و نیازمند کسی است که آن را به سخن درآورد.^۳

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۴۶۵ - ۴۶۱.

۲. همان، ص ۴۶۲ - ۴۶۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

بنابراین به منظور تبیین و تفسیر صحیح قرآن، نخستین و اصلی‌ترین سازوکار، «پیوند جاودانه و ناگسستنی قرآن و عترت» است. تشریع اصل امامت در قرآن درحقیقت بیانگر این سازوکار بنیادی است و توصیه مکرر پیامبر ﷺ در توجه دادن مسلمانان به این پیوند نیز از اهمیت فراوان آن در زندگی مؤمنان حکایت دارد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

من در میان شما دو چیز گران بها را ترک کردم که اگر بدان‌ها تمسک جوید، هرگز پس از من به بیراهه نخواهید رفت؛ یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است؛ کتاب خدا [= قرآن] که ریسمان کشیده شده‌ای است از آسمان به زمین و [دیگری] عترت من، اهل بیت. آگاه باشید که آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد، تا آنکه کنار حوض بر من وارد شوند.^۱

این سخن پیامبر ﷺ که به «حدیث ثقلین» شهرت یافته، ازجمله روایاتی است که شیعه و اهل تسنن بر اعتبار آن اتفاق نظر داشته، به تواتر آن را نقل کرده‌اند.^۲ ابن حجر هیتمی - از عالمان برجسته اهل سنت - درباره این حدیث می‌نویسد:

برای حدیث یادشده طرق بسیاری است [و] بیست و چند نفر از صحابه آن را روایت کرده‌اند؛ برخی از آنان این حدیث را در سفر حجة الوداع و در روز عرفه از وی شنیده و نقل کرده‌اند و برخی آن را در زمان بیماری پیامبر و در حضور جمع زیادی از صحابه شنیده و نقل کرده‌اند. گروهی دیگر آن را در ماجرای بزرگ و فراموش ناشدنی غدیر خم از پیامبر شنیده‌اند و بالأخره گروهی دیگر گفته‌اند که پیامبر ﷺ پس از بازگشت از طائف، خطبه‌ای ایراد کرد و در آن، حدیث ثقلین را بیان فرمود.^۳

امام علی علیه السلام درباره پیوند قرآن و عترت می‌فرماید:

خداوند تبارک و تعالی ما را پاکیزه نمود و نگه داشت و ما را بر خلقش گواه قرار داد و در زمینش حجت نهاد و ما را همراه با قرآن، و قرآن را همراه با ما قرار داد؛ نه ما از قرآن جدا شویم و نه قرآن از ما جدا شود.^۴

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶.

۲. بنگرید به: بلاغی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۰.

۳. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۰.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

ایشان در جایی دیگر، قرآن را منهای عترت، «کتاب صامت» می‌خواند که با پیوند آن با عترت، به نطق در می‌آید و مؤمنان را به راه سعادت هدایت می‌کند:

هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتِ وَأَنَا الْمُعْبِّرُ عَنْهُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ النَّاطِقِ.^۱

این قرآن، کتاب خاموش خداست و من آن را تعبیر [= تبیین] می‌کنم؛ پس به کتاب ناطق خدا تمسک جوئید.

فلسفه پیوند قرآن و عترت: حضور مستمر مفسری آگاه به معارف و اسرار وحی در کنار قرآن، ضرورتی است که قرآن خود آشکارا بیان داشته است. در عصر نزول - که شرایط فراگیری وحی در جامعه مسلمانان کاملاً فراهم بود - قرآن شخص پیامبر ﷺ را برای عهده‌داری این مسئولیت خطیر به مسلمانان معرفی نموده است:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.^۲

و این قرآن را به‌سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به‌سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.

اساساً در نگاه قرآن کریم یکی از مسئولیت‌های اصلی همه پیامبران «تبیین و تفسیر وحی» بوده است. چنان که در آیه‌ای می‌خوانیم:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ.^۳

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند.

آنچه از این‌گونه آیات برمی‌آید، این است که اولاً وحی آسمانی در همه ادوار تاریخی خود، با زبان و واژگان شناخته‌شده و قابل فهم پیامبران و مخاطبان وحی، نازل شده است و دوم اینکه همواره یک عنصر انسانی در کنار وحی، مسئولیت تعلیم و تبیین و به عبارتی شفاف ساختن ابعاد گوناگون وحی را نیز برعهده داشته است. اینک با ختم نبوت، نزول وحی خاتمه یافته، اما اعتبار و حجیت وحی قرآنی - بنا به

۱. محمدی ری شهری، موسوعة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۸، ص ۲۰۷.

۲. نحل / ۴۴؛ نیز بنگرید: نحل / ۶۴؛ مائده / ۱۹؛ جمعه / ۲.

۳. ابراهیم / ۴.

باور همه مسلمانان - تا ابد باقی است. این جاودانگی و ابدیت قرآن از یک سو، و ظهور نیازهای جدید در عرصه حیات فردی و اجتماعی مؤمنان از دیگر سوی، حضور مفسران آگاه به اسرار و ژرفای وحی را در کنار قرآن برای همه زمان‌ها ضرورت می‌بخشد. در اندیشه بنیادین شیعه، این ضرورت حیاتی در «پیوند همیشگی و ناگسستنی قرآن با عترت» تحقق عینی یافته و خطوط کلی آن نیز در آیاتی که به تشریع اصل امامت پرداخته‌اند و همچنین در سخنان گران‌بهای پیامبر ﷺ ترسیم شده است. با تشریع اصل امامت و در پرتو پیوند قرآن و عترت، آیات صامت وحی متناسب با موضوعات و مسائل جدید به نطق درمی‌آیند و بدین‌رو زندگی آدمیان از موهبت وحی رنگی دیگر می‌یابد. با این پیوند مبارک، قرآن همواره در حال نازل شدن است و هیچ عصری و نسلی، از وحی آسمانی بی‌بهره نمی‌ماند.

ثمرات پیوند قرآن و عترت: از پیوند جاودانه قرآن و عترت نتایج ارزشمندی نصیب مؤمنان و جامعه اسلامی می‌گردد، مانند:

۱. تبیین و تفسیر صحیح آیات قرآن، متناسب با نیازها و مسائل جدید مسلمانان و جامعه اسلامی؛

۲. آموزش شیوه صحیح برای دستیابی ضابطه‌مند به مفاهیم وحی در غیاب عترت؛

۳. تأمین حضور همیشگی «انسان کامل» - به عنوان اسوه نیکو و جلوه جمال حضرت حق - در میان آدمیان.

۴. رهبری سیاسی جامعه اسلامی که خود دو رهاورد ارزشمند را به دنبال دارد:

یک. رهبری سیاسی اهل بیت علیهم‌السلام، به تبیین دقیق و کاربردی بخش بزرگی از آیات قرآن می‌انجامد؛ آن‌هم آیاتی که ناظر به شئون مختلف جامعه دینی است.

دو. با رهبری سیاسی اهل بیت علیهم‌السلام رهنمودهای قرآنی برای ساختن جامعه الهی و ارزش‌محور، در کمال دقت و اطمینان به کار گرفته می‌شوند و در نتیجه همگان به کرامت انسانی خود می‌رسند.

(ج) **اجتهاد روشمند در قرآن**

بیان گردید پیوند قرآن و عترت، پیوندی مستمر و ناگسستنی است، اما نکته آزاردهنده این است

که دسترسی به این سازوکار برای همگان در همه زمان‌ها و مکان‌ها مقدور نیست؛ حال این عدم دسترسی یا در شرایط طبیعی است، مانند فاصله طولانی تا محل زندگی امام علیه السلام و در نتیجه عدم امکان بهره‌مندی از ایشان و یا در شرایط غیرطبیعی، مانند عصر غیبت (چه کوتاه مدت و چه بلند مدت). حال پرسیدنی است آیا سازوکار پیش‌بینی شده برای تبیین و روزآمدی قرآن، تنها در پیوند قرآن و عترت خلاصه می‌گردد؟ اگر چنین است، آیا در غیاب عترت علیهم السلام راه برای بهره‌مندی از قرآن به کلی مسدود می‌گردد و در نتیجه وحی از زندگی آدمیان رخت برمی‌بندد، یا آنکه افزون بر سازوکار پیشین، سازوکار دیگری نیز پیش‌بینی شده تا در چنین وضعیتی آدمیان و جامعه انسانی از فیض وحی آسمانی محروم نگردند؟ همچنین آیا قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت پاکش علیهم السلام چنین شرایطی را پیش‌بینی کرده و هدایت‌های لازم را ارائه داده‌اند؟

دقت در آیات قرآن، رهنمودهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تعالیم اهل بیت علیهم السلام ما را به سازوکار دیگری نیز رهنمون می‌سازد که آن «اصل اجتهاد» و «خردورزی در آیات وحی» است. قرآن از این اصل به «تفقه در دین» یاد کرده و مؤمنان را نیز به آن ترغیب نموده است:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.^۱

و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟

«تفقه» به این معناست که کسی در طلب چیزی باشد، به گونه‌ای که در آن تمحّض و تخصص یابد.^۲ از این رو، «تفقه در دین» به معنای فراگرفتن دین به صورت تخصصی است. این آیه، مؤمنان را از عزیمت دسته جمعی به جهاد نهی نموده و از آنان خواسته است هم‌زمان با عزیمت گروهی برای جهاد، عده‌ای نیز به منظور تفقه در دین به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسند تا پس از باگشت به سوی قوم خویش، پیام وحی را به آنان ابلاغ کرده، آنها را از سرپیچی از فرمان‌های الهی بیم دهند.

۱. توبه/ ۱۲۲.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۴۳.

از معادل قرار گرفتن «تفقه در دین» و «جهاد» در این آیه، به روشنی می‌توان به نقش مهم «اجتهاد روشمند» در حفظ و حراست از مرزهای اندیشه دینی و معارف ناب وحیانی آگاه گردید.

تأکید قرآن بر «تعقل»،^۱ «تفکر»^۲ و «تدبر»^۳ همگی از اهمیت اجتهاد و خردورزی در حیات جاودانه قرآن حکایت دارد.

البته در همان زمان نیز برخی از شاگردان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام از وجود سازوکارهای دیگر - برای تبیین و تشریح قرآن - سؤال می‌کردند. ائمه اطهار علیهم‌السلام با تمسک به قرآن، آنان را به اصل - بنیادین «تفقه» و «ژرف‌اندیشی در دین» توجه می‌دادند. چنانکه از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: «زمانی که برای امام حادثه‌ای رخ دهد [= از دنیا برود]، مردم باید چگونه عمل کنند؟» امام علیه‌السلام فرمود:

به سخن خدا عمل نمایند: «باید از هر فرقه، گروهی به‌منظور تفقه در دین کوچ کنند تا آنگاه که به‌سوی قوم خویش بازگستند، آنان را بیم دهند؛ باشد که آنان بترسند». امام علیه‌السلام فرمود: آن گروهی که برای تفقه کوچ کرده‌اند، تا زمانی که در حال تحصیل هستند، معذورند و گروهی که مانده‌اند نیز معذورند تا آنان به‌سویشان بازگردند.^۴

شایان ذکر است که اجتهاد در قرآن تنها در صورتی مشروع و روشمند است که از ضوابط و شرایط لازم برخوردار باشد. گام نهادن در عرصه خطیر اجتهاد، بدون برخورداری از شرایط لازم، خود نوعی «تفسیر به‌رأی» شمرده می‌شود که پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام به شدت آن را نکوهیده‌اند.

بر پایه مباحث گذشته نتیجه می‌شود که قرآن کریم با وجود «ثبات» و «محدودیت» ظاهری، از ژرفای نامحدود، پویایی و تحرک درونی ویژه و اعجاز‌آمیزی برخوردار است. این ویژگی ذاتی توأم با دو اصل بنیادین «امامت» و «اجتهاد»، سبب شده است قرآن همواره در بستر متحول زمان، زنده بماند و بر نیازهای معرفتی و معیشتی آدمیان در اعصار گوناگون، پرتو بیفکند.

۱. زخرف / ۳.

۲. نحل / ۴۴.

۳. ص / ۲۹؛ محمد / ۲۴؛ نساء / ۸۲.

۴. فیض کاشانی، کتاب الوافی، ج ۲، ص ۱۲۷.

پژوهش و اندیشه

۱. حقیقت قرآن چیست و قرآن از چه مراتبی برخوردار است؟
۲. جاودانگی قرآن را از منظر آیات و روایات بررسی کنید.
۳. وجوه و آفاق اعجاز قرآن را بررسی نمایید.
۴. درباره نگارش قرآن در عصر پیامبر و جمع‌آوری و تدوین آن به شکل امروزی، گزارشی را تهیه کنید.
۵. درباره روش‌های تفسیر قرآن تحقیق کنید.
۶. مفسر برای تفسیر قرآن چه مراحل را باید بگذراند؟

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفسیر موضوعی قرآن کریم، عبدالله جوادی آملی، قم، اسراء.
۲. راز جاودانگی قرآن، علی نصیری، قم، وحی و خرد.
۳. علوم قرآن، محمدباقر سعیدی روشن، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۴. اعجاز قرآن، سیدرضا مؤدب، قم، احسن الحدیث.
۵. تاریخ قرآن، محمدهادی معرفت، تهران، سمت.
۶. پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، سید محمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷. روش‌شناسی تفسیر قرآن، جمعی از نویسندگان زیر نظر محمود رجبی، تهران، سمت.

انس با قرآن

اهداف فصل:

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

۱. مقصود از انس با قرآن را بیان نمایند.
۲. اصلی‌ترین مراتب انس با قرآن را توضیح دهند.
۳. مراتب مختلف انس با قرآن را با یکدیگر مقایسه کنند.

درآمد

در این خاکستان ناآشنا کم نیستند عوامل رنگارنگ و محرک‌های پرجاذبه‌ای که آدمیان را از هویت انسانی و گوهر گران خویش غافل و در بن‌بست‌های تاریک دنیاگرایی به سراب‌های فریبنده مادی مشغول ساخته‌اند.

ازسویی در حوزه فردی، بدخلقی‌ها، سوءظن‌ها، حسادت‌ها، خودپسندی‌ها، غرورها، بدزبانی‌ها و افراط و تفریط‌ها، هریک بخشی از هویت انسانی ما را به مخاطره انداخته و ازسویی دیگر در حوزه اجتماعی نیز سودجویی‌ها، خیانت‌ها، منفعت‌طلبی‌ها، فریب‌ها، هوس‌بازی‌ها و کام‌جویی‌های نامشروع، فضای زندگی‌مان را به ابتذال و پوچی کشانده است. هنگامی که رنگ‌های مجازی، قدم‌ها را از رفتن بازمی‌دارند و جلوه‌نمایی‌ها و عشوهری‌ها، زانوهای سست و لذت‌های نقد، کام را شیرین و فریب‌ها و هوس‌بازی‌ها، آدمی را اسیر خود می‌کنند، دیگر در ذهن و ضمیرش جایی برای اندیشیدن - درباره هدف بلند آفرینش - و انگیزه‌ای برای تلاش و حرکت به سوی آنچه هویت انسان در گرو رسیدن به آن است، باقی نمی‌ماند. در چنین شرایطی، کوشش‌ها بی‌حاصل و دویدن‌ها بی‌هدف می‌شوند و آنچه به دست می‌آید بی‌باری، سرگردانی و تبااهی عمر گران سنگ آدمی است.

اینها همان فتنه‌هایی است که ما را از رسیدن به حقیقت بازداشته، روز روشن ما را تیره و تار و آرزوهای شیرین مان را دور و دست‌نیافتنی کرده‌اند. در چنین فضایی ما می‌مانیم و کویری سوخته در پیش‌رویمان که در آن جز سیاهی و سراب چیزی نیست. ما هستیم و بن‌بست‌ها، تناقض‌ها، سرخوردگی‌ها، تنهایی‌ها، اضطراب‌ها و آرزوهای بربادرفته زندگی.

درواقع، غفلت و بی‌دردی ما را به گرداب سهمناک فتنه‌ها کشانده و بحران‌های اخلاقی و معنوی و بیماری‌های بغرنج روحی جانمان را زار و نحیف کرده‌اند. فریاد عجز و لابه‌ای آشنا به گوش می‌رسد که: ما در روز روشن در امواج خروشان فتنه‌ها گرفتار آمده‌ایم. این فریاد جمعی ما انسان‌هاست که از خویشتن حقیقی خویش و اصول حیات‌بخشان دور افتاده‌ایم، از ملکوت بریده و در قمارخانه طبیعت، گوهر گران خود را به دست فراموشی سپرده‌ایم. حال باید پرسید که راه‌هایی از این فتنه‌ها چیست؟ آیا روزنه‌ای برای آزادی از این اسارت‌ها پیش روی ما گشوده خواهد شد؟

پیامبر رحمت ﷺ همچون پدری مهربان و طبیبی دردآشنا، ما را به قرآن فرامی‌خواند و تمسک به این نسخه شفابخش را رمز رهیدن از فتنه‌ها معرفی می‌کند:

ای مردم! ... هنگامی که فتنه‌ها چون شب تاز شما را فراگرفت، به قرآن رو آورید که قرآن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته است و گزارش‌دهنده‌ای است که گزارشش تصدیق شده است و هرکس قرآن را پیشوای خود قرار دهد، به بهشتش راهنمایی کند و کسی که آن را پشت سر قرار دهد، به دوزخش کشاند. قرآن هدایتگری است که به بهترین راه‌ها هدایت می‌کند و کتابی است که در آن جزئیات [شریعت]، بیان [حقایق] و تحصیل [حق] قرار دارد. قرآن جداکننده [حق و باطل] است که در آن بیهوده‌ای راه ندارد. قرآن ظاهری دارد و باطنی [که] ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش؛ ظاهرش زیباست و باطنش ژرف. قرآن ستارگانی دارد و ستارگان آن هم ستارگانی؛ شگفتی‌هایش به شماره نیاید و عجایبش کهنه نشود. چراغ‌های هدایت در قرآن است و نشانه‌های حکمت ...^۱

۱. مراتب انس با قرآن

ایمان به قرآن اصلی‌ترین بخش از اندیشه و باور دینی هر مسلمان است. بی‌شک تجلی این

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۵۹۹. برای مطالعه روایات ناظر به فضیلت قرآن بنگرید به: همان، ص ۶۰۲-۵۹۶.

ایمان و عینیت یافتن آن در اندیشه، سلوک عملی و زندگی فردی و اجتماعی، در گرو انس، ارتباط و تعامل با قرآن (پس از ایمان به الهی بودن قرآن) است و از آنجا که میزان انس و سطح ارتباط با قرآن متفاوت است، تجلی آن ایمان در ابعاد گوناگون زندگی نیز متفاوت و گوناگون خواهد بود.

انس و ارتباط با قرآن از مرتبه پایین آغاز می‌شود و تا مراتب بالا ادامه می‌یابد. البته این‌گونه نیست که با ورود به مرتبه‌ای، ضرورتاً مراتب بعدی نیز به دست آید، بلکه توفیق صعود به مراتب بالاتر در گرو تلاش، جدیت و فراهم آوردن شرایط لازم است.

ممکن است بی‌توجهی، غفلت، بی‌برنامگی و یا موانع دیگر، انسان را همواره در مرتبه پایین از انس با قرآن متوقف سازند و از این سو شاید توجه، برنامه‌ریزی، تلاش و جدیت نیز انسان مؤمن را به عالی‌ترین مراتب انس با قرآن برساند.

آنچه در اینجا به عنوان «مراتب انس با قرآن» ذکر می‌شود، اصلی‌ترین مراتبی است که در این باب مطرح است. به یقین با مراجعه به روایات، مراتب دیگری را نیز می‌توان بدانها افزود که در این فصل مجال پرداختن به آنها نیست. مراتب تدریجی انس با قرآن را می‌توان پنج مرتبه دانست که به آنها پرداخته می‌شود.

یک. گوش فرادادن و نظر کردن به آیات قرآن

نخستین و عام‌ترین مرتبه انس و ارتباط با قرآن «استماع» و توجه به آیات آن است. خدای متعال گوش فرادادن و سکوت به هنگام تلاوت آیات آسمانی را موجب نزول لطف و رحمت الهی می‌داند:

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.^۱

و چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید، امید که بر شما رحمت آید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هرکس به حرفی از قرآن گوش فرا دهد، [بی‌آنکه آن را قرائت کند]، ثوابی برایش نوشته می‌شود و گناهی از او پاک می‌گردد و درجه‌ای بالا می‌رود.^۲

۱. اعراف / ۲۰۴.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰۱.

از سوی دیگر، نظر کردن به آیات قرآن نیز خود نوعی انس و ارتباط با قرآن به شمار می آید.
امام صادق علیه السلام می فرماید:

... أَنْ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ^۱

نگاه کردن در قرآن عبادت است.

در روایت دیگری، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله چهار نگاه را عبادت دانسته است: «نگاه به علی بن ابی طالب، نظر به والدین همراه با لطف و رحمت، نظر در قرآن و نظر به کعبه»^۲.
از آن رو که قرآن «ذکر» خدا و پرتوی از «نور» ملکوت الهی است، بی شک برقراری انس و ارتباط سمعی و بصری با آن - که برای همگان نیز امکان پذیر است - جان و قلب انسان را به نور قرآن روشن نموده، او را در پیمودن راه برای رسیدن به «یاد خدا» رهنمون می سازد.

دو. تلاوت قرآن

تلاوت - که نوعی ذکر زبانی است - مورد تأکید برخی آیات نیز قرار گرفته است. برای مثال، خدای متعال در سوره مَزْمَل پس از فراخواندن پیامبر به شب زنده داری، او را به تلاوت قرآن در دل شب امر می کند:

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا^۳

ای جامه به خویشتن فروپيچیده، به پاخیز شب را مگر اندکی، نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه، یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان.

در ادامه همین سوره، خدای سبحان عموم مسلمانان را مخاطب قرار داده، می فرماید:

فَاقرءوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ^۴

هرچه از قرآن میسر می شود بخوانید.

در جایی دیگر نیز چنین آمده:

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۹۹.

۳. مَزْمَل / ۴ - ۱.

۴. مَزْمَل / ۲۰.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَنُوشًا.^۱

و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم.

از منظر روایات نیز تلاوت قرآن برای انسان مسلمان بسیار حائز اهمیت است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

کسی که به تلاوت قرآن انس گیرد، جدایی دوستان او را به وحشت نمی‌اندازد.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

بر شما باد تلاوت قرآن؛ زیرا درجات بهشت بر پایه تعداد آیات قرآن است. روز قیامت

که فرارسد، به قاری قرآن گفته می‌شود بخوان و بالا برو؛ پس چون آیه‌ای بخواند،

درجه‌ای بالا می‌رود.^۳

امام رضا علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

برای خانه‌هایتان نصیبی از قرآن قرار دهید؛ زیرا هرگاه در خانه‌ای قرآن تلاوت شود،

امور آن خانه بر اهلش آسان می‌شود؛ خیرش افزایش می‌یابد و ساکنان آن در برکت و

رفاه قرار می‌گیرند، و هرگاه در خانه‌ای قرآن تلاوت نشود، تنگ‌دستی بر اهلش چیره

می‌شود؛ خیرش کاهش می‌یابد و ساکنان آن در فقر و کمبود قرار می‌گیرند.^۴

شایسته است تلاوت قرآن با طهارت، ترتیل (شمرده‌شمرده خواندن) و صوت نیکو و

حزین باشد. همچنین مستحب است قاری قرآن در آغاز تلاوت (حتی قرائت یک آیه) «اعوذ

بالله من الشیطان الرجیم» بگوید؛ چنان‌که قرآن در این باره می‌فرماید:

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۵

پس چون قرآن می‌خوانی، از شیطان مطرود به خدا پناه بر.

نیز باید هنگام تلاوت، ادب حضور در پیشگاه کتاب خدا را رعایت نمود و آن را وسیله

صعود به مراتب عالی علم، عمل و انس بیشتر با قرآن قرار داد.

۱. اسراء / ۴۵.

۲. تمیمی آمدی، *نورالحکم*، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۸۹، ص ۱۹۷.

۴. همان، ص ۲۰۰.

۵. نحل / ۹۸.

سه. درک معانی و مفاهیم قرآن

آنان که قادر نیستند صرفاً با تلاوت آیات معانی قرآن را نیز دریابند، می‌باید با ترجمه آیات با مفاهیم اولیه موردنظر قرآن آشنا شوند و بدین وسیله نوعی ارتباط معنادار با قرآن برقرار کنند. با این گام، انسان مؤمن قادر خواهد شد با بسیاری از مفاهیم، پیام‌ها، دستورالعمل‌ها، نکات اخلاقی، عبادی و داستان‌های پیامبران آشنا شود. نیز در همین مرحله می‌توان درباره ویژگی‌های زندگی دنیوی، برزخ، جهان آخرت، بهشت، دوزخ و ... به مجموعه‌ای از شناخت‌ها دست یافت.

مهم‌ترین زمینه‌های لازم برای گام نهادن در این مرحله، آشنایی با زبان و ادبیات عرب و آگاهی از لغات و مفردات الفاظ قرآن کریم است؛ زمینه‌هایی که فراهم ساختن آنها نه تنها شرط اصلی برای ورود به مرحله درک مفاهیم و معانی قرآن، که اساس ورود به مراحل پیشرفته شناخت قرآن نیز به شمار می‌آید.^۱

در صورتی که فراهم ساختن این ابزار برای برخی ممکن نباشد، مراجعه به ترجمه‌های قرآن و مطالعه دقیق آنها سودمند است. با گام نهادن در این مرحله، یقیناً راه برای انس و ارتباط آگاهانه و هدفمند با قرآن گشوده می‌شود، اما بی‌شک آنچه به دست می‌آید، از جامعیت، انسجام و ژرفای کافی برخوردار نیست. در این مرحله، برخی از مفاهیم و پیام‌های قرآن شناخته نمی‌شوند و دریافت‌های ما نیز از شناخت اولیه و ابتدایی فراتر نمی‌رود.

به هر روی، تلاش برای درک معانی و مفاهیم آیات، گام بزرگی برای رسیدن به شناخت جامع‌تر و ژرف‌تر قرآن به شمار می‌رود. برخی صحابه که قرآن را از محضر پیامبر ﷺ می‌آموختند، چنین گزارش کرده‌اند که آنان ده آیه را از آن حضرت فرامی‌گرفتند، اما پیش از پرداختن به ده آیه دیگر می‌کوشیدند تا آنچه از علم و عمل در آن آیات بود، بیاموزند.^۲

چهار. تفسیر قرآن

شناخت جامع و منسجم مفاهیم و پیام‌های قرآن در گرو تفسیر آن است. در این مرحله، با استفاده صحیح از ابزارها و فراهم ساختن مقدمات لازم، شناخت ما از مرحله ابتدایی فراتر می‌رود و به شکل‌گیری یک اندیشه نظام‌مند قرآنی می‌انجامد.

۱. راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۵۴.

۲. مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۸۹، ص ۱۰۶.

در پرتو تفسیر، ارتباط معنایی بسیاری از آیات آشکار می‌شود. به سخن دیگر، بسیاری از آیاتی که پیش از این از هم جدا و پراکنده بودند، بدین‌رو کنار هم قرار می‌گیرند و به دنبال آن مفاهیم و آموزه‌های جدیدی زاییده می‌شود.

تفسیر قرآن اگر براساس شرایط و ضوابط ضروری این علم صورت گیرد، اندیشمند مسلمان را قادر می‌سازد تا به دیدگاه‌های قرآن درباره مسائل و موضوعات گوناگون مورد نیاز بشر - در عرصه‌های مختلف - دست یابد و از سویی این امکان را فراهم می‌کند که خود نیز در عرصه اندیشه و عمل، نمونه یک انسان قرآنی باشد.

در این مرحله، افزون بر شناخت واژگان و ترکیب جملات، فراهم ساختن ابزارهای دیگری از قبیل آگاهی از شأن نزول آیات، علوم قرآنی، دانش ادبیات عرب، علم منطق، روایات و سنت معصومان علیهم‌السلام و برخی علوم دیگر نیز ضرورت می‌یابد تا در پرتو آن، مفسر به تفسیر به‌رأی مبتلا نگردد. درحقیقت تفسیر نوعی تلاش فکری است تا مفسر به وسیله آن به پیام‌ها، هدایت‌ها و طرح جامع قرآن آگاهی یابد. به‌یقین این تلاش فکری - همانند هر تلاش فکری دیگر - بدون برخورداری از ابزارهای لازم هرگز ممکن نمی‌گردد.

تفسیر را از آن جهت ارجمندترین علوم دین شمرده‌اند که از یک‌سو فرد را به صورت مستقیم با کلام خداوند مرتبط می‌کند و از دیگر سو ذهن و زندگی انسان را رنگی دیگر می‌بخشد.^۱

پنج. تدبر در قرآن

مراتب گذشته هریک در جای خود دارای اعتبار و ارزش خاصی است. انسان مسلمان بر حسب توانایی‌ها، زمینه‌ها و امکانات خود می‌تواند در برخی از این مراتب و یا همه آنها گام بردارد.

پس از توفیق در طی مراتب پیشین، نوبت به مرتبه «تدبر» می‌رسد. تدبر در آیات بالاترین نوع انس و ارتباط با قرآن است. تدبر عبور از سطوح اولیه و مفاهیم ظاهری آیات و ورود اندیشمندانه به لایه‌های ژرف برای کشف حقایق پنهانی است؛ حقایقی که بدون توجه و ژرف‌اندیشی بر ما آشکار نمی‌شود.

۱. زرقانی، *مناهل العرفان*، ص ۳۸۴.

قرآن عظمت و بلندای معارف خود را این گونه به توصیف می‌کشد:

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...^۱
اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می‌دیدیم.

این توصیف بیانگر بزرگی، سنگینی و ژرفای معارف آسمانی قرآن است. بی‌گمان گام نهادن در چنین اقیانوس ژرفی از یک سو نیازمند ژرف‌اندیشی و از سوی دیگر در گرو دل سپردن به انوار وحی و گشودن قلب بر لطایف آیات است. درحقیقت تدبیر، جریانی فکری - روحی است که از نوعی ارتباط میان عقل و قلب پدید می‌آید. قرآن کریم درباره اهمیت تدبیر می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.^۲
آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بردل هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟
كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَذَّبَ رُوحَ آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.^۳
[این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در [باره] آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

امام علی علیه السلام ژرف‌اندیشی در قرآن را بهار دل‌ها دانسته است:

و قرآن را بیاموزید که آن زیباترین سخن است و در آن ژرف بیندیشید که بهار دل‌هاست.^۴
در پرتو تدبیر، قرآن جانی دوباره می‌گیرد و اسرار نهفته آن آشکار می‌شود. اینجاست که نه فقط آیه‌ها، که زیروبم‌ها نیز به سخن می‌آیند و هریک پیامی، نکته‌ای، دلالتی، لطیفه‌ای و رازی را با مؤمن ژرف‌اندیش بازمی‌گویند. در این مرحله، دیگر هیچ سخنی، حکایتی، بشارتی و اندازی در قرآن کهنه و غریبه نمی‌نماید و همه یکپارچه پیام، لطف، شفا، رحمت و شفقت می‌شوند. با تدبیر در قرآن است که آدمی در شمار پرهیزکاران قرار می‌گیرد؛ آن گونه که امیرمؤمنان علیه السلام در توصیف اینان آورده است:

۱. حشر / ۲۱.

۲. محمد / ۲۴.

۳. ص / ۲۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

در دل شب قدم‌هایشان را استوار ساخته، درحالی‌که قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه تلاوت می‌کنند، با قرآن جان خود را محزون، و دوی دردشان را از آن طلب می‌نمایند. پس هرگاه به آیه‌ای گذر کنند که در آن تشویقی است، به شوق پاداش به آن روی آورند و جانشان از شوق به سوی آن پرکشد و گمان دارند که نعمت‌های بهشت در برابر دیدگانشان قرار دارد، و هرگاه به آیه‌ای گذر کنند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند و گمان می‌برند که شرار شعله‌های آتش جهنم و نعره آن در گوششان طنین‌انداز است؛ پس قامت خم می‌کنند و پیشانی و دست‌ها و پاها را بر خاک می‌گذارند و از خدای بزرگ آزادی از آتش جهنم را طلب می‌کنند.^۱

تدبر در قرآن جان مؤمن را چنان با حقیقت و روح قرآن مانوس می‌کند که در برابر آن، مراتب دیگر انس با قرآن کوچک جلوه می‌کند؛ چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «آگاه باشید که قرائت قرآن هنگامی که در آن تدبر نباشد، هیچ خیری ندارد».^۲

شایان ذکر است که تدبر در قرآن نیز خود درجاتی دارد که برحسب کمیت و کیفیت تدبر، متفاوت است. بی‌شک ژرف‌اندیشی در یک آیه یا یک سوره و یا بخشی از قرآن، با ژرف‌اندیشی در همه آیات در یک درجه قرار نمی‌گیرد؛ هم‌چنان‌که ژرفای تدبر و میزان رسیدن به لایه‌های نهفته آیات، و دل سپردن به پیام‌های نورانی قرآن نیز برای همگان یکسان نیست. جامع‌ترین و عمیق‌ترین درجه تدبر در قرآن همان است که به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و عترت پاکش علیهم السلام اختصاص دارد:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.^۳

که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند، در کتابی نهفته، که جز پاک‌شدگان بر آن دست نزنند.

۲. ثمره انس با قرآن

مقام معظم رهبری در این باره می‌گوید:

انس با قرآن، معرفت اسلامی را در ذهن ما قوی‌تر و عمیق‌تر می‌کند. بدبختی جوامع

۱. همان، خطبه ۱۹۳.

۲. مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۸۹، ص ۲۱۱.

۳. واقعه / ۷۹ - ۷۷.

اسلامی به خاطر دوری از قرآن و حقایق و معارف آن است. آن کسانی از مسلمانان که معانی قرآن را نمی‌فهمند و یا آن انس ندارند، وضعیتشان معلوم است. حتی کسانی هم که زبان قرآن، زبان آنهاست و آن را می‌فهمند، به خاطر عدم تدبر در آیات قرآن، با حقایق قرآنی آشنا نمی‌شوند و انس نمی‌گیرند. می‌بینید که آیه «لَنْ يَنْفَعَكَ اللَّهُ الْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۱ - یعنی خداوند مؤمنین را زیر دست و زبون کفار قرار نداده است - در کشورهای عربی و به وسیله مردم عرب زبان در دنیا خوانده می‌شود، اما به آن عمل نمی‌گردد. در آیات قرآن، توجه و تنبّه و تدبیر نیست، لذا کشورهای اسلامی عقب مانده‌اند.^۲

پژوهش و اندیشه

۱. عوامل دوری مسلمانان از قرآن چیست؟
۲. شاخص‌های زندگی قرآنی از نگاه آیات و روایات کدام‌اند؟
۳. تفاوت‌های اساسی تفسیر قرآن، تدبر و تفسیر به رأی را بررسی کنید.
۴. درباره نقش اهل بیت (ع) در تفسیر قرآن تحقیق کنید.
۵. درباره آثار تلاوت و شنیدن آیات قرآن کریم تحقیق کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تدبیر در قرآن، ولی‌الله نقی پورفر، تهران، اسوه.
۲. قرآن کتاب زندگی (بیانات مقام معظم رهبری)، تهران، قدر ولایت.
۳. انس با قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی، اصفهان، شهید مسلم.
۴. روش برداشت از قرآن، علی صفایی حایری، قم، هجرت.
۵. تفسیر و مفسران، ج ۱، محمدهادی معرفت، قم، التمهید.
۶. مقاله «بررسی آثار تلاوت قرآن کریم و شنیدن آوای آن بر ابعاد سلامت معنوی در دانشجویان دانشگاه پیام‌نور»، مجله پژوهش در دین و سلامت، شماره ۵، سید ضیاءالدین علیان‌نسب و آمنه شاهنده، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.

۱. خداوند هرگز بر [زبان] مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است. (نساء / ۱۴۱)
 ۲. خامنه‌ای، قرآن کتاب زندگی، ص ۳۹-۳۸.

خدا در قرآن

اهداف فصل:

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

۱. نمونه‌هایی از اوصاف خدا در قرآن را با دیگر کتب آسمانی مقایسه کنند.
۲. برخی از اوصاف خدا در قرآن را تبیین کنند.
۳. پیام‌هایی از آیات ناظر به اوصاف الهی را برشمارند.

درآمد

هریک از کتب آسمانی در پرتو آیات خود سیمای ویژه‌ای از خدای متعال را ترسیم کرده است که شناخت آن، نقش مهمی در فهم دیگر معارف دینی و میزان تعهد به دستورهای الهی دارد. به عنوان نمونه در عهد عتیق - که پس از مفقود شدن به دست ما رسیده است - با خدایی مادی،^۱ بخیل،^۲ دروغگو،^۳ پشیمان،^۴ فراموش‌کار،^۵ خسته،^۶ خشمگین و غیرحلیم^۷ و ضعیف در برابر کید و قدرت انسان و شیطان^۸ مواجهیم.

خدای عهد جدید - که در واقع سیره‌نگاری‌هایی از حضرت عیسی علیه السلام و برخی نامه‌های

۱. کتاب مقدس، سفر تکوین، فصل ۳: ۸.

۲. همان: ۲۵-۲۲.

۳. همان: ۱۶.

۴. همان، فصل ۶: ۵-۷.

۵. همان، فصل ۹: ۱۳-۱۵.

۶. همان، سفر خروج، فصل ۳۱: ۱۷.

۷. همان، فصل ۳۳: ۹.

۸. همان، سفر تکوین، فصل ۳: ۲۲-۳۲.

خواریون است - موجودی مهربان است که برای بخشش گناه ذاتی آدمیان (خوردن از درخت ممنوعه) زمینی و به صلیب آویخته شد.^۱

در اینجا این پرسش مطرح می‌گردد که قرآن کریم خدا را چگونه ترسیم می‌کند؟ خدای قرآن چه نقشی در هستی و انسان دارد؟ خدای متعال در بالا و فراسوی کهکشان‌ها و آسمان‌هاست یا اینکه در همین نزدیکی‌هاست؟ آیا خدا موجودی فلسفی و خشک است، یا اینکه دوست‌داشتنی‌ترین محبوب و زیباترین موجودی است که می‌توان به او عشق ورزید؟ نوع شناخت ما از سیمای خدا، توجیه‌گر نوع رابطه‌ای است که با او برقرار می‌کنیم. از این رو کسانی که خدا را در فاصله‌ای بسیار دور از زندگی خود قرار می‌دهند، او را از زندگی خویش حذف می‌کنند و آنهایی که خدا را در دل و دیده و زندگی، حقیقتی واحد می‌یابند، تمام عالم را محضر او خواهند دانست.

قرآن کریم ظرف تجلی اسماء و صفات الهی است، از این رو کامل‌ترین سیمای خدا، در قرآن ظهور یافته است.

بحث از خدا در آیات نورانی قرآن کریم، با هدف تربیتی و به منظور تحول انسان‌ها از فرهنگ شرک، به فرهنگ توحید و یکتاپرستی و از کفر، به ایمان و رشد در مراتب ایمان نازل شده است. در این فصل به معرفی برخی از مهم‌ترین اسماء و صفات الهی پرداخته می‌شود.

۱. اسماء و صفات خدا در یک نگاه

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا.^۲

و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید.

قرآن مجید و روایات اسلامی، خدای متعال را دارای «نام‌های نیک» دانسته‌اند؛ نام‌هایی که بیانگر صفات اویند. آیه فوق نام‌های نیک را تنها از آن خدا می‌داند.^۳ در برخی از روایات اسلامی برای خدای متعال ۹۹ اسم و صفت نام برده شده است.^۴ برخی از اسماء و

۱. رساله پولس به عبریان، فصل ۹: ۲۸؛ رساله پولس رسول به رومیان، فصل‌های ۶-۵.
۲. اعراف / ۱۸۰.

۳. استفاده از «لام اختصاص» و تقدم خبر (لله) بر مبتدا (الاسماء الحسنی).

۴. صدوق، التوحید، ص ۲۱۷-۱۹۵؛ مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۴، ص ۵۵-۴۶.

صفات خدای متعال در قرآن کریم بدین شرح است:^۱

۱. «الله»؛ ذاتی که جامع همه کمال‌هاست و آن کمال‌ها را به‌طور کامل و مطلق دارد.
۲. «اله»؛ معبود، کسی که شایستگی عبادت دارد و عبادت فقط شایسته اوست.
۳. «واحد»؛ ذاتی که اجزایی ندارد و شبیه و مانندی برای او نیست.
۴. «أول»؛ کسی که از آغاز بوده، بی‌آنکه آغازی داشته باشد (ازلی).
۵. «آخر»؛ کسی که آخر است، بی‌آنکه انتهایی داشته باشد (ابدی).
۶. «نور»؛ روشنی‌بخش عالم هستی و فرمان‌دهنده و هدایت‌کننده.
۷. «حق»؛ وجودی ثابت، پایدار، برقرار و دارای عینیت و واقعیت.
۸. «حی»؛ زنده‌ای که فعال و مدبّر است.
۹. «باقی»؛ کسی که برای او فنایی نیست.
۱۰. «ظاهر»؛ ذات پاک خداوند به‌واسطه آیات و نشانه‌هایی که از قدرت و حکمتش مایه گرفته، کاملاً ظاهر و آشکار است.
۱۱. «باطن»؛ کسی که کنه ذاتش از دسترس افکار و اندیشه‌ها بیرون است.
۱۲. «صمد»؛ آقا و بزرگی که همگان دست حاجت به‌سوی او دراز می‌کنند و او از همه بی‌نیاز و مقصود همگان است.
۱۳. «غنی»؛ خداوند احتیاجی به غیر ندارد و نیازی به ابزار، اعضا و جوارح در او نیست.
۱۴. «واسع»؛ او غنی و بی‌نیاز و از هر نظر گسترده است.
۱۵. «عدل»؛ داوری است دادگر و حاکمی است عادل.
۱۶. «مَلِک»؛ مالک حکومت و حاکم بر جهان هستی است.
۱۷. «جَبَّار»؛ او بر همه چیز تسلط دارد و افکار و اندیشه‌ها از رسیدن به دامن باعظمتش کوتاه است. او با اراده نافذش به اصلاح هر امر می‌پردازد.
۱۸. «سمیع»؛ کسی که به همه شنیدنی‌ها احاطه دارد.
۱۹. «بصیر»؛ کسی که بر همه دیدنی‌ها احاطه دارد.
۲۰. «رائی»؛ او بیننده و آگاه است.
۲۱. «شهید»؛ او شاهد و حاضر در همه جاست.

۱. دانشجویان محترم با راهنمایی استادان گرامی می‌توانند بخشی از این اسماء و صفات را در تفاسیر بررسی و گزارشی از آن را ارائه نمایند.

۲۲. «علیم»؛ کسی که هم از ذات خویش و هم از اسرار درون ما آگاه است و ذره‌ای در آسمان و زمین بر او مخفی نیست.
۲۳. «حکیم»؛ کسی که تمام افعالش صحیح، استوار و خالی از فساد و خطاست.
۲۴. «خبیر»؛ او عالم و آگاه بوده، از باطن امور و اسرار درون باخبر است.
۲۵. «مبین»؛ آثار قدرتش در همه جا نمایان، و حکمش در عالم تکوین و تشریع ظاهر است.
۲۶. «قدّوس»؛ او ظاهر است و از هرگونه آلودگی به نقایص پاک است.
۲۷. «مجید»؛ خداوند کریم، عزیز و صاحب مجد و عظمت است.
۲۸. «جلیل»؛ او بزرگ، عظیم و صاحب جلال و اکرام است.
۲۹. «علی»؛ کسی که بلند مقام است.
۳۰. «اعلی»؛ کسی که پیروز و غالب و یا برتر از همه چیز است.
۳۱. «عظیم»؛ او آقا و بزرگ و قادر و قاهر است.
۳۲. «کبیر»؛ او بزرگ و آقا است.
۳۳. «متکبّر»؛ او شایسته بزرگی است و چیزی برتر از او نیست.
۳۴. «حمید»؛ کسی که شایسته هرگونه حمد و ثناست.
۳۵. «بدیع»؛ کسی که اشیای جهان را بدون الگوی قبلی ابداع کرد.
۳۶. «ذاری»؛ او اظهارکننده است. آنجا که آفرینش اشیا سبب ظهور آنها می‌شود، این واژه به معنای خالق است.
۳۷. «صانع»؛ او سازنده، خالق و آفریدگار همه اشیاست.
۳۸. «مصور»؛ او به مخلوقات و از جمله به جنین در شکم مادر شکل بخشیده، دائماً در حال صورت‌گیری طبیعت و پدیده‌هاست.
۳۹. «فالق»؛ خداوند دانه‌های گیاهان را در دل زمین می‌شکافد و جنین را از شکم مادر بیرون می‌فرستد. نیز ظلمت شب را با نور سپیده صبح شکافته، پرده عدم را با آفرینش موجودات پاره می‌کند.
۴۰. «حفیظ»؛ او حافظ و نگهدارنده موجودات است.
۴۱. «رقیب»؛ خداوند حافظ و نگهبان است.
۴۲. «حسیب»؛ او کسی است که همه اشیای را برشمرده، نسبت به همه آگاهی دارد و

از سویی به حساب اعمال بندگان نیز رسیدگی می‌کند. این صفت به معنای بی‌نیازکننده نیز آمده است.

۴۳. «رازق»؛ خداوند روزی‌دهنده همگان است.

۴۴. «قیوم»؛ او قائم به ذات خویش است و قوام همه موجودات به اوست.

۴۵. «قابض»؛ او ارواح را از بدن‌ها می‌گیرد و نور آفتاب را به هنگام غروب برمی‌گیرد. نیز برای جمعی روزی را قبض می‌کند و نور وجود را در آنجا که صلاح بداند، جاری می‌سازد.

۴۶. «باسط»؛ نقطه مقابل «قابض»، یعنی فیض هستی را گسترش دادن، نعمت را به ارزانی به بندگان عطا کردن و آنها را مشمول فضل و احسان خویش نمودن.

۴۷. «کافی»؛ او بندگان را کفایت می‌کند و کسانی را که بر او توکل کنند، از دیگران بی‌نیاز می‌سازد.

۴۸. «هادی»؛ خداوند هدایت‌کننده بندگان به سوی حق و عدالت و بلکه هدایت‌کننده همه موجودات در عالم تکوین، و همه صاحبان عقل در عالم تشریع است.

۴۹. «وکیل»؛ او سرپرست، حافظ، ملجأ و پناه بندگان است.

۵۰. «وارث»؛ همه کسانی که چیزی را در مالکیت خود دارند، سرانجام می‌میرند و آنچه دارند، باقی می‌گذارند، به جز خداوند.

۵۱. «باعث»؛ او کسی است که همه مردگان را در قیامت محشور می‌کند و بعثت انبیا نیز از ناحیه اوست.

۵۲. «دیان»؛ او بندگان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

۵۳. «مولی»؛ او یاری‌دهنده و سرپرست مخلوقات است.

۵۴. «مهیمن»؛ خداوند گواه، شاهد و حافظ همه چیز است.

۵۵. «محیط»؛ او به همه اشیا آگاهی و احاطه دارد.

۵۶. «قدیر»؛ کسی که بر همه چیز تواناست.

۵۷. «حلیم»؛ او کسی است که در برابر گناه گنهکاران بردبار است و در مجازات آنها عجله نمی‌کند.

۵۸. «رحمن»؛ رحمت وی گسترده و شامل همگان است.

۵۹. «رحیم»؛ رحمت ویژه‌اش شامل حال مؤمنان است.

۶۰. «رئوف»؛ او رحیم و مهربان است.^۱
۶۱. «عفو»؛ پروردگار کسی است که گناهان بندگان را محو می‌کند.
۶۲. «توّاب»؛ او بسیار توبه‌پذیر است و الطافی را که از گناهکاران دریغ داشته بود، بعد از بازگشت و توبه، به‌سوی آنان بازمی‌گرداند.
۶۳. «غفور»؛ او کسی است که افزون بر آمرزش، راه بندگان به کمال را هموار می‌کند.
۶۴. «سلام»؛ او کسی است که سرچشمه سلامت و منبع آن است و هرگونه سلامت را افزوده می‌کند.
۶۵. «مؤمن»؛ او به وعده‌هایش عمل می‌کند و ایمان به ذاتش را از طریق آیات و نشانه‌ها، عجایب تدبیر و لطایف تقدیرش در دل‌ها ایجاد کرده، بندگان را از ظلم و جور در امان می‌دارد و مؤمنان را نیز از عذاب ایمنی می‌بخشد.
۶۶. «صادق»؛ او در گفته‌هایش راستگو و در وعده‌هایش تخلف‌ناپذیر است.
۶۷. «فتاح»؛ حاکم و گشاینده گره مشکلات است.
۶۸. «قریب»؛ او از همه به ما نزدیک‌تر است، سخنان ما را می‌شنود و دعای ما را مستجاب می‌کند.
۶۹. «مّان»؛ او بخشنده انواع نعمت‌هاست.
۷۰. «جواد»؛ او نیکوکار و بسیار بخشنده است.
۷۱. «بَرّ»؛ به‌معنای راستگو و نیز نیکوکار و بخشنده است.
۷۲. «کریم»؛ او عزیز، جواد و بخشنده است.
۷۳. «اکرم»؛ کسی که از همه کریم‌تر و بزرگوarter است.
۷۴. «وّهّاب»؛ از ماده «هبه» به‌معنای بسیار بخشنده است.
۷۵. «شافی»؛ او شفادهنده بیماری‌ها، آلام و دردهاست.
۷۶. «کاشف الصّر»؛ کسی که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها و درد و رنج‌ها را برطرف می‌کند.
۷۷. «ناصر»؛ او یاور دیگران است.
۷۸. «خیز الناصرین»؛ او کسی است که یاری و نصرتش کاملاً گسترده و خالی از هرگونه نقص و عیب است.

۱. برخی میان رئوف و رحیم فرق نهاده‌اند؛ بدین بیان که آنان رأفت را نسبت به مطیعان و رحمت را نسبت به گناهکاران دانسته‌اند.

۷۹. «ودود»؛ او دوستدار دیگران و موجودی دوست داشتنی است.^۱

۸۰. «وَفی»؛ کسی که به عهد و پیمانش وفا می‌کند.

۸۱. «شکور»؛ او اعمال نیک بندگان را ارج می‌نهد و به بهترین گونه پاداش می‌دهد.

۸۲. «لطیف»؛ او نسبت به بندگان لطف و محبت دارد و به آنها نیکی می‌کند. همچنین او

خالق اشیای لطیف است و تدبیرش نیز بسیار دقیق است.

۸۳. «حفی»؛ خداوند کسی است که عالم و آگاه است و یا به دیگران بسیار لطف و نیکی

می‌کند.^۲

۸۴. «خالق»؛ وجودی که هر پدیده را از عدم محض می‌آفریند و با استمرار فیض وجود،

بقای آن را تداوم می‌بخشد.

۸۵. «رب»؛ صاحب اختیاری که امور پدیده‌ها را تدبیر می‌کند.

۸۶. «مقدّر»؛ وجودی که اندازه و ظرفیت هریک از پدیده‌ها را تعیین می‌کند.

۸۷. «هادی»؛ وجودی که از راه تکوینی و صدور فرامین، ظرفیت‌های موجودات را شکوفا

می‌کند.

۸۸ و ...

۲. تفسیر برخی از صفات

در این بخش، از میان اوصاف بی‌شمار خدای متعال چهار صفت «آفریدگار (خالق)، پروردگار (رب)، عالم (دانش گسترده) و قادر (قدرت بی‌پایان)» بررسی می‌شود. این صفات تأثیرهای گوناگون معرفتی و تربیتی دارند؛ ضمن اینکه در سوره‌های آغازینی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، بر این صفت‌ها نیز تأکید شده است.^۳ این امر بیانگر اهمیت شناخت این صفات است.

یک. آفریدگار

مطالعه جهان هستی نشان‌گر آن است که تمام موجودات، هستی خود را از دیگری گرفته‌اند.

۱. این واژه، هم معنای فاعلی دارد و هم مفعولی.

۲. بنگرید به: مکارم شیرازی، *پیام قرآن*، ج ۴، ص ۵۵-۴۸.

۳. مثلاً در سوره علق - نخستین سوره نازل شده در مکه - بر صفات «خالقیت، ربوبیت و علم الهی» تأکید شده است. (علق / ۳- ۱ و ۱۴) در سوره قلم - دومین سوره نازل شده در مکه - نیز بر صفت «علم و قدرت الهی» تأکید رفته است. (قلم / ۷، ۱۶ و ۴۴-۴۲)

نیروی عقل و اندیشه انسان بر این امر اذعان دارد که حقیقتی نامحدود، پایدار، مطلق، غیرمشروط و بی‌نیازی - که تکیه‌گاه تمام موجودهای هستی است و در همه ظرف‌ها و زمان‌ها حاضر است - وجود دارد. از این سو باید برای هستی‌آفریننده‌ای تصور کرد که همه صفات والا، ویژه اوست؛ صفاتی چون: حی، قادر، علیم، مرید، رحیم، هادی، حکیم، غفور و عادل. این آفریننده پیش از دارا بودن این صفات، باید هستی او عاریه‌ای و موقت نباشد؛ بدین بیان که هستی از ذات او جدا نشود. به عبارت دیگر، خودِ هستی باشد که واقعیتهایی فناپذیر است و در آن نسبیتی راه ندارد (نه در گذشته و حال و نه در آینده).

واژه «خلق» و مشتقات آن ۲۶۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است؛ در پاره‌ای از موارد به توصیف آفرینش و بیان ابعاد آن پرداخته شده و در برخی موارد نیز «خالق» بودن خدا پایه معارف و اوامر الهی قرار گرفته است، در ادامه به ذکر برخی آیات پرداخته می‌شود.

الف) خدای متعال، آفریدگار هستی

بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

در آغاز بعثت پیامبر اکرم ﷺ پنج آیه نخست سوره علق، بر آن حضرت نازل شد. خدای متعال در این آیات پیامبر را مأمور کرد تا پروردگار خویش را با بیان ویژگی‌ها و نشانه‌های برتری او بر رب‌های مورد ادعای مشرکان، معرفی نماید. قرآن کریم در آیه یکم این سوره، معرفت پروردگار سبحان را بر درک آفریدگاری هستی مبتنی کرد.

واژه «خلق» دارای دو معناست؛ یکی ایجاد کردن چیزی بعد از معدوم بودن آن، و دیگری نظم دادن چیزی از ماده‌ای که پیش‌تر ایجاد شده است. در اینجا مقصود از «خلق»، آفریدگار به معنای نخست است.

ب) آفریدگاری، نقطه آغاز معرفت

بر پایه آیات آغازین سوره علق، پیامبر اکرم ﷺ مأمور شد تا پروردگارش را «هستی‌آفرین» و «انسان‌آفرین» بخواند. دستور به خواندن «اقرء»، امر به خواندن بر مردم است. خدای متعال از آن حضرت می‌خواهد تا صفت و ویژگی‌ای را که بیانگر برتری پروردگارش است بر

مردم بخواند و معرفت را از شناخت او - به عنوان «آفریدگار» هستی و انسان - شروع کند و درخت معرفت پروردگار را بر ریشه درک آفریدگاری وی بنا سازد. به عبارت دیگر، درخت معرفت توحیدی ریشه‌اش آفریدگاری و ساقه‌اش ربوبیت خداست.

قرآن کریم بر انحصار «آفرینش» به خدای متعال اصرار دارد و دیگران را با همه دانایی و توانایی‌شان قادر به آفرینش حتی کوچک‌ترین و کم‌ارزش‌ترین موجود نمی‌داند:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ^۱

کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هرچند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند.

از اطلاق آیه در مورد «بت‌ها و خدایان خوانده‌شده» و استثنای خدا از میان آنان استفاده می‌شود که هرکس؛ اعم از دانشمندان، متفکران و مخترعان و همچنین بت‌ها و معبودهای خیالی - که برای رفع نیازها خوانده می‌شوند - از خلقت و آفرینش به معنایی که گفته شد، ناتوان‌اند.

از واژه «لَنْ» در عبارت «لَنْ يَخْلُقُوا» نیز دانسته می‌شود که همواره این ضعف و ناتوانی در غیرخدا وجود دارد. آفرینش لوازمی دارد که تفصیل آن در سوره‌های دیگر آمده است. در سوره اعلی - که هشتمین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم ﷺ است - به برخی از این لوازم توجه داده شده است.

ج) پردازش، اندازه‌گیری و هدایت

سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى^۲

نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای، همان‌که آفرید و هماهنگی بخشید و آن‌که اندازه‌گیری کرد و راه نمود.

این آیات، آفرینش موجودات را ملازم با «پردازش، اندازه‌گیری و راهنمایی» دانسته است. آفریننده هستی، اجزای هر موجود را در جایی نهاده که بهتر از آن قابل تصور نیست؛ به عنوان مثال خدای متعال چشم، گوش، بینی، ابرو و ... انسان را در جایی نهاده که اگر

۱. حج / ۷۳.

۲. اعلی / ۳ - ۱.

در جایی دیگر بود، کارایی اش هرگز به این اندازه نبود.^۱ به این عمل «تسویه» گفته می‌شود، همان‌طور که «تسویه» در آفرینش هریک از موجودات قابل تصور است، این امر نسبت به مجموع موجودات جهان نیز انجام می‌گیرد؛ به این معنا که خدای متعال همه موجودات هستی را در یک مجموعه کاملاً مرتبط و هماهنگ با یکدیگر آفریده است، به‌گونه‌ای که هریک از موجودات - اعم از بسیط و مرکب - در مجموعه هستی نقش شایسته خود را ایفا کنند.^۲ مثلاً نسبت خورشید و زمین به‌گونه‌ای برقرار شده تا نور و انرژی زمین و حرکت مستمر فصول و طول و کوتاهی شب و روز به‌طور دقیق تنظیم شود.

عمل دیگر، «تقدیر» است. تقدیر هر چیزی عبارت است از اعطای ظرفیت و استعداد ویژه به هریک از مخلوقات. این اندازه‌ها شامل مرزهای تکاملی هریک از پدیده‌ها می‌شود. آفریدگار متعال در هریک از مخلوق‌ها، حدود معین ذات، صفات و وظیفه آن را مشخص، و آنها را با اعضا و امکاناتی که با آن اندازه‌ها متناسب است، تجهیز کرده است؛ چنانکه قرآن می‌فرماید:

خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا^۳

و هر چیزی را آفریده و بدان‌گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.

مقدراتِ هریک از مخلوقات به‌تدریج بالفعل می‌شود و خدای متعال به تناسب توسعه‌ای که افراد در مراحل قبل پیدا می‌کنند، مرحله جدیدی از شکوفایی ایشان را تدبیر می‌فرماید. تقدیر شب‌های قدر و دیگر مقدراتی که خدای متعال در طول زندگی افراد دارد، از تقدیر مستمر خدای متعال ریشه می‌گیرد. خدای متعال درباره مدیریت مقدرات همه مخلوقات می‌فرماید:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ^۴

هیچ چیز در جهان وجود ندارد، مگر آنکه منبع آن نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معلوم آن را نازل نمی‌کنیم.

این تقدیر با عمل سوم پروردگار (هدایت) مربوط است. هدایت یعنی نشان دادن راه‌گذر از وضع موجود تا رسیدن به وضع مطلوب. هر پدیده‌ای استعدادی دارد که باید شکوفا شود،

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۲۶۵.

۲. بنگرید به: فضل‌الله، من و حی القرآن، ج ۲۲، ص ۲۲۱.

۳. فرقان / ۲.

۴. حجر / ۲۱.

نیازهایی که باید مرتفع گردد و خواست‌هایی که باید تأمین شود. تقدیر هریک از پدیده‌ها تعیین کمالات و مطلوب‌های آن است. خدای هستی‌آفرین آنها را در رسیدن به کمالات و مطلوب‌هایشان راهنمایی و دستگیری می‌کند؛ زیرا آفریدگار هستی است که درباره ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها، نیازها و نسبت پدیده‌ها با یکدیگر بیشترین دانش را دارد: «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى».

این حقیقت در گفتگوی میان حضرت موسی علیه السلام و فرعون نیز بیان شده است. حضرت موسی علیه السلام در پاسخ به پرسش فرعون که «پروردگار و صاحب‌اختیار تدبیرگر شما کیست؟» چنین پاسخ داد:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.^۱

پروردگار ما کسی است که هرچیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

منظور از «حَلْقَهُ» ظاهراً خلقتِ مخصوص هر پدیده‌ای است. بنابراین خدای متعال به هر پدیده، ظرفیت وجودی مخصوص به خود را داده و سپس در همان خلقت و مسیر او را هدایت کرده است.^۲

(د) نکته‌ها

۱. از نظر قرآن، امکان شناخت آغاز هستی وجود دارد؛ آن هم با سیر در آفاق و مطالعه در زمین که گاهواره موجودات است:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ.^۳

در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است.

۲. همه معترف‌اند که آفریدگار هستی خداست؛ حتی مشرکان در اصل «نیازمندی به خالق که خود در حیاتش نیازمند آفریدگاری دیگر نباشد»، متفق‌اند. تفاوت مشرک با دیگران در شرک پرستش و بندگی است، نه در اعتقاد به وجود خالق یکتا:

۱. طه / ۵۰.

۲. بنگرید به: قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص ۴۰۷.

۳. عنکبوت / ۲۰.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ^۱

و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟» حتماً خواهند گفت: «الله»؛ پس چگونه [از حق] بازگردانیده می شوند؟

۳. آیات قرآن بیانگر آن است که مطالعه در خلقت و نظام های حاکم بر جهان، انسان را به بیهوده نبودن آفرینش رهنمون می سازد؛ چه آنکه مطالعه جهان همراه با کشف نظام هایی است که بیانگر حکمت متعالیه و قواعد و سنن متقن در پدیده هاست. از این روی، اگر خدای متعال بیافریند، بمیراند، آباد کند و خراب نماید، بی آنکه مقصودی حکیمانه در نظر داشته باشد، چیزی جز لغو نخواهد بود:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِينَ^۲
و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم.

در جای دیگر نیز بر حق بودن آفرینش تأکید شده است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ^۳
او کسی است که آسمان ها و زمین را به حق آفرید.

بدین رو، هستی با هدفی صحیح و در پرتو حکمتی بالغ خلق شده است.

خلاصه سخن آنکه خدای متعال در آیات قرآن ابعاد گوناگون آفرینش را بیان کرده که تدبیر در آنها ریشه توحیدی اهل معرفت را تقویت می نماید.

دو. پروردگار

قرآن کریم خدای متعال را تنها پروردگار هستی، انسان و تمام موجودهای عالم می داند. واژه «رب» و مشتقات آن ۹۸۱ بار در قرآن آمده است. «رب» در لغت در صورتی که از ریشه «ربب» باشد، به معنای صاحب اختیار و تدبیرگرشیء است^۴ و اگر از ریشه «ربو» باشد،

۱. عنکبوت / ۶۱.

۲. انبیاء / ۱۶.

۳. انعام / ۷۳.

۴. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۳۶.

به معنای مربی، تربیت کننده و رشد دهنده است.^۱ آنچه به خدا منحصر دانسته شده است ربوبیت به معنای نخست است. در غیر این صورت، پدر و مادر نیز مربی انسان هستند و قرآن توصیه به دعا برای این مربیان دارد:

وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا.^۲

و بگو: ای پروردگار من، هم چنان که مرا در خردی پرورش دادند، بر آنها رحمت آور.

قرآن کریم خدای متعال را صاحب اختیاری مطلق و اصلاح گر کاملی می داند که نه تنها انسان ها، بلکه تمام موجودات هستی را می پروراند.

از اولین معارفی که انبیا برای مردمشان آورده اند، توحید در ربوبیت و انحصار آن به خدای متعال است. رسولان الهی تلاش می کردند تا مردم را با جهان غیب آشنا کنند و ارتباط ایشان را با آن جهان برقرار سازند. معبر برقراری ارتباط انسان با جهان غیب، شناساندن جنبه وابستگی انسان و هستی به جهان غیب، و نقش خدای سبحان در تدبیر عالم هستی و انسان بوده است. به همین جهت گزارش های زیادی از تلاش های انبیا در قرآن به ترسیم صحیح ربوبیت خدای متعال بر هستی و انسان اختصاص یافته است.

الف) در جستجوی پروردگار

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ.^۳

پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید، گفت: «این پروردگار من است» و آنگاه چون غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم» و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این پروردگار من است» آنگاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگار مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم». پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است. این بزرگتر است» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید، بیزارم.

۱. همان، ص ۳۴۰

۲. اسراء / ۲۴.

۳. انعام / ۷۸ - ۷۶.

این آیات گزارش تأمل‌های حضرت ابراهیم علیه السلام درباره پروردگار است. ادعای صاحب‌اختیاری و پرستش و دعا به درگاه خورشید، ماه، ستارگان و دیگر پدیده‌های عظیم جهان هستی به‌منظور جلب یاری و دفع ضرر به وسیله آنها بود. حضرت ابراهیم علیه السلام با نظر داشت به ضرورت حضور صاحب‌اختیارهای مدبر در کنار پناه‌جویان و توجه دادن مردم به غروب و غیبت رب‌های ادعایی در بخشی از روز یا شب، به ابطال ربوبیت و در نتیجه الوهیت ستارگان، خورشید و ماه پرداخت.

حضرت ابراهیم علیه السلام در هنگام تاریکی شب، چشمش به ستاره‌ای افتاد که مردم آن را می‌پرستیدند. ابراهیم علیه السلام که در سن کودکی به تحقیق در امر پروردگار پرداخت،^۱ با دیگر مشرکان، همگام شد و اظهار داشت «هذا ربی»، اما پس از آنکه غروب کرد، فرمود: این‌گونه موجودات نمی‌توانند صاحب‌اختیار من، مدبر امور عالم و مربی ما باشند.

آیا حضرت ابراهیم علیه السلام به راستی ستاره را صاحب‌اختیار و مدبر خود می‌شمرد؟

برخی مفسران معتقدند: این جمله استفهامی بوده است؛ زیرا احتجاج‌های ابراهیم علیه السلام با پدرخوانده‌اش «آزر» دلیل اعتقاد موحدانه ابراهیم علیه السلام از همان کودکی است.^۲ بنابراین او خود را یکی از آنان نمی‌شمرد بلکه این سؤال را مطرح کرد تا عقاید خرافی‌شان را اصلاح کند. البته بیان ظاهری و از روی تسامح عبارت «هَذَا رَبِّي» در مقام احتجاج مانعی ندارد؛ زیرا این شیوه احتجاج، بهترین راهی است که انصاف مخالفان را برمی‌انگیزاند و از طغیان و تعصب آنان نیز جلوگیری کرده، آنها را برای شنیدن سخن حق آماده می‌سازد.

ایشان همچنین در عبارت «فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ» اعتقاد به ربوبیت و خدایی ستاره را با غروب آن ابطال کرد؛ چنانکه در آیه بعد نیز به همین سان به نفی «ربوبیت» ماه می‌پردازد، اما بی‌آنکه دوباره همان جمله «لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ» را تکرار کند، می‌فرماید: «اگر پروردگارم هدایت‌م نکند، از جمله گمراهان خواهم بود». این عبارت تأکیدی است بر این نکته که ایشان می‌دانست پروردگاری دارد. درواقع ابراهیم علیه السلام تنها درصدد شناخت یا شناساندن پروردگار یکتایی بود که هیچ غیبتی از موجودات تحت ربوبیتش نداشته باشد.

آیه سوم به نفی پروردگاری خورشید می‌پردازد. آن حضرت با طلوع خورشید اظهار داشت

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۷، ص ۱۷۳؛ قرشی، *تفسیر احسن الحدیث*، ذیل همین آیه.

۲. طباطبایی، *المیزان*، ج ۷، ص ۱۷۷.

«هَذَا رَبِّي» و با جمله «هذا اكبر» نیز نشان می‌دهد که در میان ستاره، ماه و خورشید، تنها خورشید است که شایستگی پرستش دارد؛ زیرا از نظر حجم بزرگ‌تر از آن دو است. وی با دیدن غروب و غیبت خورشید موضع صریح خود را در برائت از شریکان ادعایی خداوند در پروردگاری، ابراز می‌دارد: «يا قوم اني بريء مما تشركون».

تأمل در آیات فوق بیانگر آن است که از نظر حضرت ابراهیم علیه السلام پروردگار شایسته پرستش، وجودی است که از موجودات تحت ربوبیتش غایب نمی‌شود و برای رسیدگی به نیازها و تمشیت امور ایشان، حضور دایمی داشته باشد. در میان پدیده‌های مورد ادعا، پروردگاری با چنین ویژگی‌هایی وجود ندارد. ازاین‌رو باید مؤثری را یافت که بود و هستی تمام پدیده‌ها - از جمله ماه، ستاره و خورشید - از او باشد:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.^۱

من صورتم را متوجه کردم به کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ موحدم و از مشرکان نیستم.

توحید خالص روی آوردن به سوی آفریدگار و آغازگر هستی است؛ او که همه آسمان‌ها و زمین را آفریده و از همه آنها بزرگ‌تر، اثربخش‌تر و دائمی‌تر است. از آنجاکه آفرینش امری مستمر و پیوسته است و نیاز به افاضه هستی مستمر به مخلوق دارد، مخلوقات همیشه در محضر اویند و بلکه ظهور خود را از او دارند. بنابراین «پردازش، اندازه‌گیری و هدایت تکوینی و تشریعی» - که همراه و ملازم با آفرینش‌اند - جلوه‌هایی از پروردگاری خداوند هستند.

نکته دیگر آنکه رب‌های مورد پرستش بت‌پرستان؛ اعم از فرشتگان، جنیان، ستارگان، خورشید، ماه و ... خود در ظرف آسمان‌ها و زمین ساکن و تحت تدبیر نظام حاکم بر آسمان‌ها و زمین بودند. حضرت ابراهیم به مردمش یادآور شد که این پدیده‌ها افزون بر افول و غیبت خود تحت تدبیر آفریدگار آسمان‌ها و زمین هستند و با این وجود، خود بنده‌ای از بندگان آفریدگار و دارای صاحب اختیار و مدبر هستند. ازاین‌رو جایی برای پرستش ایشان وجود ندارد.

(ب) تدبیرگر هستی، پروردگار انسان

در آیات متعددی از قرآن کریم پروردگار انسان‌ها خالق و سپس مدبر و پروردگار هستی

دانسته شده؛ پیشتر در سوره علق گذشت که درخت معرفت توحیدی بر ریشه آفریدگاری بنا می‌شود و ربوبیت بر این ریشه به مثابه ساقه درخت رشد می‌کند.

نمونه ارتباط میان ربوبیت و آفریدگاری در سوره اعراف آمده است. در این آیه مطلب با تفصیل بیشتری همراه است؛ خدای متعال بیان می‌دارد که آفریدگاری به انضمام تدبیر مستمر امور هستی و رسیدگی به امور مخلوقات، شاهد توحید ربوبیت خدای متعال بر انسان است:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۱

در حقیقت، پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت. روز را به شب - که شتابان آن را می‌طلبد - می‌پوشاند، و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد]. آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.

عبارت «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» - که پس از موضوع خلقت آسمان‌ها و زمین ذکر شده - و همچنین عبارت «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ» جملگی اشاره به راز صاحب‌اختیاری، تدبیر و پروردگاری خداوند دارد. چون خدای متعال به آسمان‌ها و زمین هستی بخشیده، صاحب‌اختیار امر و مدبر و پروردگار آنهاست. اختیار پدیده‌ها و صدور هرگونه فرمان درباره آنها به دست وجودی است که آفریدگار آنها باشد. وجودی که آفریدگار و اختیاردار هرگونه تصرفی درباره همه هستی باشد، صاحب‌اختیار و مدبر انسان که یکی از پدیده‌های ساکن در هستی است و از این سیستم ارتزاق می‌کند، خواهد بود.

جمله «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» تأکیدی مجدد بر این حقیقت است. بنابراین جهان همان‌طور که در حدوث نیاز به خدا دارد، در تدبیر و اداره نیز وابسته به اوست.

ج) ربوبیت تکوینی هستی، دلیل ربوبیت انسان

یکی از مهم‌ترین مناظره‌های پیامبران الهی با پادشاهان و مترفان معاصرشان بحث در صاحب‌اختیاری و ربوبیت بوده است. برخی پادشاهان مدعی ربوبیت و اختیارداری امور

مردم بودند، به خلاف انبیا که بر ربوبیت خدای متعال در همه امور از جمله مردم تأکید می کردند. پادشاهانی مانند نمرود و فرعون مصر در این موضوع با پیامبران منازعه کرده اند. در قرآن مواردی از این منازعه ها گزارش شده است.

۱. احتجاج نمرود با حضرت ابراهیم علیه السلام:

قرآن کریم در سوره بقره درباره احتجاج نمرود با حضرت ابراهیم علیه السلام چنین گزارش کرده است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُخَيِّ
وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُخِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا
مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۱

آیا از [حال] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می نازید، و] با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه [می] کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند». گفت: «من [هم] [زنده می کنم و] [هم] می میرانم». ابراهیم گفت: «[خدا]ی [من] خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور». پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند.

بر پایه معرفت توحیدی، آفریدگار هستی، حق تصرف کامل در موجودات از جمله احیا و میراندن آنان را دارد. زنده کردن و میراندن دو حالت یک مخلوق است که تنها به اراده صاحب اختیار و مدبر او بستگی دارد. اگر کسی در میراندن یا احیای پدیده ای نقش داشته باشد، نقش و اثرگذاری او در حد زمینه سازی میراندن از مسیری است که پروردگار قرار داده است. چنانکه حیات دادن به دیگران نیز از راه قرار دادن پدیده ها در مسیری است که پروردگار برای زنده شدن موجودات تدبیر کرده است. حضرت ابراهیم علیه السلام این حقیقت را با نمرود در میان گذارد اما وی به جای پذیرش حقیقت، مغالطه کرد.

به گمان نمرود اراده قتل و حفظ جان مردم همان «میراندن» و «احیاء» حقیقی است، از این رو خود را - که گاه مباشر یا آمر قتل یا رهاکننده افراد از مرگ بود - در قدرت، نظیر پروردگار مورد ادعای ابراهیم علیه السلام می دانست.

ابراهیم علیه السلام در این گفتگو، از ربوبیت تکوینی عالم سخن گفت تا ضعف نمرود را آشکار سازد.

نمرود در موضوع مرگ و حیات، با آزاد کردن فرد محکوم به مرگ یا کشتن یکی از زندانیان مغالطه کرد، اما در این عرصه مبہوت ماند؛ چراکه حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگار من خورشید را از مشرق آشکار می‌سازد و در مغرب پنهان می‌دارد؛ درحالی‌که به راستی اگر تو پروردگار انسان‌ها هستی و امر حیات و زندگی و اختیار مردم به دست توست و مانند پروردگار من در عالم تکوین دخالت داری، خورشید را از مغرب بیرون آور. در این احتجاج، پروردگار انسان کسی دانسته شده که پروردگار هستی و دیگر موجودات عالم نیز باشد.

۲. مناظره حضرت موسی علیه السلام با فرعون:

در سوره شعراء نیز مناظره حضرت موسی و هارون علیہما السلام با فرعون آمده است. فرعون مدعی بود که پروردگار و صاحب اختیار دیگران است، اما موسی و هارون علیہما السلام این ویژگی را خاص خدا می‌دانستند:

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * ... قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ * ... قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ^۱

فرعون گفت: «و پروردگار جهانیان چیست؟» گفت: «پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر اهل یقین باشید...» [موسی دوباره] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما...» [موسی] گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است، اگر تعقل کنید...»

در این مناظره، حضرت موسی علیه السلام از پروردگاری خدا بر تمام هستی و صاحب‌اختیاری او یاد کرده و آن را دلیل نفی پروردگاری و صاحب‌اختیاری فرعون شمرده است. چنانکه گفتیم، خدا پروردگار تمام هستی است؛ زیرا آفریننده آن است. آفریدگار بهترین راه‌های گذر از «هست»‌ها به «باید»‌ها را می‌داند و مخلوقاتش را تا رسیدن به مرحله نهایی شکوفایی استعدادهایی که خود در ایشان گذاشته، تدبیر و فرمانروایی می‌کند.

همه موجودات و از جمله انسان نیز جزئی از کل نظام هستی‌اند؛ آن‌سان که راه تکامل آنان نیز از این نظام اثر می‌پذیرد. پس اینکه نظام تربیتی و رشد انسان‌ها در دو حوزه تکوین و تشریع - یا یکی از آن دو - به دیگری واگذار شده باشد، هیچ برهان و دلیلی بر این امر نداریم.

۱. شعراء / ۲۸ - ۲۳.

از این رو، امثال پادشاه مصر نمی‌توانند ادعای صاحب‌اختیاری و تدبیر امور مردم کنند. خلاصه آنکه بعد از پذیرش انحصار آفرینش به خدای متعال، ربوبیت او بر پدیده‌های هستی و انسان چه در عالم تکوین و یا در حوزه فرمانروایی، سلطه و صدور فرمان مطرح می‌شود و انسان‌های اهل معرفت با پذیرش این دو صفت الهی رو به بندگی و پرستش، استعانت و تقاضا و دعا از پروردگار و طلب هدایت از او خواهند شد. چنانکه در سوره حمد به این نتایج توجه داده شده است:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۱

تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم. ما را به راه راست هدایت کن.

این سه واکنش از سوی مردم اهل معرفت سه شاخه‌ای هستند که بر ساقه ربوبیت رشد کرده‌اند و شجره طیبه توحید را در انسان‌ها سامان داده‌اند.

سه. دانش گسترده

یکی دیگر از اوصاف خدای متعال علم و دانایی اوست. قرآن کریم خداوند را موجودی آگاه به جزئیات امور و پدیده‌ها، گذشته و حال و آینده، دنیا و آخرت، غیب و شهادت، ظاهر و باطن، نیت و گفتار و همچنین موجودی عالم به اسرار و مخفی‌تر از اسرار معرفی کرده است.^۲ در آیات نورانی قرآن کریم، علم خدای متعال پایه بسیاری از دستورها، تحول‌ها و وقایع تکوینی و تشریعی و فردی و اجتماعی قرار گرفته است.^۳

علم خدای متعال به افراد، امور و پدیده‌ها، از هر کس و هر چیز حتی از خود موجودات به آنها بیشتر است.^۴ هرچند خداوند برخی از دانش‌ها را به دیگران تعلیم می‌دهد،^۵ در پاره‌ای از موارد علم آنها را نزد خود نگاه می‌دارد؛ آن‌سان که حتی عالی‌ترین موجودات از آن بی‌اطلاع‌اند.^۶

۱. حمد / ۶-۵.

۲. بقره / ۲۹، ۳۳، ۹۵، ۱۲۷ و ۱۵۵؛ حج / ۷؛ مائده / ۹۷؛ آل عمران / ۱۲۹؛ نحل / ۷۴؛ نور / ۱۹؛ هود / ۶؛ رعد / ۸؛ انعام / ۷۳؛ توبه / ۹۴ و ۱۰۵؛ مؤمنون / ۹۲؛ سجده / ۶.

۳. بقره / ۱۳۷، ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۶ و ۲۴۷؛ نحل / ۱۹؛ توبه / ۷۸؛ آل عمران / ۱۶۷.

۴. بقره / ۱۴۰، آل عمران / ۱۱۹؛ فاطر / ۱۱؛ هود / ۳۱؛ اسراء / ۵۴؛ نجم / ۳۲.

۵. نساء / ۱۱۳؛ علق / ۴؛ الرحمن / ۳؛ بقره / ۳۱ و ۲۲۸.

۶. طور / ۵۲؛ احزاب / ۶۳؛ انعام / ۱۲۳.

آیات قرآن علم الهی را بنمایه تربیت انسان دانسته و از سویی توجه به این صفت الهی را در خدمت تربیت آدمی به کار گرفته است.^۱ قبول علم و نظارت پروردگار حکیم بر انسانها موجب می شود انسان مراقب اندیشه ها، باورها و رفتارهای خود باشد و خدای متعال را ناظر بر اعمال خویش بداند و او در برابر نورانیت درونی و رفتاری خود به پاداش الهی امیدوار باشد و در هنگام لغزش در اندیشه ورزی و اتخاذ گرایش ها و رفتارهای ناصواب، نگران و بیمناک باشد.

بیشتر صفات به کاررفته در قرآن - مانند رؤیت، سمیع، بصیر، حکیم، خبیر، لطیف، شاهد و مشتقات آنها - بیانگر علم الهی و ابعاد مختلف آن است.

جهان، محضر خدا

أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى.

مگر ندانسته که خدا می بیند؟

ابوجهل در آغاز رسالت پیامبر اکرم ﷺ نسبت به آن حضرت برخوردهای تند و آزاردهنده ای داشت. از این رو خدای متعال برای تسلی دادن به پیامبر اکرم ﷺ و تهدید ابوجهل، آیه فوق را نازل فرمود.

ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه فردی مانند ابوجهل باید بداند که خدا می بیند؟ در پاسخ گفته اند: این علم لازمه اعتقاد به هستی بخش مطلق است. بت پرستان و مشرکان نیز اعتراف داشتند که جهان، نیازمند هستی بخش است؛ یعنی کسی که خود، هستی را از جای دیگری نگرفته باشد.^۲

از آنجاکه آفرینش امری مستمر است، موجودات دائماً در محضر خالق خود قرار دارند و لحظه ای از او غایب نمی گردند. لازمه پذیرش ارتباط میان آفریدگار و آفریده شده، مشاهده دائمی آفریدگار است. خدای متعال از آن رو که هم ظاهر و هم باطن پدیده ها را آفریده و هم دائماً به آنها حیات و هستی می بخشد، بر ظاهر و مخفی پدیده ها آگاه است، در برخی از

۱. بقره / ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۳۵ و ۲۷۳؛ علق / ۱۴؛ آل عمران / ۹۲ و ۱۴۲؛ محمد / ۳۰؛ انعام / ۵۹؛ جمعه / ۸؛ نساء / ۲۵؛ مائده / ۷؛ انفال / ۵۳.

۲. علق / ۱۴.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۴.

آیات قرآن کریم به ابعاد گسترده دانش الهی تصریح شده است:

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى^۱

که او آشکار و آنچه را که نهان است می‌داند.

«جَهْر» به ظهور کامل یک پدیده در برابر چشم یا گوش اطلاق می‌شود و «وَمَا يَخْفَى» نیز به دانش خدای متعال به پدیده‌های مخفی از چشم و گوش اشاره دارد. از این رو، موجودات مادی و غیرمادی و گفتار پنهان و آشکار در حوزه علم الهی گنجانده می‌شود. از همین رو، قرآن به مطالب پنهان شده در سینه‌های کفار و مشرکان اشاره کرده، خدای متعال را عالم‌ترین موجود به آنها معرفی می‌کند:

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ^۲

و خداوند به آنچه در سینه دارند، داناتر است.

در جایی دیگر نیز رابطه علم خداوند با صفت آفریدگاری او، به صراحت آمده است:

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ^۳

آیا کسی که آفریده است نمی‌داند؟ با اینکه او خود باریک بین آگاه است.

رابطه خدای متعال با مخلوقات را می‌توان به رابطه هریک از ما با تصاویر ساخته شده در ذهن خود تشبیه نمود. تصاویر ذهنی پس از تعلق گرفتن اراده ما به آنها، به وجود می‌آیند و تا زمان توجه ما به آنها، همچنان در ذهن ما هستی دارند و با سلب توجه ذهنی از آنها، نابود می‌شوند. این تصاویر در محضر ما حضور دارند و همه حرکات و تغییرهای آنها در حضور ما صورت می‌گیرد. رابطه خدای متعال با مخلوقاتش نیز همین گونه است. مخلوقات با اراده خدا به وجود می‌آیند و تا هنگامی که اراده خدا به وجود آنها تعلق گیرد، دارای حیات هستند و در صورت اراده نابودی آنان، وجودشان از هستی قطع می‌گردد.

لطیف بودن خدای متعال نیز اشاره به علم او به اسرار دقیق و ظریف آفرینش دارد؛

۱. اعلیٰ / ۷.

۲. انشقاق / ۲۳.

۳. ملک / ۱۴.

چه آنکه خلقت اجسام لطیف و کوچک و بسیار خرد و از دیگرسو لطایف و ظرایفی که در آفرینش تمام موجودات وجود دارد، نیاز به دوام فیض به آنها دارد و این امر، ملازم با علم خداوند به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است.

چهار قدرت بی پایان

یکی از مهم ترین مباحث صفات کمال و جمال خدای متعال، مسئله «قدرت» است. آیات بسیاری، خدای متعال را به این صفت توصیف کرده اند. واژه هایی چون «قادر، قوی، عزیز، بطش، قهر و غالب» هریک به گونه ای توانایی بی پایان خداوند را باز نموده است.^۱ ایمان به قدرت و توانایی خدای متعال تأثیر فراوانی در باورمندی به تحقق وعده های الهی در دنیا و استمرار حیات آدمی پس از مرگ و رخداد قیامت و نیز در توکل و اعتماد بر کارسازی خدای متعال دارد.

اثبات قدرت مطلق و فراگیر خدای متعال امری سهل و آسان است؛ زیرا لازمه آفرینش هستی و نیز تدبیر امور انسان و سایر موجودات عالم، قدرت و توانایی خالق و مدبر جهان و جهانیان را به اثبات می رساند. از همین رو در سوره حج پس از بیان جریان آفرینش و تدبیر نیازهای انسان و گیاه، آن را فعل خدای متعال دانسته و قدرت او را یادآور شده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبْلُوَكُمْ أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يَرْدُ إِلَىٰ أَزْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۲

ای مردم، اگر درباره برانگیخته شدن در شکید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آنگاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می کنیم تا مدتی

۱. به عنوان مثال، میزان کاربرست واژه های فوق به همراه واژگان هم خانواده آن در آیات قرآن چنین است: واژه «قادر» ۱۲۲ بار، «قوی» ۱۳۲ بار، «عزیز» ۱۱۹ بار، «بطش» ۱۳۲ بار، «قاهر» ۱۳۲ بار و «غالب» ۱۲۲ بار در قرآن آمده که در بیشتر موارد به خدای متعال اشاره دارد.

۲. حج / ۶ - ۵.

معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم، آنگاه شما را [به صورت] کودک بیرون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند، و زمین را خشکیده می‌بینی و [الی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنی‌های] نیکو می‌رویاند. این [قدرت‌نمایی‌ها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم] اوست که بر هر چیزی تواناست.

در آیه اخیر، واژه «ذلک» به آفرینش انسان، گیاه و تدبیر امور آنها اشاره دارد که این خود اثبات‌کننده چند مطلب است:

۱. «الله» حق است و امری موهوم، باطل و خیالی نیست؛ زیرا وجود حقیقی و غیرخیالی پدیده‌ها و نظام متقن و ثابتی که بر آنها جاری است، پدیدآورنده و مدبر حقیقی را کشف کرده، ثابت می‌کند که خداوند امری موهوم نیست.

۲. انتقال خاک مرده از وضعی به وضعی دیگر و رساندنش به مرحله انسانی و نیز انتقال زمین مرده - به وسیله آب - به صورت نباتی که به کرات روی می‌دهد، ثابت می‌کند همین موجودی که در تدبیرش چنین بعثت‌های پی‌درپی و مستمری دارد، توان زنده کردن مردگان و بعثت انسان‌ها را نیز دارد.

۳. ایجاد و تدبیر انسان و نبات، در کنار دیگر موجودات هستی شکل می‌گیرد؛ زیرا وجود و تدبیر امور انسان و نبات نیاز به اقدام‌هایی هماهنگ در سیستمی مرکب از انواع چرخه‌ها و اقدام‌های زمینه‌ساز در هستی می‌باشد و کسی می‌تواند انسان و گیاهان را هستی دهد و امر آن دو را انتظام بخشد که کل هستی را آفریده و آن را تدبیر کرده باشد. پس اگر کسی قدرت بر آفرینش و تدبیر این دو (انسان و گیاهان) را داشته باشد، قدرت بر هر چیزی خواهد داشت؛ همان‌گونه که هستی‌بخش و مدبر همه چیز خواهد بود.^۱

قرآن، از آفرینش آسمان‌ها و زمین هفت‌گانه و فرمان‌های خدا برای تدبیر این پدیده‌های عظیم یاد کرده و این دو را دلیل و نشانه قدرت مطلق خدا و دانش گسترده او دانسته است:

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۴، ص ۳۴۶؛ قمی، *مشهدی بمنزلة دقائق*، ج ۹، ص ۴۹.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.^۱
 خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید. فرمان [خدا] در میان آنها فرود می‌آید، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، و به راستی دانش وی هر چیزی را دربر گرفته است.

این آیه به عظمت آفرینش آسمان‌ها و زمین و نیز به هدف نهایی آفرینش اشارتی پرمعنا دارد. جمله «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» یعنی همان‌گونه که آسمان‌ها هفتگانه‌اند، زمین نیز هفت‌گانه است.^۲ در عظمت آسمان‌های هفتگانه همین بس که می‌فرماید:

إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَكِبِ.^۳
 ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم.

از این آیه برمی‌آید که آنچه ما می‌بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه مربوط به آسمان اول است و ماورای این ثوابت و سیاره‌ها، شش عالم دیگر وجود دارد که فعلاً از دسترس دانش انسان خارج است.

اگر عدد هفت در مورد آسمان‌ها و زمین علامت تکثیر باشد و مراد از آن عدد هفت ریاضی نباشد (آن‌گونه که در تعبیر فارسی و عربی نیز رواج دارد)، در این صورت عظمت فوق تصور آسمان‌ها و زمین‌های متعدد در عالم هستی، تصویر روشن‌تری می‌یابد.^۴

کلمه «يَتَنَزَّلُ» در عبارت «يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» به نزول پیایی دستورهای خدای متعال در میان آسمان‌ها و زمین اشاره دارد. یکی از ثمرات تدبیر در امر آفرینش آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه با نظام متقن و استواری که از راه صدور فرامین الهی در آنها جریان دارد، درک قدرت خدا بر همه موجودات و احاطه علمی او بر مخلوقات و پدیده‌هاست. هماهنگی و تعادل موجود در میان آسمان‌ها و زمین و نیز پدیده‌های ساکن در آنها، نشانه قدرت الهی است. دخالت عامل الهی در

۱. طلاق / ۱۲.

۲. مفسران در زمینه هفت‌گانه بودن زمین نظریات مختلفی دارند. در این باره بنگرید به: طباطبایی، ج ۱۹، ص ۳۲۶؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۶۰؛ قمی مشهدی، کنز الدقائق، ج ۱۳، ص ۳۱۸؛ قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

۳. صافات / ۶.

۴. بنگرید به: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۶۰.

مدیریت حیات انواع حیوانات در زمین، چرخه‌های آب - که مانع خشکی و قحطی مناطق می‌شود - تعامل سیاراتی مانند خورشید و زمین و ایجاد فصل‌ها و روز و شب، نمونه‌هایی بی‌شمار از نظام بخشی خدای متعال است که بیانگر قدرت الهی در مدیریت جهان است.

الف) آفرینش مرگ و زندگی، دلیل قدرت خدا

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ^۱

بزرگوار [و خجسته] است آن که فرمانروایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده.

آیه با بیان مبارک بودن خدای متعال به جهت پادشاهی مطلق او آغاز می‌شود. پادشاهی گسترده و بلامنازع خدای متعال دربرگیرنده تمام هستی است. واژه «یَد» استعاره برای قدرت است و احاطه خدا بر جهان را می‌رساند. به‌دیگریان، «ملکیت هستی همچون موم در دست اوست».^۲ لازمه نامحدود و مطلق بودن این‌گونه پادشاهی و صاحب‌اختیاری، توانایی نامحدود و نامتناهی خداست.^۳

آفرینش مرگ و زندگی که در آیه دوم به آن پرداخته شده، آن هم با واژه «الذی»، بیانگر آن است که قدرت نامحدود و گسترده خداوند، از راه آفرینش مرگ و زندگی شناخته می‌شود. آفریدگار هستی دو حالت مرگ و حیات را تدبیر کرد و آن را در برخی مخلوقات نمایان ساخت. مرگ در فرهنگ قرآن عدم وجود نیست، مخلوق، صاحب وجود است، هرچند حیات نداشته باشد. آفرینش حیات و مرگ و عارض شدن آن بر مخلوق‌ها، نشانه‌ای از قدرت الهی است؛ به گونه‌ای که همه موجودات تسلیم این صفت الهی هستند، از این رو انسان به عنوان اشرف مخلوقات توانایی جاودانه کردن حیات خویش و دور ساختن مرگ از خود و یا انتقال خود به مرگی همیشگی - که حیاتی پس از آن نباشد - را ندارند.

۱. ملک ۲/ ۱.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴۸.

۳. همان؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۶.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ^۱
و اوست که بر بندگان خویش چیره است، و اوست حکیم آگاه.

قهر به معنای غلبه و ذلیل کردن است، از این رو قاهر به معنای غالب است. برخی قهر و غلبه را متفاوت دانسته‌اند. از نگاه اینان، «قهر» نوعی غلبه و پیروزی است، آن‌سان که طرف مقابل نتواند هیچ‌گونه مقاومتی از خود نشان دهد، اما در «غلبه» این مفهوم وجود ندارد و ممکن است شخص غالب بعد از مقاومت‌هایی، بر طرف مقابل پیروز گردد. از تعبیر «فَوْقَ عِبَادِهِ» دانسته می‌شود که همه موجودات عالم هستی بندگان ضعیف و ناتوانی هستند که مهار امر و نهی آنها در دست مولای قادر و غالب است. علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد:

از آنجایی که تمام اسباب عالم هستی را خدای متعال ایجاد کرده تا وسایطی برای حدوث حوادثی باشند - و اوست که مسببات را از آثار اسباب متأثر می‌سازد و این اسباب و مسببات هرچه باشند، مجبور به قبول آثاری هستند که خداوند فعل آن را از یکی، و انفعال از آن را از دیگری خواسته است - از این جهت می‌توان گفت تمامی آنها مقهور خدای سبحان‌اند و خدای سبحان، قاهر بر همه آنهاست.^۲

بنابراین مقصود از قهر الهی آن است که هیچ موجودی توانایی مقاومت در برابر قدرت خدای متعال را ندارد و همگان داشته‌های خود را از خداوند و مشیت، خواست و اراده او دارند.^۳ توجه و تأمل در گزارش گفتگوی دو رفیق باغدار در سوره کهف حاوی نکاتی سودمند در این باره است:

... به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو [باغ] را با درختان خرما پوشاندیم و میان آن دو را کشتزاری قرار دادیم ... و میان آن دو [باغ] نهری روان کرده بودیم و برای او میوه فراوان بود. پس به رفیقش - درحالی که با او گفتگو می‌کرد - گفت: «مال من از تو بیشتر است و از جهت افراد از تو نیرومندترم». و درحالی که او

۱. انعام / ۱۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۳۵.

۳. همان.

به خویشتن ستمکار بود، داخل باغ شد [و] گفت: «گمان نمی‌کنم که رستاخیز برپا شود و اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانده شوم، قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت». رفیقش - درحالی‌که با او گفتگو می‌کرد - به او گفت: «آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را [به صورت] مردی درآورد، کافر شدی؟ اما من [می‌گویم]: اوست خدا، پروردگار من، و هیچ‌کس را با پروردگارم شریک نمی‌سازم. و چون داخل باغ شدی، چرا نگفتی «ماشاءالله، نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست»؟ اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی، امید است که پروردگارم بهتر از باغ توبه به من عطا فرماید و بر آن [باغ تو] آفتی از آسمان بفرستد تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد، یا آب آن [در زمین] فروکش کند تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری. [تا به او رسید آنچه باید برسد] و [آفت آسمانی] میوه‌هایش را فروگرفت. پس برای [از کف دادن] آنچه در آن باغ هزینه کرده بود، دست‌هایش را برهم می‌زد درحالی‌که داربست‌های آن فرو ریخته بود و [به حسرت] می‌گفت: «ای کاش هیچ‌کس را شریک پروردگارم نمی‌ساختم»^۱ و او را در برابر خدا گروهی نبود تا یاری‌اش کنند و توانی نداشت که خود را یاری کند. در آنجا [آشکار شد که] یاری به خدای حق تعلق دارد. اوست بهترین پاداش و [اوست] بهترین فرجام.^۱

این آیات قهار بودن خدای متعال و حکومت او بر نظام اسباب و مسببات را به تصویر کشیده است و بیانگر آن است که هر نیرویی در انحصار خدا و قائم به اوست. بنابراین افزون بر ظاهر تأثیر و تأثری که میان پدیده‌های هستی مشاهده می‌شود، قدرت قاهر الهی است که امور جهان را نظام داده و روابط میان اسباب و مسببات را برقرار ساخته و هرگونه تصرفی را در پدیده‌ها؛ اعم از میراندن و زنده کردن آنها را تدبیر می‌کند و هیچ موجودی در این امر بر اراده او سبقت ندارد. چنانکه قرآن کریم درباره فقر محض مخلوقات می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.^۲

ای مردم! این شما هستید که به خداوند نیاز دارید و (تنها) خداوند، بی‌نیاز و ستوده است.

۱. کهف / ۴۴ - ۳۲.

۲. فاطر / ۱۵.

۱. مجموعه آیاتی که بر نفی شباهت خدا با مخلوقاتش دلالت دارد، چگونه با آیه‌هایی که بیانگر «دمیده شدن روح خدا در انسان» است، قابل جمع است؟
۲. آیاتی را که برهان‌های قرآن در مورد مالکیت مطلق خداست، جمع‌آوری و ترجمه کنید.
۳. آثار تربیتی بینایی و شنوایی خدای سبحان را با استفاده از آیات قرآن بررسی کنید.
۴. حکمت الهی چیست؟ دلایل قرآنی حکیم بودن خداوند را بررسی کرده، آثار تربیتی شناخت حکمت خدا را بنویسید.
۵. درباره روی‌آوری آفات و بلاها به انسان چه دلایل قرآنی را می‌توان مطرح کرد؟
۶. آیات ناظر به اسماء و صفات الهی که در این درس آمده را جمع‌آوری و ترجمه کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج ۱ و ۲، قم، توحید.
۲. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۴-۱، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
۳. معارف قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، ج ۱، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۴. تفسیر موضوعی قرآن کریم، عبدالله جوادی آملی، ج ۲، قم، اسراء.
۵. اسماء الحسنی، بهره انسان از اسماء الهی، سید کاظم ارفع، تهران، فیض کاشانی.
۶. اسماء و صفات الهی در قرآن، محمد باقر محقق، تهران، اسلامی.
۷. درآمدی بر اسماء الهی از دیدگاه قرآن و عرفان، رضا رضانی گیلانی، قم، نسیم حیات.

اهداف آفرینش

اهداف فصل:

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

۱. اهداف آفرینش جهان را بیان نمایند.
۲. اهداف آفرینش انسان را تبیین کنند.
۳. آثار هدفمندی جهان و انسان را در معناداری زندگی توضیح دهند.

درآمد

شناخت هدف آفرینش یکی از دغدغه‌های دیرین بشری است که از یک سو با سرنوشت انسان گره می‌خورد و از سویی دیگر، با خدا و جهان پیوند دارد. هدفی که انسان برای خلقت می‌شناسد، نوع نگاه او را به جهان و انسان رقم می‌زند و هدف و جهت‌گیری زندگی او را شکل می‌دهد؛ بدان‌سان که می‌تواند بر همه انگیزه‌ها، اندیشه‌ها، باورها، اعمال و رفتار او تأثیر گذارد، به زندگی انسان معنا دهد، یا او را به پوچی و بی‌معنایی سوق دهد.

هر چیزی چهار علت فاعلی، مادی، صوری و غایی دارد.^۱ مقصود از «هدف» در «اهداف آفرینش»، همان علت غایی یا نهایت هر چیز در مسیر حرکت خویش است که پیش از انجام فعل تصور می‌شود و در آخرین مرحله نیز ظاهر می‌گردد.^۲ به عنوان مثال، برای ساخت یک میز یا آفریدن تابلوی نقاشی، نیاز به هر چهار علت است. سه علت نخست کاملاً روشن است، اما مقصود از علت غایی همان هدف یا نهایت هر چیز در مسیر حرکت خود است که

۱. طباطبایی، *بدایة الحکمة*، ص ۸۹-۸۸.

۲. در این موارد مقصود از هدف، هدف فعل است نه فاعل؛ زیرا خدا نیازی ندارد تا هدفی خارج از ذات خود داشته باشد.

آفرینشگر یک نقاشی پیش از شروع به کار آن را تصور می‌کند، اما بعد از پایان یافتن نقاشی، تحقیق می‌یابد.^۱

بنابراین خداوند پیش از آفرینش جهان باید برای آن، «هدفی» داشته باشد، آنگاه خلقت جهان را در همان مسیر سامان دهد تا در نهایت جهان به آن هدف برسد. بر این پایه مقصود از اهداف آفرینش جهان، فرجام هستی است که جهان در حرکتی غیرارادی به سوی آن می‌رود. منظور از هدف آفرینش انسان نیز غایت کمال اوست که فراروی او تصویر شده است و انسان می‌تواند با حرکت اختیاری خود بدان فرجام دست یابد.

در بررسی و شناخت اهداف آفرینش می‌توان از سه روش بهره جست: روش عقلی؛ روش تجربی و روش وحیانی.

رویکرد این نوشتار در تعیین هدف جهان و انسان، استفاده از روش وحیانی است، هرچند که در این موضوع گاه سه رویکرد وحیانی، عقلی و تجربی به یک نقطه مشترک می‌رسند.

۱. اهداف آفرینش جهان

جهان مجموعه‌ای به هم پیوسته و پویاست که به سوی مقصد مشخص در حال حرکت است. قرآن مجید آفرینش جهان را بیهوده، بی‌هدف و بازیچه نمی‌داند، بلکه جهان را هدفدار، بر پایه حق و عدل، در خدمت بشر و برای دانایی او معرفی می‌کند:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا.^۲

و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی کرده] اند.

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ.^۳

[ما] آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق نیافریدیم.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آتَاخَذْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ.^۴

۱. یعنی در تصور، نخستین علت، ولی در تحقق خارجی، آخرین علت است که محقق می‌شود.
۲. ص / ۲۷.

۳. احقاف / ۳.

۴. انبیاء / ۱۷-۱۶.

و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیاوریدیم. اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم، قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم.^۱

مقصود از آسمان و زمین، جهان هستی است و منظور از چیزهای بین آن دو، نعمت‌های الهی در طبیعت و موجودات زنده است.^۲

واژه «حق» در این‌گونه موارد به معنای هدفداری است.^۳ در مقابل آن، واژه «باطل» قرار دارد که به معنای چیز بی‌هدف است که انجام آن از خدای حکیم، محال است.^۴

بازیچه (لعب)؛ به کار فاقد هدف صحیح گفته می‌شود.^۵ بیهوده (لهو)؛ به عملی اطلاق می‌شود که انسان را از انجام کار و هدف مهم بازمی‌دارد. آیات فوق بیانگر آن است که ارتکاب عمل لعب و بیهوده با ساحت قدس الهی ناسازگار است و بر فرض محال، اگر او خواستار سرگرمی بود،^۶ این بازیچه‌ها متناسب مقامش نبود.

آری، اگر مجموعه هستی را همراه با مبدأ و منتهای آن در نظر بگیریم، جهان پویا، بر پایه حق و دارای هدفی ثابت است^۷ که فرجام آن نیز پیروزی حق بر باطل است.^۸

بنابراین خدای متعال، جهان را آفرید تا موجودی شریف و باکرامتی چون انسان، در آن پرورش یابد، راه کمال و سعادت را بیپوید و حق را بر باطل پیروز گرداند.

از منظر آیات قرآن کریم، بخشی از اهداف آفرینش جهان بدین شرح است:

یک. آفرینش جهان برای انسان

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ

۱. به این آیات نیز بنگرید: دخان / ۳۹-۳۸؛ جاثیه / ۴۲؛ تغابن / ۳.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸۶.

۳. همان، ص ۱۷۲.

۴. همان، ج ۱۷، ص ۱۹۶. البته ایشان احتمال می‌دهد که واژه «باطل» گاه به معنای «لعب» نیز باشد که در آن صورت آیه ۲۷ سوره ص با آیه ۱۶ سوره انبیاء همسان می‌شود.

۵. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۴۱.

۶. واژه «لو» در زبان عرب برای شرط ممتنع به کار می‌رود.

۷. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸۶.

۸. بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ (انبیاء / ۱۸)

الْشَّجَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۱
 همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته]
 قرار داد؛ و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد؛ پس
 برای خدا همتیانی قرار ندهید، درحالی‌که خود می‌دانید.

بر پایه این دسته از آیات، استواری آسمان، آرامش زمین، چرخه آب در طبیعت و حیات
 گیاهان، همه برای انسان و خدمتگزاری به اوست. از این رو انسان باید برای رسیدن به سعادت
 و تکامل خویش، این نعمت‌ها و نعمت‌آفرین را بشناسد و سپاسگزار او بوده، با شرک راه
 ناسپاسی را نپوید.^۲

قرآن مجید در بخشی از سوره ابراهیم به خدمت‌رسانی پاره‌ای از مخلوقات الهی برای
 انسان، اشاره می‌نماید:

خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه‌ها
 برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا
 روان شود و رودها را برای شما مستخر کرد و خورشید و ماه را - که پیوسته روانند -
 برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مستخر شما ساخت. و از هر چه از او
 خواستید به شما عطا کرد.^۳

بخش نخست این آیات، مشابه همان آیه پیشین^۴ است، اما بخش‌های بعدی آن
 بیانگر آن است که نعمت‌های گوناگون، همه مستخر انسان است،^۵ تا از منافع آنها برای رسیدن
 به کمال و سعادت بهره جوید.

در آیاتی از سوره نحل^۶ نیز از آفرینش حیوانات، نزول باران، رویش گیاهان رنگارنگ،

۱. بقره / ۲۲. نیز بنگرید به: غافر / ۶۴.

۲. بنگرید به: طباطبایی، *المیزان* و مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ذیل همین آیه.

۳. ابراهیم / ۳۴-۳۲. نیز بنگرید به: نحل / ۱۴-۵؛ نمل / ۶۰؛ لقمان / ۲۰؛ جاثیه / ۱۳.

۴. بقره / ۲۲.

۵. علامه طباطبایی می‌نویسد: ظاهر عبارت تسخیر چیزی برای انسان، آن است که انسان تصرف‌کننده در
 آن است که آن را در راستای اهداف و منافع خویش قرار می‌دهد. (طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۵۹)
 تسخیر هر چیزی متناسب با آن است؛ مثلاً تسخیر ماه و خورشید به استفاده انسان از منافع آنها مانند نور
 و حرارت است و تسخیر نهرها نیز به جریان آنها و در معرض استفاده شدن آب‌هاست. (بنگرید به:
 طبرسی، *مجمع البیان* و مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ذیل همین آیات.)
 ۶. بنگرید به: نحل / ۱۴-۵.

تسخیر ماه، خورشید و ستارگان برای انسان و تسلط او بر نعمت‌های دریایی و استفاده گوناگون از آنها یاد شده است.

دو. دانش افزایی بشر

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.^۱

خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید.^۲ فرمان [خدا] در میان آنها فروود می‌آید، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است.

در این آیه، هدف از آفرینش آسمان‌ها و زمین (جهان)، علم و افزایش آگاهی انسان نسبت به صفات علم و قدرت الهی معرفی شده است؛ علمی که یکی از کمالات مهم انسانی و معیار برتری انسان‌ها بر یکدیگر است.^۳ برخی از مفسران در این باره می‌نویسند:

هدف از آفرینش عالم، معرفت است. ... چه تعبیر جالبی که هدف این آفرینش عظیم را آگاهی انسان از صفات خدا، از علم و قدرت او می‌شمرد، که آگاهی از این دو صفت برای تربیت انسان کافی است.^۴

در این آیه به بالاترین علوم؛ یعنی خداشناسی نیز اشاره شده است، که انسان از صفات الهی - همچون علم و قدرت - نیز آگاه شود.

سه. معاد و عدالت

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.^۵

۱. طلاق / ۱۲.

۲. درباره «هفت آسمان» و آفرینش آسمان و زمین بنگرید به: رضایی اصفهانی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن ج ۱، ص ۱۴۲ - ۱۲۶.

۳. مجادله / ۱۱.

۴. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۶۰.

۵. جاثیه / ۲۲.

و خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است، و تا هر کسی به [موجب] آنچه به دست آورده پاداش یابد، و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت.

علامه طباطبایی درباره این آیه چنین می‌نویسد:

آفرینش جهان براساس حق است، نه باطل و بازیچه، یعنی برای این جهان فاسدشدنی، هدفی ثابت و جاوید در ورای آن وجود دارد. ... پس معنای آیه به این مطلب برمی‌گردد که خدا آسمان‌ها و زمین را به حق و عدل آفرید و پیامد آفرینش به حق آن است که در ورای این جهان، جهانی دیگر باشد که موجودات در آنجا جاوید بمانند، و پیامد آفرینش به عدل آن است که هر شخصی براساس دستاورد خود، پاداش و کیفری را ببیند که سزاوار آن است. ... و چون این مطلب در این جهان اتفاق نمی‌افتد، پس در جهان دیگر (رستاخیز) خواهد بود.^۱

چنان‌که از آیات پیش نیز برمی‌آید، همه جهان برای انسان آفریده شده است. انسان‌ها دو گونه‌اند: برخی قدرشناس و سپاسگزار نعمت‌های الهی‌اند و برخی نیز راه ناسپاسی، گناه و کفر و شرک را در پیش می‌گیرند، اما از آنجا که نظام آفرینش بر پایه حق و عدل است و جهان نیز باید به هدف خود برسد، در فرجام جهان، رستاخیزی به پا می‌شود تا به نیکوکاران پاداش و به بدکاران کیفر داده شود. بنابراین یکی از اهداف آفرینش جهان هستی «معاد و اجرای کامل عدالت» است.

حال پرسیدنی است که آیا جهان برای همه انسان‌ها خلق شده است، درحالی‌که برخی انسان‌ها جنایتکار و ستمکارند؟

در پاسخ باید گفت همان‌گونه که از مطالب پیش روشن شد، مقصود از جمله «آفرینش جهان برای انسان» آن است که جهان برای خدمت به انسان‌های شایسته آفریده شده است، هرچند که انسان‌های ناشایست - که گاه همچون حیوانات یا پست‌تر از آنان‌اند^۲ - نیز از این نعمت‌ها استفاده می‌کنند.^۳ آری، جهان همچون باغی است که باغبان برای

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۸، ص ۱۷۲.

۲. *أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ*. (اعراف / ۱۷۹)

۳. هرچند که آیات مطلق است و همه انسان‌ها را هدف آفرینش معرفی می‌کند، در اینجا به قرینه عقلی (لُبّی) و براساس حکمت الهی و با توجه به آیات دیگر می‌توان دانست که مقصود انسان کمال یافته و شایسته است.

پرورش گل‌ها آن را آبیاری می‌کند، اما علف‌های هرز نیز از آن بهره‌مند می‌شوند. از مجموع این آیات چنین دانسته می‌شود:

۱. جهان بی‌هدف، بیهوده و به بازیچه آفریده نشده، بلکه هدفدار و برپایه حق آفریده شده است.

۲. نعمت‌های جهان برای خدمت به انسان‌های شایسته آفریده شده تا از آنها برای رسیدن به کمال و سعادت و دانش‌افزایی بهره‌جویند.

۳. غایت و نهایت جهان، برپایی رستاخیز و نظام عدل است تا هرکس به جزای عمل خویش برسد.

۲. اهداف آفرینش انسان

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا^۱

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم.

حکمت الهی اقتضا می‌کند که کار بیهوده و بدون هدف انجام ندهد. از این رو، آفرینش انسان‌ها هدفی والا داشته است. قرآن کریم درباره اینکه هدف آفرینش انسان چه بوده است، پاسخ‌های مختلفی داده که به بخشی از آن اشاره می‌شود.

یک. آزمایش

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ^۲

همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید. و اوست ارجمند آمرزنده.

در این آیه چند نکته درخور توجه است:

۱. هدف از «زندگی و مرگ»، آزمایش انسان معرفی شده و هدف از این آزمون نیز رسیدن به «حُسن عمل» که مفهومی تکامل معرفت و خلوص نیت و انجام هر کار خیر است.^۳

۱. مؤمنون / ۱۱۵.

۲. ملک / ۲.

۳. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۶.

خداوند همواره انسان را با مشکلاتی می‌آزماید تا افراد شکیبنا را مشخص سازد؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید:

وَلَنَبْلُوَنَّكَ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْثَّمَرَاتِ وَبَشِيرٍ

وَالضَّائِرِينَ^۱

و قطعاً شما را به چیزی از [فصل] ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزمایم

گاه انسان با ثروت یا فقر و گاه نیز با خیر یا شر مورد آزمایش قرار می‌گیرد:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوَنَّكَ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً^۲

هر نفسی چشنده مرگ است و شما را از راه آزمایش به بدونیک خواهیم آزمود.

در آزمایش است که کمالات و هنر سپاسگزاری افراد و همچنین کیفیت اعمال آشکار می‌گردد و افراد شایسته نیز مستحق دریافت پاداش می‌شوند، اما در همان حال کسی که لغزید، نباید ناامید شود؛ چراکه خداوند آمرزنده است.

۲. آیه یادشده «مرگ» را چیزی عدمی ندانسته، بلکه چیزی وجودی معرفی می‌کند که شایسته آفرینش است. بنابراین مرگ نابودی نیست، بلکه انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر و آغاز زندگی جدید است.^۳

۳. در این آیه «به کیفیت عمل» اهمیت داده شده است. به دیگر بیان، هدف از آزمایش آن است که آشکار گردد کدام یک از انسان‌ها اعمال نیکوتری انجام می‌دهند؛ اعمالی که با معرفت و اخلاص بیشتر است.^۴

در حدیثی حکایت شده که ابوقتاده از پیامبر ﷺ پرسید: مقصود از «أَحْسَنُ عَمَلًا چیست؟ حضرت پاسخ داد: «منظور آن است که عقل کدام یک از شما بهتر است». سپس فرمود:

۱. بقره / ۱۵۵.

۲. انبیاء / ۳۵.

۳. علامه طباطبایی بر آن است که اگر مرگ عدمی باشد، از نوع عدم ملکه است که حظی از وجود دارد. (مانند کوری نسبت به بینایی)، از این رو می‌تواند خلق شود. (طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴۹)

۴. برخی مفسران «أَحْسَنُ عَمَلًا» را به معنای یاد مرگ یا آماده شدن برای مرگ تفسیر کرده‌اند که در حقیقت اشاره به مصداق‌های آیه (کار نیک) است. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۶)

«کسی که عقلش کامل تر و ترسش از خدا بیشتر است و در مورد چیزهایی که خدا بدانها دستور داده یا منع کرده، نیکوتر نظر کند، اگرچه اعمال مستحبی او کمتر باشد»^۱.
 نیز از امام صادق (ع) در مورد آیه فوق حکایت شده که فرمود:

معنای آیه آن نیست که چه کسی بیشتر عمل کند، بلکه به معنای آن است که
 چه کسی درست تر عمل کند و درستی عمل با ترس از خدا و نیت صادق، تحقق
 می یابد.^۲

۴. مقصود از آزمایش خداوند، نوعی پرورش است؛ یعنی انسان ها را به میدان عمل
 می کشد تا ورزیده، آزموده و پاک شده، شایسته پاداش الهی و مقام قرب او گردند،^۳ وگرنه
 خداوند چون به همه چیز داناست، از امتحان انسان بی نیاز است.^۴

دو. عبادت

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.^۵
 و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.

از این آیه چند نکته مهم برمی آید:

۱. هدف از آفرینش انسان عبادت است و عبودیت، اظهار آخرین درجه خضوع در برابر
 معبود است. عبد کسی است که همه وجودش به مولا و صاحب خود تعلق دارد؛ بدین گونه
 که اراده اش تابع اراده او و خواستش تابع خواست اوست و در اطاعت از او هرگز
 سستی نمی کند.

عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک اوست و عبودیت کامل نیز آن است که انسان
 جز به معبود واقعی؛ یعنی کمال مطلق نیندیشد و جز در راه او گام برنداشته هرچه

۱. طبرسی، مجمع البیان، ذیل همین آیه؛ حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۰.

۲. بحرانی البرهان، ج ۵، ص ۳۵۹.

۳. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۶؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴۹.

۴. در حدیثی از امام رضا (ع) نیز بدین مطلب اشاره شده است. (بنگرید به: حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵،
 ص ۳۸۰)

۵. ذاریات / ۵۶.

غیر اوست - حتی خویشتن را - فراموش کند^۱
۲. «عبادت» تنها به نماز، روزه و ... نیست، بلکه انجام تمام دستورهای الهی است.^۲
از این رو، هر کاری که با نیت الهی صورت پذیرد، عبادت است؛ مانند خدمت به مردم، تحصیل، تدریس، پژوهش و کار کردن برای تأمین معاش خانواده. بنابراین اگر عبادت هدف آفرینش انسان است، مقصود همه کارهای نیک است که زمینه ساز سعادت فردی و اجتماعی است. البته عبادت‌ها و کارهای نیک دارای مراتبی است که هدف آفرینش رسیدن به مراحل عالی آنهاست.

۳. در برخی احادیث از امام صادق علیه السلام و از امام حسین علیه السلام این گونه روایت شده:
ای مردم! خدا مردم را خلق نکرد، مگر برای اینکه او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند، او را عبادت کنند و هنگامی که او را عبادت کنند، با بندگی خدا از بندگی غیر او بی نیاز می شوند.^۳

معرفت و علم مقدمه هر عبادت به شمار می رود و عبادت نیز خود سرچشمه معرفت بیشتر است. علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

حقیقت عبادت آن است که انسان به پروردگار توجه کند و خود را فروتن و بنده او قرار دهد و این همان معرفتی است که از عبادت حاصل می شود.^۴

شایان یادآوری است که بر پایه آیه ۱۲ سوره طلاق نیز هدف آفرینش جهان، علم و معرفت بیان شده است؛ چنان که برخی مفسران و صاحب نظران همچون امام خمینی رحمه الله و آیت الله جوادی آملی نیز همین دیدگاه را در مورد هدف آفرینش انسان پذیرفته اند.
امام خمینی رحمه الله معرفت الهی را هدف آفرینش می داند:

مقصود عمده ما توجه دادن قلوب بندگان خداست به آنچه برای آن خلق شدند که

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۸۴ به بعد.

۲. در برخی احادیث به این مطلب اشاره شده است. (بنگرید به: حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۷۵)

۳. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴۹ به بعد.

آن معرفت‌الله است که از همه سعادات بالاتر است و هیچ چیز جز مقدمه آن نیست.^۱
عمده بعثت رسل و انزال کتب، برای مقصد شریف معرفت‌الله بوده که تمام سعادات
دنیوی و اخروی در سایه آن حاصل آید.^۲

آیت‌الله جوادی آملی مطالب متعددی درباره هدف آفرینش بیان نموده، اما در نهایت
علم و معرفت را هدف اصلی آفرینش شمرده است:

هدف اصلی آفرینش، معرفت و محبت و عبادت خدای سبحان است و اساس همه
آنها معرفت می‌باشد و معرفت نیز با هوشیاری و فرزانی حاصل می‌شود. لذا
انبیاء علیهم‌السلام می‌کوشند تا هم آن دفينه‌های درونی [= گنج‌های عقلی] را شکوفا و آشکار
کنند و هم ره‌توشه بیرونی را به آنان اهدا نمایند تا آنان عارف و آگاه گردند و این
مهم گاهی به صورت برهان یا موعظت است و گاهی به صورت جدال ثانوی است.^۳

در جایی دیگر نیز می‌نویسد:

این‌گونه تعبیرات نشانه تجلیل از مقام انسان است و هدفی برای آفرینش انسان در
این بخش‌ها جز علم و معرفت نیست و اگر سخن از عبادت و مانند آن است، برای
آن است که انسان در علوم الهی پیشرفت کند و این هدف اصلی و نهایی است.^۴

در جایی دیگر نیز چنین می‌نویسد:

عظمت انسان خلیفه‌الله بودن، و سند خلافت او هم معرفت اوست؛ چراکه اگر
ارزش برای عبادت است، این ارزش به اندازه معرفت عبادت‌کننده است. ... عبادت
با خلوص کامل می‌شود و خلوص با معرفت ارزش پیدا می‌کند. ... عبادت امری
تمام‌شدنی است؛ زیرا با پایان پذیرفتن دنیا - که نشئه تکلیف است - حکم عبادت
مرتفع می‌شود، ولی معرفت حدی ندارد. عمل با مردن عامل، پایان می‌پذیرد [و]
گرچه اثرش می‌ماند، اما شهود خداوند حدی ندارد. انسان به هر اندازه که در
درجات شهودی بالاتر رود، مشهودات بیشتری برای او آشکار می‌شود و به همین
دلیل، لقاءالله حدی ندارد و معرفت پروردگار محدود نیست.^۵

۱. همو، آداب الصلوة، ص ۱۵۵.

۲. همو، چهل حدیث، ص ۵۵۵.

۳. جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹، ص ۱۴۱-۱۴۰.

۴. همان، ج ۷، ص ۱۹۹.

۵. همان، ج ۶، ص ۲۱۵-۲۱۳.

ارزش انسان به علم اوست و ارزش علم به معلوم است و هر انسانی به اندازه علمش ارزش دارد. ... از آنجاکه خدای سبحان نظیر و بدیل ندارد، پس معرفه الله و توحید، بهترین معرفت و علم است. بنابراین هیچ انسانی بالاتر از انسان موحد نیست و چون جهان آفرینش برای انسان موحد خلق شد، اگر خداشناسی کسی در رأس همه معارف بود، موجودی به عظمت او نخواهد بود؛ مانند اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که موجودی به عظمت آنها در جهان امکان وجود ندارد.^۱

۴. هدف از آفرینش، عبادت جنس انسان است. بنابراین اگر برخی انسان‌ها عبادت اختیار کردند، هدف آفرینش تحقق یافته است.^۲

سه. رحمت

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۖ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ^۳

و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد، درحالی‌که پیوسته در اختلاف‌اند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است. و وعده پروردگارت [چنین] تحقق پذیرفته است [که:] الْبَتَّهْ جَهَنَّمَ را از جن و انس یکسره پر خواهیم کرد.

در این آیات چند نکته حائز اهمیت است:

۱. هدف آفرینش انسان‌ها «رحمت» و مهر الهی معرفی شده است.^۴ البته انتخاب رحمت الهی، اختیاری است و همه می‌توانند از آن بهره گیرند. بنابراین بر انسان‌هاست که در راستای همین هدف حرکت کنند تا مهر و رحمت الهی شامل حالشان شود.

۱. همان، ج ۹، ص ۳۲۲-۳۲۱.

۲. «لام» در *الْجَنِّ وَالْإِنْسِ* «لام استغراق نیست، بلکه لام جنس است. (طباطبایی *المیزان*، ج ۱۸، ص ۳۸۷ نیز بنگرید به تفاسیر: طوسی *المتبیان* و طبرسی *مجمع البیان*، ذیل همین آیه.

۳. هود / ۱۱۹-۱۱۸.

۴. در این آیه، *فَلَيْكَ* «به رحمت بازمی‌گردد، نه اختلاف. (بنگرید به: طباطبایی *المیزان*، ج ۱۱، ص ۳ طبرسی *مجمع البیان*، ج ۵، ص ۳۱۱).

۲. وحدت مظهر رحمت الهی است، از این رو خداوند در قرآن انسان‌ها را از تفرقه منع کرده، آنها را به وحدت و چنگ زدن به ریسمان الهی (قرآن و اهل بیت) و... دعوت می‌کند.^۱

۳. این آیه به یکی از سنت‌های آفرینش که زیربنای مسائل مربوط به انسان است، اشاره دارد و آن، اختلاف و تفاوت در ساختمان روح، جسم، فکر، ذوق و عشق انسان‌ها و همچنین آزادی اراده و اختیار است.

آری، هیچ مانعی نداشت که خداوند همه انسان‌ها را یکسان و به اجبار مؤمن می‌آفرید، اما چنین ایمانی نه فایده داشت، نه دلیل شخصیت افراد بود و نه وسیله تأمل و نه موجب پاداش.^۲

۴. رحمت الهی همان هدایت الهی است که از طریق عقل و راهنمایی پیامبران و کتاب‌های آسمانی شامل حال همه مردم شده است و هرکس از این رحمت استفاده کند، به سعادت می‌رسد، در غیر این صورت، فرمان الهی بر آن است که جهنم را از سرکشان پر کند.^۳

چهار. ملاقات الهی

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.^۴

ای انسان، حَقّاً که تو به‌سوی پروردگار خود به‌سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.^۵

ما از آن خدا هستیم و به‌سوی او باز می‌گردیم.

از این آیات می‌توان پاره‌ای از نکات را دریافت:

۱. انسان به‌عنوان موجودی تلاشگر و زحمت‌کش، تلاشش هدف‌دار و در حال حرکت و سیر است.^۶

۱. آل عمران / ۱۰۳.

۲. مکارم شیرازی تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۷۸.

۳. طباطبائی المیزان، ج ۱۱، ص ۶۳ به بعد؛ مکارم شیرازی تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۷۸.

۴. انشقاق / ۶.

۵. بقره / ۱۵۶. مضمون این آیه به‌گونه‌ای دیگر در این آیات نیز آمده: بقره / ۴۶؛ مؤمنون / ۱۱۵؛ فجر / ۲۸؛

آل عمران / ۱۰۹؛ نجم / ۴۲؛ فاطر / ۱۸.

۶. این آیه متضمن معنای سیر است؛ زیرا با «الی» متعدی شده است. (طباطبائی المیزان، ج ۲۰، ص ۲۴۲)

۲. هدف سیر و غایت تلاش های انسان، پروردگار است^۱ و انسان در نهایت با او ملاقات می کند.
۳. در این آیه و آیات دیگر،^۲ از ملاقات الهی یاد شده است. مفسران در مورد لقای الهی چند تفسیر ذکر کرده اند:

یک. مقصود شهود باطنی و لقای شهودی پروردگار است؛^۳ چنان که از امام علی (ع)
حکایت شده: «من پروردگاری را که نبینم، نمی پرستم».^۴
دو. مقصود از ملاقات پروردگار، حضور در صحنه رستاخیز و ملاقات آن صحنه یا ملاقات
ثواب و عذاب الهی در رستاخیز است؛^۵ یعنی منظور بازگشت به سوی پروردگار در رستاخیز
است که همان هدف نهایی و غایت حرکت انسان می باشد.^۶
شهید مطهری در این باره با طرح آیه «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۷ می نویسد:

اگر قیامتی نباشد، خلقت عبث است... اگر بازگشت به خدا نباشد، خلقت عبث
است. در آیات مکرر در قرآن مسئله قیامت را از یک طرف با مسئله به حق بودن و
باطل نبودن خلقت و لغو و بازی نبودن خلقت توأم کرده... [یا] درواقع استدلال
کرده است. یک استدلال که قرآن درباره قیامت دارد، استدلال به اصطلاح لمی
است؛ یعنی به دلیل اینکه این عالم خدایی دارد و این خدا کار عبث نمی کند و کار او
به حق است و باطل و بازیچه نیست و خلقت چنین خالق حکیمی دارد، رجوع و
بازگشت به پروردگار هست و درحقیقت این قیامت و بازگشت به خداست که
توجیه کننده خلقت این عالم است و تعبیر قرآن بر این اساس است.^۸

۱. همان.

۲. بقره / ۴۶؛ انعام / ۳۱؛ یونس / ۴۵؛ کهف / ۱۱۰؛ عنکبوت / ۵ و ۲۳؛ روم / ۸؛ سجده / ۱۰ و ۲۳؛ فصلت / ۵۴.

۳. طباطبایی، *المیزان*، ج ۲۰، ص ۲۴۳. آیت الله مکارم شیرازی ملاقات خدا از طریق شهود باطن را یک
احتمال دانسته است. (مکارم شیرازی *تفسیر نمونه*، ج ۲۶، ص ۲۹۹)

۴. «مَا كُنْتُمْ أَتَعْبُدُونَ إِلَّا آلهَ الْأَرَبِ» (کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۹۷)

۵. مکارم شیرازی *تفسیر نمونه*، ج ۲۶، ص ۲۹۹.

۶. علامه طباطبایی آیه ۶ سوره انشقاق را نیز متضمن دلیل بر معاد می داند؛ زیرا ربوبیت جز با عبودیت تمام نمی شود
و عبودیت جز با مسئولیت نیست و مسئولیت جز با رجوع و حساب، و حساب جز با کیفر تمام نمی شود.
(طباطبایی، *المیزان*، ج ۲۰، ص ۲۴۲)

۷. مؤمنون / ۱۱۵.

۸. مطهری، *مجموعه آثار (هدف زندگی)*، ج ۲۹، ص ۳۳۷.

البته مانعی ندارد که آیه به هر دو تفسیر (شهود باطن و معاد) اشاره داشته باشد؛ بدین معنا که هر دو هدف انسان باشد، چه آنکه انسان در نهایت به ملاقات رستاخیز و کيفر و پاداش اعمال خود می‌رسد؛ چنان‌که ممکن است به لقای شهودی و باطنی پروردگار نائل گردد.
 ۴. از آیه ششم سوره انشقاق (بر پایه هر کدام از تفاسیر ملاقات) چنین برمی‌آید که رنج انسان وقتی تمام می‌شود که پرونده دنیا بسته شود و انسان با خدای خویش یا نتایج اعمال نیکش ملاقات کند.

جالب اینکه در اینجا خطاب آیه به «انسان» است که در واقع همه نوع انسان را شامل می‌شود. از کلمه «رب» نیز استفاده می‌شود که این تلاش انسان، جزئی از برنامه ربوبیت و تکامل و تربیت انسان است.^۱

۳. تأثیر هدفمندی جهان و انسان در معناداری زندگی

انسان در زندگی به هدف و معنا نیازمند است. انسان بی‌هدفی که زندگی را نیز بی‌معنا می‌داند، تاب تحمل مشکلات روحی و جسمی را ندارد، از این رو، به سرعت از پای درمی‌آید و گاه به بن‌بست می‌رسد و چه بسا به خودکشی اقدام می‌کند، اما انسانی که در پرتو آموزه‌های وحی الهی پرورش یافته، جهان آفرینش را عبث و بیهوده و بی‌هدف نمی‌داند:

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ^۲

[ما] آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریدیم.

از آنجاکه زندگی انسان بی‌هدف و بی‌معنا نیست^۳ و از سویی جهان مبدأ و منتها و هدفی دارد^۴ و آن خداوند بزرگ است، در راه او باید کوشید تا به ملاقاتش رسید،^۵ اگرچه در این راه مرارت‌های بسیاری باشد.

آری هدفمندی جهان و انسان می‌تواند روح تازه‌ای در کالبد انسان بدمد و زندگی انسان

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۹۹.

۲. احقاف / ۳؛ نیز بنگرید به: انبیاء / ۱۷-۱۶؛ دخان / ۳۹-۳۸؛ ص / ۲۷.

۳. مؤمنون / ۱۱۵.

۴. مؤمنون / ۱۱۵؛ آل عمران / ۱۰۹؛ بقره / ۱۵۶.

۵. انشقاق / ۶.

را جهت‌دهی کند؛ جهان و زندگی را برای انسان معنادار سازد و به او آرامش دهد و بهداشت روانی انسان را تقویت کند. از این روست که انسان‌های دین‌دار (که جهان و انسان را هدفمند می‌دانند) کمتر گرفتار پوچی و بی‌معنایی زندگی می‌شوند و کمتر دست به خودکشی می‌زنند.^۱

پژوهش و اندیشه

۱. از نظر قرآن، انسان‌ها به وسیله چه چیزهایی آزمایش می‌شوند و فرجام آنها چه خواهد شد؟
۲. معانی واژه «حق» را در تفسیر، فلسفه و لغت بررسی و مقایسه کنید.
۳. در مورد آیه «إِنَّا إِلَهُهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» چه تفسیرهایی آمده است؟
۴. تأثیر هدفمندی آفرینش و انسان، در معناداری زندگی چیست؟
۵. درباره معنای زندگی از منظر قرآن تحقیق کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفاسیر المیزان نمونه تفسیر، ذیل آیات مورد بحث.
۲. هدف زندگی، مرتضی مطهری، تهران، صدرا.
۳. انسان کامل، مرتضی مطهری، تهران، صدرا.
۴. مقاله «بحران پوچ‌گرایی انسان معاصر و معنای زندگی از دیدگاه قرآن با تأکید بر دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی» مجله مطالعات معنوی، احسان کردی و احمد شه‌گلی، قم، پژوهشکده باقرالعلوم.

۱. در مورد رابطه هدفمندی زندگی با بهداشت روان و نیز تأثیر ایمان و دین‌داری در تأمین بهداشت روانی کاهش خودکشی به فصل ششم (قرآن و بهداشت روان) همین کتاب مراجعه کنید.

قرآن و علوم

اهداف فصل:

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

۱. اقسام اشاره‌های علمی قرآن را توضیح دهند.
۲. پیام‌های ناظر به آیات مورد بحث را بازگو کنند.
۳. نمونه‌هایی از اشاره‌های علمی اعجاز‌آمیز قرآن را در علوم انسانی و طبیعی بیان کنند.

درآمد

قرآن کریم بیش از ۷۰۰ مرتبه ماده «علم» را به شکل‌های گوناگون به کار برده است. خداوند در برخی از آیات نه تنها دانایان را با نادانان مساوی ندانسته است،^۱ دانشمندان را بر دیگران برتری داده و علم را از جمله معیارهای ارزش و امتیاز انسان‌ها قرار داده است.^۲ در برخی از آیات نیز هدف آفرینش آسمان و زمین «آگاهی و علم انسان» معرفی شده است.^۳ قرآن کریم در آیات بسیاری به کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی و مراحل آفرینش انسان اشاره داشته، توجه انسان را بدین امور جلب کرده است.

همین توجه قرآن به علم در کنار آموزه‌های پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) - که مسلمانان را به دانش‌افزایی تشویق می‌کردند^۴ - زمینه‌ساز جهش علمی جامعه اسلامی و به تبع آن شکل‌گیری تمدن درخشان اسلامی در مدت نسبتاً کوتاهی گردید؛ بدین بیان که از جامعه

۱. زمر / ۹.

۲. مجادله / ۱۱.

۳. طلاق / ۱۲.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، ص ۳۰.

جاهلی عصر ظهور اسلام - که کمتر از ۲۰ نفر باسواد داشت^۱ - جامعه‌ای متمدن ساخت؛ مثلاً در قرن دوم هجری هارون برای شارلمانی، پادشاه فرانسه ساعت زنگ‌داری هدیه فرستاد که در اروپا آن را در ردیف عجایب هفت‌گانه جهان به‌شمار آورده‌اند.^۲ همچنین مسلمانان در ابعاد مختلف علوم همچون پزشکی، کیهان‌شناسی (نجوم)، ریاضیات، فلسفه و ... نیز گوی سبقت را از دیگر ملت‌ها ربودند.^۳

واژه «علم» در اصطلاح معانی متعددی دارد^۴ که مقصود از آن در اینجا علوم تجربی است؛ یعنی «مجموعه قضایای حقیقی که از راه تجربه حسی قابل اثبات است». در مورد تقسیم علوم طرح‌های متعددی نیز ارائه شده^۵ که در اینجا به تقسیم علوم بر پایه روش اشاره می‌شود که علوم را به چهار گروه علوم تجربی^۶ (علوم طبیعی^۷ و انسانی^۸)، عقلی، نقلی و شهودی تقسیم می‌کند.^۹

۱. اشاره‌های قرآن به منابع و روش‌های علمی

قرآن کریم به روش‌های علمی و منابع مختلف علم اشاره کرده است؛ گاه به شیوه عقلی توجه داده، انسان‌ها را به خردورزی و تفکر فرامی‌خواند؛^{۱۰} و گاه توجه انسان را به طبیعت جلب کرده، او را به کیهان‌شناسی، طبیعت‌شناسی، انسان‌شناسی و ... تشویق می‌کند؛^{۱۱}

۱. هفده نفر مرد و تعداد اندکی زن، سواد خواندن و نوشتن داشتند. (بلاذری، *فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۸۰)

۲. روسو، *تاریخ علوم*، ص ۱۱۷.

۳. جرجی زیدان، *تاریخ التمدن الاسلامی*، ج ۳، ص ۱۵۱ به بعد؛ ولایتی، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، ج ۱ و ۲؛ میهلی، *علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی جهان*؛ رضایی اصفهانی، *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، ص ۱۳۳ به بعد.

۴. در مورد تعاریف و تقسیم‌بندی‌های علم بنگرید به: فارابی، *احصاء العلوم*، ص ۱۲۰ - ۱۱۱؛ مصباح یزدی، *آموزش فلسفه*، ج ۱، ص ۶۱؛ سیاسی، *مبانی فلسفه*، ص ۲۵۳ - ۲۱۲؛ رضایی اصفهانی، *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، ص ۱۵۱.

۵. همان.

6. Experimental Sciences.

7. Natural Sciences.

8. Humanities Sciences.

۹. همان.

۱۰. درباره «تعقل» بنگرید به: بقره / ۷۳ و ۲۴۲؛ یوسف / ۲؛ انبیاء / ۱۰؛ مؤمنون / ۸۰؛ زخرف / ۳. در مورد «تفکر» نیز بنگرید به: بقره / ۲۱۹؛ روم / ۸؛ آل عمران / ۱۹۱؛ نحل / ۴۴؛ حشر / ۲۱.

۱۱. رعد / ۲ به بعد؛ حج / ۵؛ مؤمنون / ۲۱ - ۱۲؛ نحل / ۱۷ - ۳.

زمانی نیز توجه انسان را به عمق تاریخ معطوف داشته، داستان‌های عبرت‌آموز پیامبران و ملت‌های پیشین را بیان و یا وقایع تاریخی صدر اسلام چون جنگ‌ها را گزارش و ثبت می‌کند^۱ و گاه نیز از وحی و الهام‌های الهی به انسان‌ها سخن می‌گوید^۲ و علم الهی را که از نزد خدا به برخی انسان‌ها می‌رسد (علم لدنی) گوشزد می‌کند.^۳

هرچند هدف قرآن بیان جزئیات تمام علوم بشری نیست، می‌توان در آن اشاره‌هایی به علوم مختلف را یافت. به عبارت دیگر، قرآن به روش تعقلی، تجربی، نقلی و شهودی توجه و نمونه‌هایی از آنها را در ضمن آیات قرآن یادآوری نموده است. همین توجه قرآن به روش‌ها و منابع علوم، به معنای جواز و بلکه لزوم به‌کارگیری این منابع است.

۲. کاربردهای علم در قرآن

واژه «علم» در قرآن کریم به چند معنا به‌کار رفته است:

یک. علم به معنای خاص (الهیات)

قرآن کریم هدف آفرینش جهان را آگاهی انسان به «علم و قدرت الهی» معرفی می‌کند؛^۴ یعنی آگاهی از صفات خدا به عنوان علم اعلی و هدف خلقت شمرده شده است. گفتنی است در برخی آیات نیز از علم «لدنی» - یعنی دانشی که خدا به انسان می‌آموزد - سخن به میان آمده است.^۵

دو. علم به معنای عام

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.^۶

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟

۱. انبیاء، یونس، یوسف و کهف.

۲. شوری / ۵۱؛ مؤمنون / ۲۷؛ طه / ۳۸.

۳. کهف / ۶۵.

۴. طلاق / ۱۲.

۵. کهف / ۶۵.

۶. زمر / ۹.

به نظر می‌رسد مقصود از «علم» در این آیه، مطلق علم و دانش است که شامل همه اقسام علم مفید می‌شود.^۱ در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ.^۲
خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [برحسب]
درجات، بلند گرداند.

در این آیه نیز «ایمان و علم» دو معیار جداگانه برای برتری افراد شمرده شده است. از این جداسازی آشکار می‌شود که خود «علم» سبب فضیلت افراد است؛ ضمن آنکه این علم مقید به الهیات نشده، از این رو مطلق است و شامل همه دانشمندان می‌شود.^۳ در آیه دیگر می‌فرماید:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.^۴
از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

در این آیه نیز از دانشورانی یاد شده که نشانه‌های خدا را می‌شناسند و عظمت و مقام او را درمی‌یابند، از این رو از نافرمانی او هراسناک‌اند.^۵ نکته درخور توجه این است که در بخش

۱. آیت‌الله مکارم شیرازی، این آیه را از جهت نابرابری مطلق می‌داند. (مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه* ج ۱۹، ص ۳۹۳) علامه طباطبایی نیز علم در آیه را مطلق دانسته، با توجه به مورد آیه، آن را بر علم به خدا منطبق می‌داند. (طباطبایی، *المیزان* ج ۱۷، ص ۲۴۳)

ذیل این آیه نیز احادیثی از امام باقر علیه السلام روایت شده که مقصود از دانایان در این آیه اهل بیت علیهم السلام هستند. (بنگرید به: فیض کاشانی، *تفسیر الصافی* ج ۴، ص ۳۱۶) ولی مفسران این گونه احادیث را حمل بر بیان مصداق کامل کرده‌اند، وگرنه آیه شامل همه دانایان می‌شود. (طباطبایی، *المیزان* طیب، *البيان* ذیل همین آیه)

۲. مجادله / ۱۱.

۳. علامه طباطبایی بر آن است که این آیه، مؤمنان را به دو قسم «عالم و غیرعالم» تقسیم می‌کند. پس آیه می‌فرماید: علمای با ایمان دو درجه برتری دارند و مؤمنان یک درجه. (طباطبایی، *المیزان* ج ۱۹، ص ۱۸۸) این در حالی است آیت‌الله مکارم شیرازی می‌نویسد: «گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده، با این حال مفهومی عام دارد و نشان می‌دهد آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می‌برد، دو چیز است: ایمان و علم» (مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه* ج ۲۳، ص ۴۳۸)

۴. فاطر / ۲۸.

۵. مقصود از خشیت، «ترس از مسئولیت توأم با درک عظمت مقام پروردگار است». (مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه* ج ۱۸، ص ۲۴۵)

پیشین این آیه و آیه قبل از آن، از نشانه‌های خدا در طبیعت همچون نزول باران، رویش میوه‌های رنگارنگ، جاده‌های کوهستانی و انسان‌ها و جنبندگان و دام‌ها، سخن رفته و سپس از دانشمندان یاد می‌شود. این مطلب نشان می‌دهد که مقصود از علم، علوم طبیعی نیز هست؛ یعنی دانشمندانی که از طبیعت‌شناسی به خداشناسی می‌رسند.^۱

۳. اشاره‌های علمی قرآن

قرآن کریم در بیش از ۱۰۰۰ آیه،^۲ به مباحث علوم مختلف اشاره کرده است که این آیات را می‌توان به سه بخش تقسیم نمود:

یک. اشاره‌های اندیشه‌ساز قرآن

برخی آیات به آسمان، زمین، انسان، حیوان و طبیعت اشاره دارد و انسان را به تفکر در آنها فراخوانده، گاه این پدیده‌ها را نیز نشانه خدا و معاد می‌شمرد، اما مطلب شگفت‌آور یا اعجاز‌آمیزی از ظاهر این آیات قابل استفاده نیست. این‌گونه آیات توجه انسان را به نمودهای آفرینش زیبای الهی جلب کرده، زمینه رشد علمی بشر را به‌ویژه در علوم تجربی فراهم می‌سازد. در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ * وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ.^۳

مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده‌ایم و برای آن هیچ‌گونه شکافتگی نیست و زمین را گسترده‌ایم و در آن لنگر[آسا کوه]ها فرو افکندیم و در آن از هرگونه جفت دل‌انگیز رویانیدیم.

۱. آیت‌الله مکارم شیرازی پس از بیان ارتباط این بخش از آیه ۲۸ سوره فاطر با بخش‌های پیشین و آیات قبل، و لزوم مسئولیت‌پذیری دانشمندان می‌نویسد: «عالمان در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آرا و افکار این‌وآن، و انباشته از قوانین و فرمول‌های علمای جهان و زبانشان گویای این مسائل، و محل زندگی‌شان مدارس، دانشگاه‌ها و کتابخانه‌هاست، بلکه علما، آن گروه از صاحب‌نظران و دانشمندان‌اند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا، ایمان و تقوا روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پایبندترند». (همان) علامه طباطبایی نیز بر آن است که مقصود از علما در اینجا عالمان بالله هستند. (طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۷، ص ۴۳)

۲. برخی ۱۳۲۲ آیه فهرست کرده‌اند. (حبال، *العلوم فی القرآن*، ص ۳۶-۳۵)

۳. ق / ۷-۶.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ
 آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است، نگریسته اند.
 فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ ذَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ.^۱
 پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟ از آب جهنده ای خلق شده، [که]
 از صُلْبِ مرد و میان استخوان های سینه زن بیرون می آید.
 أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ.^۲
 آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟
 فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا.^۳
 پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می گرداند.
 انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ.^۴
 به میوه آن چون ثمر دهد و به [طرز] رسیدنش بنگرید.

همچنین در سوره نحل^۶ به منافع حیوانات، نزول باران، رویش گیاهان رنگارنگ،
 دریاها و کشتی رانی در آنها و نیز فواید غذایی و زیورآلاتی که از آنها به دست می آید، به عنوان
 نشانه هایی اشاره می کند تا اندیش ورزان به آفرینشگر جهان پی برند و سپاسگزاری کنند.^۷

دو. اشاره های شگفت آور قرآن

برخی آیات قرآن کریم به مطالب علمی جهان و قوانین آنها اشاره می کند که تأمل در آن
 انسان را شگفت زده می کند؛ زیرا این نگاه قرآن مخالف دیدگاه ها و نظریه های مشهور در
 علوم آن عصر است. این امر بر عظمت علمی قرآن دلالت دارد.^۸

مردمان سرزمین حجاز در زمان صدر اسلام از مراکز علم و تمدن آن عصر در جندی شاپور

۱. اعراف / ۱۸۵.

۲. طارق / ۷-۵.

۳. غاشیه / ۱۷.

۴. روم / ۵۰.

۵. انعام / ۹۹.

۶. نحل / ۷-۵ و ۱۴-۱۰.

۷. البته در میان آیات ۵ تا ۱۷ سوره نحل برخی نکات علمی شگفت آور نیز آمده است.

۸. از آنجاکه برخی دانشمندان این مطالب را به صورت دیدگاه های غیرمشهور مطرح کرده بودند، اعجاز
 علمی قرآن به شمار نمی آید.

ایران و یونان دور بودند، از این رو اطلاعات علمی چندانی نداشتند اما قرآن کریم در همان محیط به برخی از مباحث کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی، علوم پزشکی و ... اشاره کرد که برخی از آنها تا صدها سال بعد مورد قبول عام مراکز علمی جهان نبود. به عنوان نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

الف) آغاز جهان و چگونگی پیدایش آن

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ.^۱

سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد، و آن بخاری بود.

بسیاری از دانشمندان مطالب قرآن در مورد آغاز جهان را، از اخبار غیبی و مطالب شگفت‌انگیز علمی قرآن می‌دانند؛^۲ چراکه با نظریه انفجار بزرگ (مهبانگ)^۳ و جدا شدن جهان آسمان و زمین از یکدیگر و توده گازی شکل‌بودن (دخان) هماهنگ است.

ب) حرکت زمین

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ.^۴

و کوه‌ها را می‌بینی [و] می‌پنداری که آنها بی‌حرکتند و حال آنکه آنها ابرآسا در حرکتند.

برخی مفسران از آیه فوق حرکت زمین را دریافته و آن را از آیات علمی شگفت‌آمیز و بلکه اعجاز‌آمیز قرآن دانسته‌اند.^۵

برخی صاحب نظران از آیه «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا»^۶ حرکت زمین،^۷ برخی از آیه «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا»^۸ حرکت‌های وضعی و انتقالی زمین^۹ و پاره‌ای نیز از آیه «أَلَمْ نَجْعَلِ

۱. فصلت / ۱۱.

۲. بنگرید به: طنطاوی، الجواهر، ج ۱۰، ص ۹۹؛ نوفل، القرآن والعلم الحديث، ص ۱۶۳ - ۱۶۲؛ سلیمان، القرآن والعلم، ص ۵۴ - ۵۳؛ نجدی، اعجاز علمی فی القرآن الکریم، ص ۳۴.

۳. برای آگاهی از نظریه مهبانگ و دیدگاه مقابل آن بنگرید به: هاولینگ، تاریخچه زمان، ص ۱۴۹ - ۱۴۵.

۴. نمل / ۸۸.

۵. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۶۹ - ۵۶۸.

۶. نبا / ۶؛ نیز بنگرید به: زخرف / ۱۰؛ طه / ۵۳.

۷. خویی، مرزهای اعجاز، ص ۱۱۹؛ نجفی، مطالب شگفت‌انگیز قرآن، ص ۳۶ - ۳۵.

۸. و پس از آن، زمین را به غلتانیدن گسترد. (شمس / ۶؛ نیز بنگرید به: نازعات / ۳۰).

۹. طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۱۱۰.

الْأَرْضَ كَيْفَاتَا^۱ حرکت های متعدد زمین را برداشت کرده اند.^۲
 صرف نظر از اشکال هایی که به برداشت های فوق گرفته شده،^۳ قرآن - برخلاف نظریه
 حاکم و مشهور عصر نزول - از حرکت زمین خبر داده است؛ آن هم در زمانی که نظریه
 بطلمیوس مبنی بر سکون و مرکزیت زمین، در محافل علمی عصر نزول مشهور و حاکم
 بوده است.^۴

ج) پیدایش حیات از آب

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ^۵
 و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم.

برخی صاحب نظران با استناد به آیه «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ»^۶ - که منشأ پیدایش
 موجودات را آب معرفی می کند - آن را مطلب شگفت انگیز و بلکه اعجاز آمیز علمی قرآن
 می دانند.^۷ برخی دیگر از مفسران و دانش وران نیز به انطباق یافته های علوم تجربی با این
 آیات اعتراف کرده اند.^۸ مفسران در مورد این آیات معانی متعددی بیان کرده اند: ممکن
 است مقصود از «آب» در اینجا منی و نطفه یا ماده اصلی بدن موجودات زنده، یا مایع
 آب گونه ای باشد که خلقت جهان از آن پدید آمده، یا اینکه منشأ پیدایش نخستین موجود،
 از آب باشد.^۹

۱. مگر زمین را محل اجتماع نگردانیدیم؟ (مرسلات / ۲۵)

۲. نیازمند شیرازی، اعجاز قرآن از نظر علوم امروزی، ص ۸۰ به بعد.

۳. بنگرید به: رضایی اصفهانی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۱۷۰ به بعد.

۴. پیش از اسلام برخی دانشمندان همچون فیثاغورس، فلوطه خوس، ارشمیدس، استرخوس ساموسی و
 کلیانتوس آسوسی - که قبل از بطلمیوس زندگی می کرده اند - قائل به حرکت زمین بوده اند. (شهرستانی،
 اسلام و هیئت، ص ۴۴)

۵. روسو، تاریخ علوم، ص ۱۹۳ به بعد؛ کوستلر، خواب کردها، ص ۱۶۱ به بعد.

۶. انبیاء / ۳۰.

۷. نور / ۴۵.

۸. معرفت، التمهید، ج ۶، ص ۳۴؛ حقیقی، فروغ دانش جدید در قرآن و حدیث، ج ۱، ص ۱۰۴.

۹. پاک نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۳۵؛ سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۱۱۱.

۱۰. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۹۶ و ج ۱۴، ص ۵۰۸-۵۰۹.

از آنجاکه پیش از اسلام برخی فلاسفه یونان (مانند تالس^۱) یادآور شده بودند که اصل هستی از آب است، مطالب آیات فوق گرچه شگفت‌انگیز بوده و بیانگر عظمت قرآن است، اعجاز علمی شمرده نمی‌شود.

د) ممنوعیت شراب‌خواری و اعلام زیان‌ها

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا.^۲

درباره شراب و قمار، از تو می‌پرسند، بگو: «در آن دو، گناهی بزرگ، و سودهایی برای مردم است، ولی [گناهشان از سودشان بزرگتر است].»

در برخی آیات قرآن به صراحت نوشیدن شراب ممنوع اعلام شده است.^۴ این در حالی است که در پاره‌ای آیات به مضر بودن آن اشاره،^۵ و در برخی دیگر اشاره وار از آن نهی شده است.^۶

بسیاری از پزشکان، صاحب‌نظران و مفسران در مورد زیان‌های شراب و شراب‌خواری، بسیار سخن گفته و با شگفتی از این مطلب قرآن یاد کرده‌اند؛^۷ چراکه پیش از اسلام شراب‌خواری، یک عادت بشری بوده؛ چنان‌که در عصر حاضر نیز در بسیاری از کشورهای غیرمسلمان این‌گونه است و حتی تورات و انجیل کنونی به نوعی شراب‌خواری را تشویق کرده است،^۸ اما اسلام با این پدیده زیان‌آور برخورد کرد و این یکی از خدمات اعجاز‌آمیز قرآن به بشر است.

آیات دیگری از قرآن کریم نیز با اشاره‌های علمی شگفت‌آمیزی همراه است؛ از جمله واژه «صمد»^۹ و ارتباط آن با فضای خالی داخل اتم‌ها،^{۱۰} صفت «لطیف» و خلق موجودات ریز که

1. Thales.

۲. کاپلستون، *فلسفه یونان*، ج ۱، ص ۸؛ خطیب، *قرآن و علم امروز*، ص ۷۰-۶۹.

۳. بقره / ۲۱۹.

۴. مائده / ۹۱-۹۰.

۵. بقره / ۲۱۹.

۶. نحل / ۶۷؛ نساء / ۴۳.

۷. رضایی اصفهانی، *پژوهشی در اعجاز علمی قرآن*، ص ۳۴۷.

۸. *کتاب مقدس*، سفر تورات مثنی، فصل ۱۴: ۲۶؛ *انجیل متی*، فصل ۲۶: ۲۹.

۹. توحید / ۲.

۱۰. مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۲۷، ص ۴۴۰.

با چشم درک نمی‌شوند،^۱ آتش درون شاخه‌های سبز درختان،^۲ آسمان دنیا که محل کرات آسمانی است (برخلاف دیدگاه هیئت بطلمیوسی)،^۳ تشبیه «ضیق صدر» به صعود در آسمان و «تنگی نفس» در اثر کمبود هوا^۴ و همچنین این نکته که کوه‌ها همچون میخ و زره محکم، زمین را از لرزش حفظ می‌کنند.^۵

سه. اشاره‌های اعجاز‌آمیز قرآن

الف) در حوزه علوم انسانی

آنچه در دهه اخیر در حوزه اعجاز قرآن مطرح شده و مورد توجه واقع شده است، اعجاز قرآن در زمینه‌های علوم انسانی است که کتاب‌های متعددی نیز در این مورد نوشته شده است.^۶

بحث اعجاز علمی در حوزه علوم انسانی از سه جهت قابل طرح است:

۱. ارائه گزاره‌های علمی، که قبل از قرآن سابقه نداشته است، مثل خبر دادن قرآن از پیروزی رومیان بر ایرانیان بعد از شکست از آنها در آیات آغازین سوره روم؛
۲. ارائه نظام علمی، که پیش از نزول قرآن سابقه نداشته است؛ به عنوان نمونه می‌توان از قرآن نظام‌های مختلف تربیتی خاص، اقتصادی و مدیریتی را استنباط نمود که در صورت مقایسه با نظام‌های رقیب در عصر حاضر روشن می‌شود که نظام‌های قرآنی جامع‌نگر، کامل‌تر، کاراتر و موافق فطرت انسانی است، پس ارائه چنین نظامی از عهده انسانی که علم ناقص و خطاپذیر دارد، ساخته نیست.

۳. نقش مؤثر قرآن در تحوّل علمی مسلمانان در زمینه علمی مورد بحث.

هنگام نزول قرآن کریم در محیط جاهلی عربستان کمتر از ۲۰ نفر باسواد وجود داشت و مردم از نظر تربیتی در پایین‌ترین سطح قرار داشتند و گرفتار جنگ‌های قبیله‌ای، تعصب‌ها، خرافه‌ها، انحراف‌های عقیدتی مانند بت‌پرستی و ... بودند، اما قرآن کریم در مدت کوتاهی

۱. همان، ج ۵، ص ۳۸۷-۳۸۶.

۲. یس / ۸۰؛ نیز بنگرید به: مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱۸، ص ۴۶۶-۴۶۴.

۳. همان، ج ۱۹، ص ۱۷-۱۶.

۴. انعام / ۱۲۵؛ نیز بنگرید به: مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱۸، ص ۴۳۵.

۵. نحل / ۱۵؛ بنگرید به: مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱۱، ص ۱۸۳.

۶. از جمله: *الاعجاز التربوی فی القرآن الکریم*، مصطفی رجب؛ *الاعجاز الاقتصادي للقرآن*، رفیق یونس المصری، و *اعجاز القرآن الکریم فی تشریح المیراث*، رفعت سید العوضی.

توانست این مردم را چنان تربیت کند که از نظر فرهنگی، علمی و نظامی سرآمد آن عصر شوند و بر تمدن‌های بزرگ آن روزگار غلبه نمایند.

نقش قرآن در تحوّل تربیتی مردم و تبدیل جاهلیت عرب به محیط رشدیافته از نظر فرهنگی و علمی، اعجاز‌آمیز بوده است.

همین مطالب در مورد اعجاز اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، مدیریتی، سیاسی و ... نیز قابل طرح است.

(ب) در حوزه علوم طبیعی

برخی از آیات قرآن دارای نوعی رازگویی علمی است؛ یعنی این دسته از آیات حاوی مطلبی علمی است که پیش از نزول آیه، هیچ‌کس نسبت به آن آگاهی نداشته و دانشمندان علوم طبیعی (مثل کیهان‌شناسی، پزشکی و ...) بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن، آن را کشف کرده‌اند.

بنابراین اگر قرآن کریم از علمی خبر دهد که در کتاب‌های آسمانی گذشته بدان اشاره شده، یا در مراکز علمی یونان، ایران و ... در لابه‌لای کتاب‌های علمی و آرای دانشمندان آمده است - و احتمال می‌رود که از راهی به محیط حجاز در عصر نزول راه یافته - و یا مطلبی بوده که به‌طور طبیعی با وسایل آن زمان و یا به‌صورت غریزی قابل فهم بوده، این امور معجزه علمی به‌شمار نمی‌آید.

نمونه‌هایی از اعجاز علمی قرآن در حوزه علوم طبیعی

موارد ذیل از اعجاز علمی قرآن شمرده شده است:

۱. نیروی جاذبه

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا^۱

خدا [همان] کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید، برافراشت.

برخی دانشمندان و مفسران معتقدند که این آیه به نیروی جاذبه و اعجاز علمی قرآن

۱. رعد / ۲؛ نیز بنگرید به: لقمان / ۱۰.

اشاره دارد؛^۱ زیرا ابوریحان بیرونی^۲ (۴۴۰ ق) و بعدها به روایت مشهور، نیوتن^۳ در قرن هفدهم میلادی این نیرو را کشف کردند. ازاین رو، اشاره قرآن به ستون‌های نامریی بین کرات آسمانی، نوعی رازگویی علمی قرآن است.

از آنجاکه واژه «عَمَد» جمع و به معنای «ستون‌ها» است، ممکن است نیروی جاذبه یکی از مصادیق آیه باشد؛ یعنی احتمال دارد نیروها یا ستون‌های متعددی بین کرات آسمانی وجود داشته باشد که هنوز کشف نشده است.

۲. حرکت‌های خورشید

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است.

قرآن کریم در آیات متعددی^۴ به حرکت‌های خورشید اشاره کرده که برخی صاحب‌نظران این آیات را اعجاز علمی قرآن دانسته‌اند؛ چراکه به حرکت‌های مختلف خورشید اشاره دارد که برخلاف تصورات رایج در محافل علمی عصر نزول بوده است. آنان بر این باورند که این دسته از آیات بدین حرکت‌ها اشاره دارند:

۱. حرکت انتقالی مستقیم خورشید درون کهکشان راه شیری؛ یعنی حرکت طولی خورشید به

سمت معین یا ستاره‌ای دور دست.^۵ البته در این تفسیر، «لام» لِمُسْتَقَرٍّ به معنای «الی» (به سوی) است و «مستقر» نیز اسم مکان است.^۶

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۹ و ج ۱۰، ص ۱۱۱-۱۱۰؛ همو، پیام قرآن، ج ۸، ص ۱۴۶؛ نوری، دانش عصر فضا، ص ۵۶-۵۵. برخی دانشمندان نیز آیات دیگر قرآن (مرسلات / ۲۵ و فاطر / ۴۱) را اشاره‌ای به نیروی جاذبه دانسته‌اند. (بنگرید به: نیازمند شیرازی، اعجاز قرآن از نظر علوم امروزی، ص ۹۹-۸۸؛ نجفی، مطالب شگفت انگیز قرآن، ص ۴۳؛ نوری، دانش عصر فضا، ص ۵۵؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۱۸۷)

۲. نجفی، مطالب شگفت انگیز قرآن، ص ۴۱.

۳. روسو، تاریخ علوم، ص ۲۶۴.

۴. یس / ۳۸.

۵. انبیاء / ۳۳؛ رعد / ۲؛ فاطر / ۱۳؛ زمر / ۵؛ لقمان / ۲۹؛ ابراهیم / ۳۳.

۶. این ستاره را «وگاه» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۸۲) یا «نسر ثابت» (طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۸۹؛ نجفی، مطالب شگفت انگیز قرآن، ص ۲۶-۲۵) و یا مجموعه نجوم هرکپل یا ستاره‌ای بر ران راست «جائی» (شهرستانی، اسلام و هیئت، ص ۱۸۱) نامیده‌اند.

۷. لام در آیه لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ممکن است به معنای «الی» یا «فی تأکید» باشد و «مستقر» نیز می‌تواند مصدر

مفسران و صاحب نظران متعددی این حرکت خورشید را از قرآن دریافته^۱ و برخی دیگر نیز آن را اعجاز علمی قرآن دانسته اند؛ چراکه اخترشناسان جدید همچون کوپرنیک^۲ (۱۵۴۴ م)، کپلر^۳ (۱۶۵۰ م) و گالیله بر آن بودند که خورشید ثابت است^۴ و حتی در ادعای آنکه علی‌ه گالیله در دادگاه قرائت شد، او را متهم کردند که به سکون خورشید اعتقاد دارد (برخلاف گفته **کتاب مقدس** که می‌گفت: [خورشید] مثل پهلوان از دویدن در میدان شادی می‌کند)^۵ ولی گالیله حاضر نشد حرکت خورشید را بپذیرد،^۶ اما در سال‌های بعد کشف شد که خورشید نیز دارای حرکت‌های واقعی متعدد (حرکت انتقالی، وضعی و درونی) است.

۲. حرکت وضعی خورشید که به دور خود می‌چرخد؛ البته این معنا هنگامی است که «لام» **لِئُسْتَقَرَّ** به معنای «فی» (= در) و «مستقر» نیز اسم مکان باشد.

برخی صاحب نظران همین معنا را از آیات دریافته^۷ و برخی دیگر نیز این مطلب را اعجاز علمی قرآن شمرده‌اند.^۸ چراکه حرکت وضعی خورشید از مطالبی است که در عصر نزول کشف نشده بود.

۳. ادامه حیات خورشید تا زمان معین؛ یعنی عمر خورشید در اثر انفجارهای هسته‌ای و سوخت مواد درونی آن تا چند میلیارد سال دیگر به پایان می‌رسد.^۹ از این رو برخی مفسران

میمی، اسم زمان یا اسم مکان باشد. (طباطبایی، **المیزان**، ج ۱۷، ص ۸۹؛ مکارم شیرازی، **تفسیر نمونه**، ج ۱۸، ص ۸۲)

۱. همان؛ طباطبایی، **المیزان**، ج ۱۷، ص ۸۹؛ شهرستانی، **اسلام و هیئت**، ص ۱۸۴؛ نوری، **دانش عصر فضا**، ص ۳۶-۲۵.

2. nickCooper.

3. Kepler.

۴. مکارم شیرازی، **تفسیر نمونه**، ج ۱۸، ص ۳۸۹-۳۸۶؛ نجفی، **مطالب شگفت‌انگیز قرآن**، ص ۲۴؛

شهرستانی، **اسلام و هیئت**، ص ۱۷۹؛ بوکای، **مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم**، ص ۲۱۶-۲۱۵؛ نوری، **دانش عصر فضا**، ص ۳۶ و ۳۵-۳۶.

۵. **کتاب مقدس**، مزامیر، زبور داود، مزمور ۱۹/۵.

۶. کوستلر، **خواب‌کرده‌ها**، ص ۵۹۰.

۷. مکارم شیرازی، **تفسیر نمونه**، ج ۱۸، ص ۳۸۲؛ شهرستانی، **اسلام و هیئت**، ص ۱۸۶؛ نوری، **دانش عصر فضا**، ص ۳۶ و ۳۵-۳۶.

۸. سلیمان، **القرآن والعلم**، ص ۳۵.

۹. عمر خورشید را ده میلیارد سال تخمین می‌زنند که پنج میلیارد سال آن سپری شده است. (بن‌گرید به: اوبلاکر، **فیزیک نوین**، ص ۲۱-۲۰)

«كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى»^۱ را اشاره به همین مطلب علمی دانسته‌اند.^۲

۴. حرکات درونی خورشید؛ بدین معنا که در خورشید دائماً انفجارهای هسته‌ای صورت می‌گیرد تا انرژی، نور و گرما تولید کند و همین انفجارها باعث زیرورو شدن مواد مذاب داخل خورشید می‌شود که گاه تا کیلومترها پرتاب می‌شود.^۳

برخی محققان تعبیر «تَجْرِي»^۴ - به معنای جریان داشتن - و تفاوت آن با «تحرک» چنین استفاده کرده‌اند که خورشید نه تنها حرکت می‌کند، بلکه جریان دارد؛ یعنی زیرورو می‌شود و این نکته‌ای لطیف و علمی است که قرآن بدان اشاره کرده و در عصر جدید کشف شده است؛ نکته‌ای که می‌توان آن را اعجاز علمی قرآن دانست.

برخی محققان به این نتیجه رسیده‌اند که اشاره‌های قرآن به حرکات‌های خورشید نوعی رازگویی علمی است، اما در بخشی که پیشتر **کتاب مقدس** آن را گزارش کرده بود (حرکت انتقالی دورانی خورشید)، اعجاز علمی نیست، اما بخش‌هایی که برخلاف هیئت بطلمیوسی رایج در زمان نزول بیان شده، مانند حرکت انتقالی مستقیم، حرکت وضعی، حرکت تا زمان معین و حرکت درونی خورشید، اگر به قطعیت برسد، اعجاز علمی قرآن است.^۵

۳. زوجیت

وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ.^۶

و از هرگونه میوه‌ای در آن، جفت جفت قرار داد.

در آیات متعددی از قرآن به زوجیت میوه‌ها، گیاهان و انسان‌ها،^۷ در بخشی آیات به

۱. رعد / ۲.

۲. نوری، دانش عصر فضا، ص ۳۵.

۳. در خورشید هسته‌های اتم‌های هیدروژن به هلیوم تبدیل می‌شود که ذوب هسته‌ای با جوشش هسته‌ای نام دارد. سطح خورشید در هر دو ساعت و چهل دقیقه با سرعت شش کیلومتر به داخل و خارج می‌رود و قطر آن ده کیلومتر تغییر می‌کند. این تپش خورشید است که در اثر میدان‌های مغناطیسی اطراف لکه‌ها به وجود می‌آید و با سرعت ۱۶۰۰۰۰ کیلومتر در ساعت از خورشید فوران می‌کند و به سرعت خاموش می‌شود. (اوبلاکر، فیزیک نوین، ص ۲۰)

۴. یس / ۳۸.

۵. رضایی اصفهانی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ج ۱، ص ۱۶۹.

۶. رعد / ۳.

۷. رعد / ۲؛ شعراء / ۷؛ یس / ۳۶؛ حج / ۵؛ لقمان / ۱۰؛ ق / ۷؛ طه / ۵۳؛ اعراف / ۱۸۹.

زوجیت چیزهایی که انسان از آنها اطلاعی ندارد^۱ و در برخی آیات نیز به زوجیت همه موجودات اشاره شده است:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.^۲

و از هر چیزی دوگونه [یعنی نروماده] آفریدیم، امید که شما عبرت گیرید.

واژه «زوج» در عالم حیوانات به نروماده و در غیرحیوانات نیز به هرکدام از دو چیزی که قرینه یکدیگرند، گفته می‌شود. این درحالی است که به چیزهای مقارن، مشابه و متضاد نیز اطلاق می‌شود.^۳ ازاین‌رو، برخی واژه زوج را در مورد ذرات درون اتم (الکترون و پروتون) و نیروهای مثبت و منفی نیز به کار برده‌اند.^۴

بسیاری از مفسران و صاحب نظران، این آیات را از اشاره‌های علمی قرآن درباره زوجیت گیاهان و زوجیت عام موجودات دانسته^۵ و برخی دیگر نیز این مطلب را اعجاز علمی قرآن دانسته‌اند؛^۶ جزآنکه انسان‌ها از قدیم می‌دانستند که برخی گیاهان مانند نخل، زوج هستند. البته کارل لینه^۷ (۱۷۸۷ - ۱۷۰۷ م) - گیاه‌شناس سوئدی - نیز در سال ۱۷۳۱ م. مسئله زوجیت گیاهان را مطرح کرد.

بنابراین مردم عصر نزول قرآن از زوجیت همه گیاهان اطلاع نداشتند، اما قرآن نه تنها به این مطلب، بلکه به زوجیت همه موجودات اشاره کرد که تا قرن اخیر کسی از آن آگاهی نداشت.^۸

بنابراین اشاره علمی قرآن به زوجیت گیاهان و زوجیت عام موجودات نوعی رازگویی است که از اعجاز علمی این کتاب مقدس حکایت دارد.

۱. یس / ۳۶.

۲. ذاریات / ۴۹.

۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۸۴؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۷۸ - ۳۷۷.

۴. همان؛ سرفرازی، رابطه علم و دین، ص ۳۶ - ۳۵؛ نجفی، مطالب شگفت انگیز قرآن، ص ۵۷ و ۶۰؛ سادات، زنده جاوید و اعجاز جاویدان، ص ۴۳ - ۳۹؛ راشدی، نگرشی بر علوم طبیعی در قرآن، ص ۲۴.

۵. همان.

۶. شریعتی، تفسیر نوین، ص ۱۱.

7. Carl Linne.

۸. وجود ذرات درون اتم با بار منفی و پروتون با بار مثبت را ماکس پلانک، فیزیک‌دان نامی قرن بیستم کشف کرد. (پلانک، تصویر جهان در فیزیک جدید، ص ۹۵)

برخی محققان برآن اند که هرچند اشاره‌های علمی قرآن در این موارد، می‌تواند اعجاز علمی به‌شمار آید، تطبیق آیه ۴۹ سوره ذاریات با مواردی چون الکترون‌ها، پروتون‌ها و کوارک‌ها قطعی نیست، بلکه حداکثر ممکن است از مصادیق این آیه به‌شمار آید.

۴. لقاح (زایاکردن گیاهان و ابرها توسط باده‌ها)

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً^۱
و باده‌ها را باردارکننده فرستادیم و از آسمان، آبی نازل کردیم.

مفسران و صاحب‌نظران این آیه را به دوگونه تفسیر کرده‌اند:

۱. این آیه به لقاح گیاهان اشاره دارد؛ یعنی ابرها فرستاده می‌شوند تا گرده‌های گیاهان نر را به گیاهان ماده برسانند و آنان را زایا کنند.^۲ برخی صاحب‌نظران این مطلب را اعجاز قرآن دانسته‌اند؛ چراکه بشر در اواخر قرن هیجدهم یا اوائل قرن نوزدهم به مسئله تلقیح پی برد.^۳

۲. برخی دیگر از مفسران، مضمون این آیه را لقاح ابرها و بارور شدن آنها دانسته‌اند؛^۴ چه در ادامه آیه، مسئله نزول باران را مطرح می‌کند که نتیجه لقاح ابرهاست. یکی از دانشمندان، این آیه را معجزه جاودانی می‌داند که بیش از ۱۰۰۰ سال پیش موضوعی را بیان کرده که نتیجه تحقیقات جدید است؛ چراکه منظور از این آیه همان تأثیر باد در اتحاد الکتریسته مثبت و الکتریسته منفی در دو قطعه ابر و آمیزش و لقاح آنهاست.^۵

البته مانعی ندارد که آیه فوق به لقاح ابرها و گیاهان مرده اشاره داشته باشد؛^۶ زیرا بخش اول آیه مطلبی کلی را می‌گوید (زایاگری باده‌ها) که اعم از لقاح ابرها و گیاهان است، اما در ادامه آیه یکی از نتایج این لقاح را تذکر می‌دهد که همان نزول باران از ابر است؛

۱. حجر / ۲۲.

۲. کاشانی، *منهج الصادقین*، ج ۵، ص ۱۵۸؛ سرفرازی، *رابطه علم و دین*، ص ۳۶؛ هاشمی نژاد، *رهبران راستین*، ص ۲۶۳-۲۵۶؛ خوبی، *مرزهای اعجاز*، ص ۱۱۸.

۳. مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱۱، ص ۶۱؛ پاک‌نژاد، *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر*، ص ۱۷۹.

۴. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۶، ص ۵۱۳؛ بازگان، *باد و باران در قرآن*، ص ۵۹ و ۱۲۶؛ مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱۱، ص ۶۱.

۵. امین، *راه تکامل*، ص ۵۷.

۶. نجفی، *مطالب شگفت‌انگیز قرآن*، ص ۶۲؛ زمانی، *پیشگویی‌های علمی قرآن*، ص ۹۳-۹۱.

چنان که لقاح گیاهان نیز یکی از مصادیق آنهاست.^۱

اشاره علمی قرآن به لقاح ابرها اعجاز علمی قرآن است؛ زیرا این مطلب تا سال های اخیر کشف نشده بود، اما اشاره قرآن به لقاح گیاهان مطلب شگفت انگیز علمی قرآن است، اما اعجاز علمی قرآن به شمار نمی آید؛ چراکه انسان های صدر اسلام به اجمال از تأثیر گرده افشانی برخی گیاهان (همچون خرما) اطلاع داشتند.

۵. چینه مراحل آفرینش انسان

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.^۲

و به یقین، انسان را از عصاره ای از گِل آفریدیم. سپس او را [به صورت] نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آنگاه مضغه را استخوان هایی ساختیم. بعد استخوان ها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

قرآن کریم در آیات متعددی از آفرینش انسان و مراحل آن یاد کرده است.^۳ از مجموع این آیات می توان دریافت که مراحل زندگی انسان ۱۵ مرحله است:

۱. خاک (یعنی تراب و طین)؛^۴

۲. مرحله آب (یعنی ماء، ماء دافق و ماء مهین)؛^۵

۱. سادات، *زنده جاوید و اعجاز جاویدان*، ص ۳۶-۳۵.

۲. مؤمنون / ۱۴-۱۲.

۳. مؤمنون / ۱۴-۱۲؛ حج / ۵؛ غافر / ۶۷؛ قیامت / ۳۹-۳۷؛ علق / ۲؛ طارق / ۶؛ انسان / ۲؛ سجده / ۹-۶.

۴. حج / ۵؛ مؤمنون / ۱۲؛ غافر / ۷. در مورد آفرینش انسان از خاک دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه منظور، آفرینش انسان اولی (= آدم) از خاک است و دیگر آنکه همه انسان ها قطع نظر از آفرینش حضرت آدم علیه السلام، از خاک هستند؛ زیرا تمام مواد غذایی که نطفه را تشکیل می دهد و سپس مواد تغذیه کننده آن، همه از خاکستر گرفته می شود؛ (مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۲۰، ص ۱۶۵؛ ج ۱۴، ص ۲۳)

۵. طارق / ۶؛ سجده / ۹-۶. در مورد آفرینش انسان از آب، چند احتمال وجود دارد: یکی اینکه حیات همه موجودات زنده به آب بستگی دارد؛ دوم آنکه قسمت عمده بدن انسان و بسیاری از حیوانات را آب تشکیل می دهد و سوم اینکه تنها آفرینش انسان اولیه (آدم) از آب بوده است. (همان، ج ۱۳، ص ۳۹۶؛ ج ۱۵، ص ۱۲۶؛ مصباح یزدی، *معارف قرآن*، ص ۳۳۰-۳۲۹)

۳. مرحله منی (نطفه من منی)؛^۱
۴. مرحله نطفه مخلوط (نطفه امشاج)؛^۲
۵. مرحله علقه؛^۳
۶. مرحله مضغه؛^۴
۷. مرحله تنظیم، تصویر و شکل گیری؛^۵
۸. مرحله شکل گیری استخوان ها؛^۶
۹. مرحله پوشاندن گوشت بر استخوان ها؛^۷
۱۰. مرحله آفرینش جنس جنین؛^۸
۱۱. مرحله آفرینش روح یا دمیدن جان در انسان و پیدایش گوش و چشم؛^۹
۱۲. مرحله تولد طفل؛^{۱۰}
۱۳. مرحله بلوغ؛^{۱۱}
۱۴. مرحله کهنسالی؛^{۱۲}
۱۵. مرحله مرگ.^{۱۳}

-
۱. قیامت / ۳۹ - ۳۷.
 ۲. انسان / ۲.
 ۳. مؤمنون / ۱۴ - ۱۲؛ حج / ۵؛ غافر / ۶۷.
 ۴. مؤمنون / ۱۴ - ۱۲؛ حج / ۵.
 ۵. سجده / ۹ - ۶.
 ۶. مؤمنون / ۱۴ - ۱۲.
 ۷. همان.
 ۸. قیامت / ۳۹ - ۳۷.
 ۹. سجده / ۹ - ۶؛ مؤمنون / ۱۴.
 ۱۰. غافر / ۶۷.
 ۱۱. مؤمنون / ۱۴ - ۱۲؛ حج / ۵؛ غافر / ۶۷.
 ۱۲. حج / ۵؛ غافر / ۶۷.
 ۱۳. تقریباً در انتهای تمام آیاتی که آدرس آن آمد، از مرگ سخن رفته است. نکته دیگر آنکه، برخی مفسران و پزشکان، آیات و مراحل فوق را به گونه ای دیگر دسته بندی کرده و مراحل خلقت انسان را هفت مرحله دانسته اند. (بنگرید به: مکارم شیرازی، **تفسیر نمونه**، ج ۲۰، ص ۱۶۵؛ ج ۱۴، ص ۲۳؛ **العک، الفرقان والقرآن**، ص ۴۹۳؛ معرفت، **التمهید**، ج ۶، ص ۸۰)

هر کدام از این مراحل نیاز به شرح و توضیح دارد. این آیات اشاره‌های علمی ارزنده‌ای را دربردارد که برخی پزشکان را متحیر ساخته است؛ به‌گونه‌ای که آنها را دلیل بر اعجاز علمی دانسته‌اند.^۱

برخی محققان نیز برآن‌اند که هرچند بیان هر کدام از مراحل آفرینش انسان به‌تنهایی نمی‌تواند دلیل مستقلاً بر اعجاز علمی قرآن باشد، با توجه به گواهی دانشمندان بر اینکه مردم عصر نزول قرآن، از این نظم و چینش مراحل آفرینش انسان آگاهی نداشتند، بیان این مراحل و چینش آن نوعی رازگویی علمی است که می‌تواند اعجاز علمی قرآن به‌شمار آید.

چهار. نظریه‌پردازی‌های علمی قرآنی

قرآن کریم برخی مطالب را در حوزه علوم به‌ویژه علوم انسانی مطرح می‌کند که سابقه‌ای در این دانش‌ها ندارد که می‌تواند به‌عنوان نظریه‌های رقیب در علوم انسانی و طبیعی مطرح شود و موضوع پژوهش و عمل قرار گیرد تا نتایج درخشان آنها روشن گردد که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

الف) تأثیر عوامل معنوی در اقتصاد

معمولاً در دانش اقتصاد عوامل مادی مؤثر در رشد یا کاهش رشد اقتصادی مدنظر قرار می‌گیرد و از عوامل معنوی غفلت می‌شود. اما قرآن کریم در کنار عوامل مادی به عوامل معنوی رشد اقتصادی جامعه نیز توجه کرده است، چنان‌که می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ.^۲

و اگر [بر فرض] اهل آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و خودنگه‌داری می‌کردند، حتماً برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم.

این آیه بیانگر آن است که ایمان و تقوا سبب نزول برکات آسمانی (مثل باران و ...) و رشد اقتصادی جامعه می‌شود. البته بررسی این مطلب و نتایج آن نیازمند تحقیق نظری و میدانی وسیع است.

۱. دیاب و قرقوز، *طب در قرآن*، ص ۸۴.

۲. اعراف / ۹۶.

معمولاً در نظام‌های حقوق معاصر برای ضمانت اجرای قانون تنبیه‌هایی همچون جریمه مالی یا محرومیت اجتماعی و زندان در نظر می‌گیرند. اما در قرآن کریم افزون بر تنبیه‌های مادی و بدنی، به عوامل معنوی نیز توجه شده است؛ چراکه عوامل معنوی مانند ایمان به خدا و معاد و ترس از عذاب‌های اخروی و شاهد دانستن خدا و فرشتگان و در نتیجه تقوای الهی موجب می‌شود که افراد خویشتن را در برابر قانون‌گریزی کنترل کنند و از قانون تخلف نکنند؛ چراکه از نظر مؤمنان مخالفت با قانون گناه و جرم است و ترس از مقام الهی و انجام فرمان‌های او و قوانین، زمینه‌ساز بهشت است.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^۱

به راستی، کسانی که خودنگه‌داری می‌کنند، هنگامی که وسوسه‌ای از شیطان با آنان

تماس یابد، به یاد [خدا] می‌افتند و ناگهان آنان بینش یابند.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ.^۲

و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسیده و نفس را از هوس منع کرده، پس جایگاه او

همان بهشت است.

مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.^۳

[انسان] هیچ سخنی تلفظ نمی‌کند، مگر آنکه نزد او [فرشته‌ای] نگهبان آماده‌ی

ثبت [است].

البته این نظریه قرآنی در مورد عوامل کنترل و ضمانت اجرای قوانین افزون بر دانش حقوق در دانش مدیریت نیز قابل طرح است؛ چراکه «کنترل و ارزیابی» یکی از مباحث محوری مدیریت است که معمولاً در دانش مدیریت برای اجرای آن از ابزارها و عوامل مادی ارزیابی و کنترل استفاده می‌شود، درحالی‌که بر پایه دیدگاه قرآنی، یاد خدا و معاد و نظارت فرشتگان الهی می‌تواند از عوامل کنترل باشد.

ج) نظریه وجود موجودات زنده در آسمان‌ها

این نظریه از برخی آیات قرآن مانند آیه ۲۹ شوری قابل استفاده است که می‌فرماید:

۱. اعراف / ۲۰۱.

۲. نازعات / ۴۱ - ۴۰.

۳. ق / ۱۸.

بنده و فرمان‌بردار خدا و جهان در خدمت انسان فرض شود، آنگاه اقتصاد با جهت‌گیری خدمت به انسان در راستای نزدیکی به خدا شکل می‌گیرد. بر این پایه، دیگر هدف اقتصاد، ثروت‌آوری محض نیست، بلکه ثروتی مطلوب است که در راستای خداپرستی و عدالت باشد. با این نگاه، مسئولان اقتصادی و برنامه‌ریزان اجازه ندارند که برای به‌دست آوردن رشد اقتصادی بیشتر هرگونه ظلم و بی‌عدالتی را روا دارند و کارگزاران اقتصادی اجازه ندارند که از هر راه غیر مشروعی مانند شراب‌سازی و ... سود به‌دست آورند. هنگامی که مبانی و اهداف اقتصاد براساس آموزه‌های قرآن سامان یافت، رفته‌رفته چهره اقتصاد تغییر می‌کند و مکتب و نظام اقتصادی جدیدی در فضای میان‌رشته‌ای قرآن و اقتصاد شکل می‌گیرد.

البته ممکن است علم اقتصاد، محاسبات، آمارها و ... تغییری نکند؛ زیرا این امور به‌عنوان ابزاری در خدمت مکتب و نظام اقتصادی است. گاهی قرآن افزون بر مبانی و اهداف، در گزاره‌های اقتصادی نیز دخالت می‌کند، به‌عنوان مثال ربا را حرام و معامله را حلال اعلام می‌کند.

وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا^۱

خدا معامله را حلال کرده و ربا را حرام نموده است.

این نقش‌آفرینی قرآن نیز برخاسته از همان مبانی و اهداف اقتصاد در قرآن است و در جهت‌دهی به اقتصاد کاملاً مؤثر است.

از آنجاکه علوم به‌ویژه علوم انسانی معاصر، در دل فرهنگ غرب رشد کرده است، مبانی و اهداف فرهنگ غرب مانند اومانیسم و سکولاریسم در علوم انسانی معاصر جای گرفته است.

علوم انسانی معاصر بر پایه انسان‌محوری و جدایی دین از دنیا تشکیل شده است و لذت‌گرایی و سودگرایی حداکثری از اهداف آن است. از این‌رو لازم است این‌گونه مبانی و اهداف تصحیح شود تا این علوم در مسیر صحیح قرار گیرد و انسان را بر پایه مصلحت، حکمت و دستورهای الهی به سعادت رهنمون شود.

یک. اشاره‌های علمی قرآن به آموزه‌های بهداشتی و پزشکی را در این آیات بررسی کنید:

۱. فراخوان به غذای پاک و حلال (بقره / ۱۶۸، ۱۷۲؛ مائده / ۵-۴)
۲. ممنوعیت غذاهای غیربهداشتی (اعراف / ۱۷۵)
۳. ممنوعیت اسراف در غذا (اعراف / ۳۱)
۴. ممنوعیت خوردن گوشت مردار (انعام / ۱۴۵؛ نحل / ۱۱۵؛ بقره / ۱۷۳؛ مائده / ۳)
۵. ممنوعیت خوردن گوشت خوک (همان‌ها)
۶. ممنوعیت خوردن خون (همان‌ها)
۷. بهداشت شخصی (مائده / ۱ و ۶)
۸. بهداشت جنسی

- ممنوعیت زنا (اسراء / ۳۲؛ فرقان / ۶۸؛ ممتحنه / ۱۲؛ نور / ۳-۲)
 - ممنوعیت هم‌جنس‌بازی (شعراء / ۱۶۵ و ۱۶۶؛ اعراف / ۸۰ و ۸۱؛ عنکبوت / ۲۸ و ۲۹؛ نمل / ۵۶-۵۴؛ هود / ۷۹-۷۷)
 - ممنوعیت خودارضایی و استمناء (مؤمنون / ۷-۵؛ معارج / ۳۱-۲۹)
 - ممنوعیت آمیزش با زنان به‌هنگام عادت ماهیانه (بقره / ۲۲۲)
 - ۹. نقش غسل در درمان بیماری‌های جسمی (نحل / ۶۹-۶۸)
 - ۱۰. نقش روزه در درمان بیماری‌ها (بقره / ۱۸۵-۱۸۳)
- در این زمینه تحقیقات تجربی فراوانی قابل بررسی است که به چند موضوع اشاره می‌شود:
- بررسی آثار روزه‌داری بر چربی‌های افراد؛
 - تأثیر روزه‌داری بر نمایه توده بدن و غلظت سرمی لیپیدهای خون؛
 - میزان تأثیر روزه بر فاکتورهای بیوشیمیایی خون؛
 - بررسی تأثیر روزه‌داری بر اندکس‌های خونی و وزن بیماران؛
 - تأثیر روزه بر قند؛
 - بررسی تأثیر روزه بر ایمنی؛
 - بررسی اثر روزه بر التیام و زخم اثنی‌عشر در ماه مبارک رمضان.^۱

۱. برای آگاهی از یکصد طرح تحقیقاتی، پایان‌نامه‌ها و مقالات در زمینه علوم پزشکی و دین بنگرید به:

فصلنامه پژوهش و حوزه، ش ۱۸-۱۷، ص ۲۱۸ به بعد.

دو. اشاره‌های علمی قرآن به زیست‌شناسی را در آیات زیر بررسی کنید:

۱. آب منشأ پیدایش حیات در زمین (انبیاء / ۳۰؛ نور / ۴۵)
۲. آیا ممکن است انسان موجود زنده‌ای را ایجاد کند؟ (حج / ۷۳؛ جاثیه / ۱۳)
۳. آفرینش انسان و نظریه تکامل (نور / ۴۵؛ انعام / ۲ و ۹۸؛ آل عمران / ۵۹)
- سه. اشاره‌های علمی قرآن به کیهان‌شناسی را در آیات زیر بررسی کنید:
۱. مراحل آفرینش جهان (فصلت / ۱۲-۹؛ نازعات / ۳۳-۲۷)
۲. موجودات زنده در آسمان (شوری / ۲۹)
۳. گسترش جهان (ذاریات / ۴۷)
۴. کروییت زمین (معارج / ۴۰؛ اعراف / ۱۳۷؛ صافات / ۵)
۵. پایان جهان و خاموش شدن خورشید و ستارگان (تکویر / ۲-۱؛ رعد / ۲؛ انفطار / ۲-۱)

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ذیل آیات مورد بحث.
۲. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ج ۱ و ۲، محمدعلی رضایی اصفهانی، رشت، کتاب مبین.
۳. اشارات اعجاز آمیز قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی، قم، معارف.
۴. درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی، تهران، اُسوه.
۵. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، پاک‌نژاد، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
۶. طب در قرآن، دیاب و قرقوز، ترجمه علی چراغی، تهران، حفظی.
۷. فلسفه احکام، احمد اهتمام، اصفهان، چاپخانه اسلام.
۸. مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، موریس بوکای، ترجمه ذبیح‌الله دبیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. روزه درمان بیماری‌های روح و جسم، حسین موسوی راد لاهیجی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. زنده جاوید و اعجاز جاویدان، محمدعلی سادات، تبریز، فلق.
۱۱. اسلام و هیئت، هبه‌الدین شهرستانی، نجف، مطبعة الغری.
۱۲. اعجاز قرآن، سید محمد حسین طباطبائی، قم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
۱۳. قرآن و علوم طبیعت، مهدی گلشنی، تهران، مطهر.
۱۴. تکامل در قرآن، علی مشکینی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ.

و از نشانه‌های اوست، آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها منتشر ساخته است.

هرچند برخی نشانه‌های کیهان‌شناختی برای وجود موجودات زنده و با شعور در کرات دوردست ادعا شده است، اما دانشمندان کیهان‌شناخت هنوز نظریه قطعی در این زمینه ابراز نکرده‌اند و چیزی ثابت نشده است؛ این مطلب را می‌توان به‌عنوان یکی از نظریه‌های علمی قرآنی، مبنای تحقیقات تجربی کیهان‌شناختی وسیع قرار داد.^۱

پنج. جهت‌دهی علوم انسانی براساس قرآن

از تأثیرهای قرآن در علوم به‌ویژه علوم انسانی آن است که اهداف و مبانی جدیدی برای آنها تعریف می‌کند که در اثر آن، چهره علم تغییر می‌کند. به‌عنوان نمونه، می‌توان به «تأثیر قرآن در مبانی اهداف اقتصادی» اشاره کرد:

قرآن در هدف‌گذاری اقتصادی، چرخش اموال بین همه مردم و انباشت نشدن ثروت در قطب ثروتمند جامعه را مطرح می‌سازد.

كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ...^۲

تا [ثروت‌ها] در میان توانگران شما [دست‌به‌دست] نگردد و ...

اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى.^۳

عدالت کنید! که آن به خود نگه‌داری نزدیک‌تر است.

لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.^۴

تا مردم به دادگری برخیزند.

در مبانی اقتصادی، نگاه خاص قرآن نسبت به خدا، جهان و انسان مطرح می‌شود که در نظام اقتصادی اثرگذار است؛ مثلاً هنگامی که خدامحوری زیربنای اقتصاد باشد و انسان

۱. بنگرید به: تفاسیر قرآن ذیل آیه ۲۹ سوره شوری مانند: مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*؛ طنطاوی، *الجواهر*؛ خطیب، *قرآن و علم امروز*.

۲. حشر / ۷.

۳. مائده / ۸.

۴. حدید / ۲۵.

جهانی (WHO)، بهداشت روانی عبارت است از: حالت رفاه کامل جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی. از این رو سلامت، عدم بیماری نیست.^۱

دو. فشار روانی
فشار روانی یا استرس، نقطه مقابل بهداشت روانی است که برای آن تعریف‌های متعددی بیان شده:

۱. براون و کمپ بل (۱۹۴۴م): فشار روانی چیزی است که از خارج بر فرد تحمیل می‌شود و ناراحتی‌های جسمانی و روانی در پی دارد.^۲
۲. اضطراب یک حالت احساسی - هیجانی است که از ویژگی‌های برجسته آن ایجاد حالت بی‌قراری و دلواپسی است که با اتفاق‌های زمان و شرایط مکانی تناسب ندارد.^۳

الف) نشانه‌های فشار روانی
بخشی از آشکارترین بازتاب‌های فشار روانی در رفتار و احساسات از این قرار است:

۱. ایجاد اختلال در تفکر صحیح و عاقلانه؛
۲. خستگی و عدم انعطاف در نگرش و بینش؛
۳. پرخاشگری نابجا و تحریک‌پذیری؛
۴. انزوا و ترک وابستگان؛
۵. افراط در خوردن، کشیدن سیگار و نوشیدن مشروب؛
۶. گرایش به سرعت در حرکت، سخن و حتی تنفس؛
۷. ناتوانی در حفظ آرامش خود؛
۸. بی‌نظمی در رفتار؛
۹. گیج شدن و چند بار فکر کردن درباره عقاید خاص؛
۱۰. حالت تأثیر عاطفی مانند خشم یا نشاط ناگهانی، افسردگی یا فعالیت بیش از حد.^۴

۱. دیماتنو، روان‌شناسی سلامت، ص ۵.

۲. حسینی کوهساری، نگاهی قرآنی به فشار روانی، ص ۳۵-۳۶.

۳. جمعی از نویسندگان، اسلام و بهداشت روان، ج ۱، ص ۱۵۵.

۴. بنگرید به: شفر، فشار روانی، ص ۳۷-۴۳؛ کوپر، فشار روانی، ص ۱۶.

فصل ششم:

قرآن و بهداشت روان

اهداف فصل:

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل، راهکارهای قرآنی ناظر به تأمین بهداشت روانی در خصوص:

۱. بیماری‌های فکری و عقیدتی را بیان نمایند.
۲. بیماری‌های اجتماعی را تبیین نمایند.
۳. بیماری‌های اخلاقی را بازگو کنند.
۴. بیماری‌های روحی و روانی را توضیح دهند.

درآمد

«فشار روانی» را «بیماری تمدن جدید» نام نهاده‌اند، از این رو راهکارهای مقابله با آن و تأمین بهداشت روانی انسان معاصر اهمیت ویژه‌ای یافته؛ به گونه‌ای که برخی روان‌شناسان، عصر حاضر را عصر اضطراب نامیده‌اند؛^۱ اضطرابی که هسته مرکزی بسیاری از بیماری‌های روانی تلقی می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی

یک. بهداشت روانی

در مورد بهداشت روانی تعریف‌های متعددی بیان شده که بر پایه تعریف سازمان بهداشت

۱. جمعی از نویسندگان: مجموعه مقالات همایش نقش دین در بهداشت روان ص ۶۷. براساس آمار سازمان بهداشت جهانی، از نظر سطح ابتلا به بیماری‌های روانی، کشورهای انگلستان، فنلاند، اسکاتلند و ایرلند در رأس کشورهای جهان قرار دارند.

جهانی (WHO)، بهداشت روانی عبارت است از: حالت رفاه کامل جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی. از این رو سلامت، عدم بیماری نیست.^۱

دو. فشار روانی
فشار روانی یا استرس، نقطه مقابل بهداشت روانی است که برای آن تعریف‌های متعددی بیان شده:

۱. براون و کمپ بل (۱۹۴۴م): فشار روانی چیزی است که از خارج بر فرد تحمیل می‌شود و ناراحتی‌های جسمانی و روانی در پی دارد.^۲
۲. اضطراب یک حالت احساسی - هیجانی است که از ویژگی‌های برجسته آن ایجاد حالت بی‌قراری و دلواپسی است که با اتفاق‌های زمان و شرایط مکانی تناسب ندارد.^۳

الف) نشانه‌های فشار روانی
بخشی از آشکارترین بازتاب‌های فشار روانی در رفتار و احساسات از این قرار است:

۱. ایجاد اختلال در تفکر صحیح و عاقلانه؛
۲. خستگی و عدم انعطاف در نگرش و بینش؛
۳. پرخاشگری نابجا و تحریک‌پذیری؛
۴. انزوا و ترک وابستگان؛
۵. افراط در خوردن، کشیدن سیگار و نوشیدن مشروب؛
۶. گرایش به سرعت در حرکت، سخن و حتی تنفس؛
۷. ناتوانی در حفظ آرامش خود؛
۸. بی‌نظمی در رفتار؛
۹. گیج شدن و چند بار فکر کردن درباره عقاید خاص؛
۱۰. حالت تأثیر عاطفی مانند خشم یا نشاط ناگهانی، افسردگی یا فعالیت بیش از حد.^۴

۱. دیماتنو، روان‌شناسی سلامت، ص ۵.

۲. حسینی کوهساری، نگاهی قرآنی به فشار روانی، ص ۳۶-۳۵.

۳. جمعی از نویسندگان، اسلام و بهداشت روان، ج ۱، ص ۱۵۵.

۴. بنگرید به: شفر، فشار روانی، ص ۳۷-۴۳؛ کوپر، فشار روانی، ص ۱۶.

۱. احساس خلأ اخلاقی که ناشی از این عوامل است: یادآوری خاطرات تلخ (حافظه عاطفی و نفس لؤامه)، احساس گناه، حسادت و تهمت‌های ناروا؛
۲. احساس خلأ معنوی که عواملی چند باعث آن است: خلأ وجودی، احساس تنهایی و طردشدگی، نداشتن پشتیبان و تکیه‌گاه و همچنین خرافات و تصورات باطل؛
۳. باورهای اعتقادی و دینی [غلط و نامعتبر]؛^۱
۴. دودلی و تردید؛
۵. سیاست، شامل فشارهای روانی سیاست‌مداران (عطش قدرت، فشارکاری و...)، رابطه سلطه‌گر و سلطه‌پذیر (احساس نابرابری)، جنگ روانی (شایعه‌پراکنی و...) و بحران‌های سیاسی و اقتصادی؛
۶. محیط (آلودگی صوتی، آلودگی هوا، قوانین و مقررات انعطاف‌ناپذیر، مهاجرت)؛
۷. بحران‌های خانوادگی (طلاق، سوگ همسر، سوگ فرزند و مسائل اقتصادی خانواده)؛
۸. شخصیت، شامل تیپ A و B (افراد پرشتاب و کندشتاب)، شخصیت بدبین و همچنین وسواس و وسوسه؛
۹. نقش سازمانی (موقعیت شغلی، منزلت اجتماعی و پیشرفت حرفه‌ای)؛
۱۰. برهم خوردن تعادل حیاتی بدن، که این عوامل باعث آن می‌شود: خستگی، ناخوشی، استرس زایمان و بیماری مزمن.

۲. شفابخشی قرآن

از قرآن در آیات متعددی با عنوان «شفا» یاد شده؛ آن‌سان که گاه قرآن شفادهنده دل‌ها معرفی شده است.^۲ این در حالی است که قرآن در کنار شفا، مایه هدایت نیز دانسته شده است.^۳ واژه «شفا» در لغت به معنای نقطه آخر چیزی است که مشرف به نابودی یا نجات باشد. از این رو شفا یافتن بیمار به معنای عافیت یافتن و نجات از بیماری است. بر همین پایه،

۱. بنگرید به: حسینی کوهساری، *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۱۶۴-۹۸.

۲. یونس / ۵۷.

۳. فصلت / ۴۴.

مقصود از «شفای قرآن» نجات از انحطاط و سقوط مادی یا معنوی است که به وسیله هدایت انجام می پذیرد.^۱

شفا در اصطلاح، در مقابل بیماری ها، عیب ها و نقص ها به کار می رود. بنابراین نخستین کاری که قرآن برای انسان انجام می دهد، پاک سازی درون او از انواع بیماری های فکری، اخلاقی و اجتماعی است. سپس رحمت الهی شامل حالش می شود و فضایل انسانی و اخلاق الهی در وجود او جوانه می زند. آری، در آیه «مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»، شفا به «پاک سازی»، و رحمت به «بازسازی» انسان اشاره دارد.

وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.^۲
و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم، و[الی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید.

باران که در لطافت طبعش ملال نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

از امیرمؤمنان علیه السلام چنین حکایت شده است:

از قرآن برای بیماری های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری طلبید؛ چراکه در آن، درمان بزرگترین دردها است: درد کفر، نفاق، گمراهی و ضلالت.^۳

قرآن داروی شفابخشی است که بیم هیچ بیماری از آن نمی رود.^۴

قرآن کریم، قطره های زلال باران رحمت الهی است که بر همگان می بارد و همچون غذایی نیروبخش است که اگر یک دانشمند نیک سرشت از آن بخورد، برای تعلیم و تربیت و دانش افزایی نیرو می گیرد و اگر به یک ستمگر داده شود، برای بیدادگری بیشتر از آن سود می برد؛ درحالی که غذا یکسان است، اما تفاوت در افراد و زمینه های فکری و درونی آنهاست.^۵

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۹؛ مصطفوی، التحقيق، ج ۶، ص ۹۲-۹۱.

۲. اسراء / ۸۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۴. همان، خطبه ۱۹۸.

۵. یعنی مقتضی (نور قرآن) وجود دارد، ولی مانع از درون افراد است.

قرآن مایه هدایت کسانی است که در جستجوی حق هستند و با همین انگیزه به سراغ قرآن می آیند، نه افراد متعصب، لجوج و منفی نگر که هرگز از قرآن بهره ای نخواهند برد.^۱ گرچه قرآن مایه هدایت همه مردم است،^۲ اما کسانی از آن بهره می برند که خودنگهدار باشند و حق ستیزی نکنند. یا به سخن دیگر، از حداقل تقوا برخوردار باشند.^۳ البته اگر کسی بدان ایمان آورد و نیکوکار باشد،^۴ به مراحل عالی هدایت قرآن دست می یابد، اما در صورت ناپاکی و آلودگی، از دسترسی به حقایق قرآن محروم می ماند^۵ و بلکه به دلیل حق ستیزی، بر گمراهی و زیان کاری خود می افزاید.^۶

تاریخ، شاهی گویا بر شفاف بخشی قرآن: یکی از شواهد شفاف بخشی قرآن، مطالعات تاریخی است؛ بدین معنا که با مقایسه عرب جاهلی پیش از نزول قرآن، با تربیت شدگان مکتب قرآن و پیامبر اکرم (ص) می توان دریافت که پس از نزول وحی، تحولی عظیم رخ داده که شفاف بخشی قرآن در آن کاملاً جلوه گر است. آنها نه تنها با نسخه شفاف بخش قرآن، درمان یافتند، بلکه آن چنان نیرومند شدند که ابر قدرت های جبار جهان را نیز به زانو درآوردند. ۲۰۰ سال پس از تعالیم قرآن، جامعه ای متمدن به وجود آمد که در آن وحدت در تفکر و عمل فراگیر شد و از این سو تفرقه ها و غارتگری ها جای خود را به حاکمیت قانون داد. کسانی که به یکدیگر رحم نمی کردند و در رباخواری غرق شده بودند، به ایثار، انفاق و وام دادن روی آوردند؛ دختران محکوم زنده به گور و زنانی که سراسر زندگی شان چون زندگی بردگان بود، نجات یافتند و در ارث پدر و مادر خود شریک شدند و حتی در امور اجتماعی دخالت کردند.

مردم جزیره العرب - که تعداد انگشت شمارشان از سواد بهره ای داشتند - به علم و دانش روی آوردند؛ آن گونه که کتاب هایی فراوان نوشتند و تا قرن ها پیش از و محور علمی جهان شدند.

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۳۸ - ۲۳۷.

۲. بقره / ۱۸۵.

۳. بقره / ۲.

۴. اعراف / ۵۲ و ۲۰۳؛ لقمان / ۳.

۵. واقعه / ۷۹.

۶. اسراء / ۸۲.

برای نمونه، مسلمانان چنان در علوم پزشکی رشد کردند که تاریخ علم‌نگاران غرب نوشتند: یکی از پادشاهان اروپا (منطقه باستیل) هنگامی که بیمار شد، برای معالجه به نزد دشمنان خود (یعنی مسلمانان) به شهر قرطبه رفت.^۱

برخی نویسندگان، این تحول شگرف اجتماعی، اخلاقی و علمی مسلمانان را یکی از ابعاد اعجاز قرآن نامیده‌اند^۲ که دستاورد آن، تبدیل جامعه فقیر، جاهل و خرافی به جامعه‌ای متمدن، دانش‌دوست و مرفه بوده؛ کاری بس بزرگ در این مدت کوتاه جز با شفاعت و شفابخشی اعجاز‌آمیز قرآن ممکن نبوده است.

۳. راهکارهای قرآنی تأمین بهداشت روانی

قرآن کریم نسخه‌ای الهی است که بسیاری از دردها را معرفی نموده و راهکارهای درمان آنها را نیز مشخص کرده است.

قرآن کریم به دو طریق شفاعت جان‌های آدمیان است:

۱. گاه قرآن از بیماری‌های روحی، اخلاقی و اجتماعی جلوگیری کرده، بدین طریق بهداشت روانی انسان را تأمین می‌کند؛ به‌عنوان مثال برای سالم‌سازی محیط به «امر به معروف» سفارش می‌کند، یا با سفارش به «توکل» و «ذکر»، مانع از احساس تنهایی انسان می‌شود. این پیشگیری اولیه، از بروز فشارهای روانی جلوگیری می‌کند.
۲. گاهی قرآن به درمان بیماری‌ها می‌پردازد که این خود پیشگیری ثانویه است؛ یعنی هنگامی که جامعه‌ای گرفتار فساد و گناه شد، «نهی از منکر» را پیشنهاد، یا «توبه» را برای پاک‌سازی روح توصیه می‌کند. قرآن در پیشگیری درجه سوم، از عوارض زودرس یا دیررس بیماری می‌کاهد؛ بدین بیان که شخص گناهکار پس از توبه، به دامن اجتماع بازمی‌گردد. در قرآن کریم راهکارهای تأمین بهداشت روانی بسیاری آمده است که در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:^۳

۱. روسو تاریخ علوم، ص ۱۱۷.

۲. حکیم علوم القرآن، ص ۱۳۰-۱۲۹.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره این تقسیمات بنگرید به: حسینی کوهساری، نگاهی قرآنی به فشار روانی؛ حسینی اصول بهداشت روانی؛ جمعی از نویسندگان اسلام و بهداشت روان، ج ۱ و ۲.

یک. بیماری‌های فکری و عقیدتی و راهکارهای درمان آنها

امام علی علیه السلام کفر و گمراهی را بزرگترین دردهای بشری معرفی می‌کند؛^۱ چراکه سبب انحراف کلی در زندگی بشر شده، سرمایه عمر، تلاش و سعادت جاودانی انسان را به نابودی می‌کشاند. قرآن کریم در آیات متعددی با کفر و گمراهی به مبارزه برخاسته، آحاد مردم را به هدایت و توحید فرامی‌خواند که آن را هدف پیامبران الهی دانسته است.^۲

الف) توحید قرآنی عامل وحدت شخصیت و سلامت آن

قرآن کریم انسان را به توحید و وحدت معبود فراخوانده،^۳ از این سو او را از دوگانگی در شخصیت و دوچهرگی (نفاق) بازمی‌دارد^۴ تا وحدت روان و بهداشت روانی انسان تأمین گردد. برخی صاحب‌نظران در این باره می‌گویند:

پیژوهش‌ها در منابع و مجموعه آثار در سلامت روان نشان می‌دهد که اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسئله در شخصیت سالم، وحدت روان و تعهد مذهبی است. وحدت روان، با سیستم ارزشی که بتواند به حیات معنا و هدف بدهد، مرتبط است. در بین سیستم‌های ارزشی، مذهب بالاترین قابلیت برای ایجاد وحدت شخصیت را داراست. اساس و مبنای مذهب اسلام بروح‌دست و توحید می‌باشد. وحدت شخصیت و یگانگی روان انسان، مظهر و نماینده بارز توحید ذات مقدس خالق است.^۵

ب) نقش ایمان در بهداشت روانی

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ.^۶
کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان راست‌ایمنی و ایشان راه‌یافتگانند.

این آیه را از شاخص‌ترین آیات مربوط به آرامش روانی دانسته‌اند^۷ که در آن «امنیت،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. بنگرید به: اعراف / ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵؛ هود / ۵۰، ۶۱ و ۸۴؛ نحل / ۳۶.

۳. بقره / ۱۶۳؛ نساء / ۱۷۱؛ مائده / ۳؛ سوره توحید.

۴. بقره / ۲۰-۸؛ سوره منافقون.

۵. جمعی از نویسندگان، «نقش مذهب در سلامت روان»، نقش دین در بهداشت روان، ص ۶۳.

۶. انعام / ۸۲.

۷. حسینی کوهساری، نگاهی قرآنی به فشار روانی، ص ۱۸۳.

آرامش، بهداشت روانی و هدایت» از آثار ایمان تلقی شده است. آری، هنگامی که ترس شدید بر جان انسان پنجه می‌افکند و او خود را تنها احساس می‌کند، تنها عاملی که می‌تواند با این احساس مقابله کند، ایمان به خداست.

ج) ممنوعیت ناامیدی و تأثیر آن در کاهش افسردگی

...وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.^۱
از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.

در این آیه ناامیدی، کاری کفرآمیز تلقی شده است. از این رو «یأس از رحمت الهی» از گناهان کبیره به‌شمار می‌آید. در واقع قرآن می‌خواهد مسلمانان به رحمت الهی امیدوار باشند و به دام افسردگی و یأس نیافتند.

مسلمانان، جهان را بن بست مشکلات نمی‌بینند و در سخت‌ترین حالات بر خدا تکیه می‌کنند و به رحمت او امیدوارند، از این رو با آرامش زندگی می‌کنند و در برابر مشکلات تاب‌آوری می‌کند.

نتایج [یک آزمون] نشان داد بیمارانی که باورهای مذهبی قوی‌تر داشتند و اعمال مذهبی را انجام می‌دادند، نسبت به گروه دیگر کمتر افسردگی داشتند. همچنین دانستن خداوند به‌عنوان منشأ قدرت و آرامش و انجام فرایض دینی، به‌صورت معناداری با درجه پایین افسردگی در هنگام ترخیص از بیمارستان ارتباط داشته است.^۲

د) تأثیر هدفمندی آفرینش و معناداری زندگی در بهداشت روانی

انسان در زندگی به هدف و معنا نیازمند است. انسان بی‌هدفی که زندگی را نیز بی‌معنا می‌داند، تاب تحمل مشکلات روحی و جسمی را ندارد، از این رو، به سرعت از پای درمی‌آید و گاه به بن بست می‌رسد و به خودکشی اقدام می‌کند، اما انسانی که در پرتو آموزه‌های وحی الهی پرورش یافته، جهان آفرینش را عبث و بیهوده و بی‌هدف نمی‌داند:

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ.^۳

[ما] آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریدیم.

۱. یوسف / ۸۷.

۲. فصلنامه اندیشه و رفتار، ضمیمه ش ۱۰-۹، ص ۴۱.

۳. احقاف / ۳؛ نیز بنگرید به: انبیاء / ۱۶-۱۷؛ دخان / ۳۸-۳۹؛ ص / ۲۷.

از آنجاکه زندگی انسان بی هدف و بی معنا نیست^۱ و ازسویی جهان مبدأ و منتها و هدفی دارد^۲ و آن خداوند بزرگ است، در راه او باید کوشید تا به ملاقاتش رسید،^۳ اگرچه در این راه مرارت‌های بسیاری باشد.

گاه از معناجویی و معناداری زندگی انسان و هدفمندی آن با عنوان «حس انسجام» یاد می‌شود. حس انسجام، نظریه‌ای وجودی است که آنتونوفسکی^۴ آن را در سال ۱۹۸۷م مطرح کرد. نظریه او برخاسته از پژوهش‌های مربوط به بازماندگان اردوگاه‌های کار اجباری بود. این افراد با وجود تجارب وحشتناک فشارزا توانستند از نظر جسمی و روانی سالم بمانند.^۵ ویکتور فرانکل (۱۹۹۷ - ۱۹۰۵ م)^۶ نیز بررسی‌هایی در مورد اردوگاه‌های کار اجباری انجام داد و یافته‌های خود را براساس نقل قولی از نیچه^۷ (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴ م) فیلسوف آلمانی، چنین خلاصه کرد: «آن که «چرایی» دارد، می‌تواند «هر چگونه‌ای» را تحمل کند». فرانکل دریافت، کسانی که توانستند از آن اردوگاه‌ها نجات یابند، در یک هدف عمومی با هم سهیم بودند که به خاطر آن زندگی می‌کردند.^۸

آری، جهان بینی الهی چنین هدف و معنایی را برای پیروانش به ارمغان می‌آورد. انسان مؤمن که به خدا و تدبیر جهان ایمان دارد، حوادث را هدفمند و توجیه‌پذیر می‌یابد و بر خدا تکیه کرده، در برابر مشکلات مقاومت می‌کند. از همین رو، کمتر به فشار روانی و یأس دچار می‌شود. درواقع این امر بدین جهت است که بهداشت روانی او تأمین شده است.^۹

هـ) تأثیر اصل قضا و قدر (تصادفی نبودن حوادث) در آرامش انسان

از منظر قرآن، امور جهان تصادفی نیست، بلکه تحت نظارت خدا انجام می‌پذیرد.^{۱۰}

۱. مؤمنون / ۱۱۵.

۲. مؤمنون / ۱۱۵؛ آل عمران / ۱۰۹؛ بقره / ۱۵۶.

۳. انشقاق / ۶.

4. Antono Vsky.

۵. جمعی از نویسندگان، «تأثیر ایمان در بهداشت روانی»، نقش دین در بهداشت روان، ص ۳۷.

6. Viktor Frankl.

7. Niche.

۸. فرانکل، انسان در جستجوی معنا، ص ۴۵؛ پاول، فشار روانی و اضطراب، ص ۱۶۸-۱۷۶.

۹. بنگرید به: حسینی کوهساری، نگاهی قرآنی به فشار روانی، ص ۱۸۱-۱۷۹.

۱۰. کهف / ۲۴-۲۳؛ انعام / ۵۹.

فرد مسلمان با اینکه خود را مجبور و غیرمستول نمی‌داند، توحید افعالی را می‌پذیرد؛ بدین معنا که خدا را سرچشمه هر حرکت و تأثیر، و پرورش‌دهنده همه موجودات می‌داند. بر مبنای این بینش، همه نیکی‌ها و مصیبت‌ها بر پایه تقدیر الهی است و خداوند براساس حکمت و مصلحت کارها را سامان داده و خیر و خوبی انسان‌ها را می‌خواهد و مشکلات نیز برای امتحان و رشد آنهاست:

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ^۱

آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را [نیز] معلوم دارد.

بنابراین مؤمنان کارهای خود را به اراده و خواست خدا ارجاع می‌دهند^۲ و هرگاه برانجام کاری تصمیم گرفتند، بر خدا توکل کرده،^۳ از شکست هراسی به دل راه نمی‌دهند. اینان به قضا و قدر الهی راضی‌اند و اگر به مصیبتی گرفتار آیند، تحمل می‌کنند و می‌گویند: «ما از خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم».^۴

از این رو، اعتقاد به قضا و قدر الهی یکی از راهکارهای مقابله با فشار روانی است^۵ و در برابر، عدم درک فلسفه شدايد و مصائب، از مهم‌ترین عوامل بیماری‌های روانی به شمار می‌آید.^۶

و) تأثیر اعتقاد به معاد و نگاه مثبت به مرگ در بهداشت روانی

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۷

۱. عنکبوت / ۳-۲. نیز بنگرید به: بقره / ۱۵۵.

۲. کهف / ۲۳.

۳. آل عمران / ۱۵۹.

۴. بقره / ۱۵۶.

۵. حسینی کوهساری، *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۱۸۸.

۶. جمعی از نویسندگان، «تأثیر ایمان در بهداشت روانی»، *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۶۷.

۷. زمر / ۴۲.

خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است، [قبض می‌کند]؛ پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده، نگاه می‌دارد و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] باز پس می‌فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه‌هایی [از قدرت خدا] است.

قرآن کریم از مرگ با عنوان «تَوَفَّى»، یعنی گرفتن کامل جان انسان - توسط فرشتگان - یاد می‌کند؛^۱ بدین مفهوم که مرگ نابودی نیست، بلکه دروازه ورود انسان از یک جهان به جهان دیگر است. بر پایه این بینش، یاد مرگ برای مؤمنان - به عنوان مقصد زندگی دنیوی و آغاز زندگی اخروی - آسودگی خاطر و راحتی در برخورد با مشکلات دنیوی را در پی دارد؛ زیرا انسان‌های شایسته با مرگ به ملاقات خدا می‌رسند.^۲ از این رو، مؤمنان با خاطری آسوده و امید به پروردگار، به کارهای نیک روی می‌آورند^۳ و از مرگ نمی‌هراسند، بلکه می‌گویند:

هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ^۴

آیا جز یکی از دو نیکی [= پیروزی یا شهادت و رسیدن به ملاقات الهی و بهشت] در انتظار ماست.

آری، یکی از محوری‌ترین راهکارهای مقابله با فشار روانی، «ایجاد نگرش مثبت به مرگ» است.^۵ برخی نویسندگان در این باره می‌نویسند:

چند عامل نقش مهم‌تری [در بیماری‌های روانی] ایفا می‌کنند: ۱. مادی‌گرایی بی‌حدومرز؛ ۲. عدم درک فلسفه شدايد و مصائب؛ ۳. تصور مرگ و نیستی؛ ۴. عقده‌های روانی؛ ۵. اختلال در عزت نفس. اعتقاد به معاد آثار سوء این عوامل را خنثی نموده، نقشی اساسی در پیشگیری از بروز بیماری‌های روانی دارد.^۶

۱. زمر / ۴۲؛ سجده / ۱۱.

۲. بقره / ۲۲۳؛ انشقاق / ۶.

۳. کهف / ۱۱۰.

۴. توبه / ۵۲.

۵. حسینی کوهساری، *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۱۹۰.

۶. جمعی از نویسندگان، «تأثیر ایمان در بهداشت روانی»، *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۶۷.

این همه که مرده و پژمرده‌ای
زان بُود که ترک سرور کرده‌ای^۱

بنابراین توکل یکی از راهکارهای مقابله با فشارهای روانی دانسته شده است.^۲

ح) نگاه وظیفه‌مدارانه به جای نتیجه‌گرایی به امور

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا^۳

خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

یکی از عوامل فشار روانی هنگامی است که انسان نتواند وظیفه خود را انجام دهد. قرآن وظیفه انسان را به اندازه توانایی او می‌شمارد و بدین‌رو او را از این دغدغه و فشار روانی‌های می‌بخشد. از این‌رو، انسان مسلمان در برابر شکست‌ها هرگز مأیوس نمی‌شود.

دو. بیماری‌های اجتماعی و راهکارهای رفع آنها

جهل، تفرقه، ظلم، ستیزه‌جویی، خشونت و جنگ، فقر، فسادهای اجتماعی، خیانت، زن‌ستیزی، پیمان‌شکنی و ... از مهم‌ترین بیماری‌های اجتماعی بشر در طول تاریخ بوده است. قرآن کریم برای این بیماری‌ها راهکارهای مناسب معرفی کرده و بدانها پرداخته است: قرآن کریم به روابط اجتماعی سالم انسان‌ها توجه کرده و سفارش‌هایی در این زمینه دارد که زمینه‌ساز روابط بهتر مسلمانان و پیوندهای عاطفی و حمایتی در اجتماع است؛ آن‌سان که فشارهای روانی مردم را می‌کاهد و بهداشت روانی آنان را تقویت یا تأمین می‌کند. در ادامه به برخی از آنها پرداخته می‌شود.

الف) راهکار رفع جهل

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ^۴

تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گرداند.

۱. مولانا، مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

۲. حسینی کوهساری، نگاهی قرآنی به فشار روانی، ص ۱۸۹.

۳. بقره / ۲۸۶.

۴. مجادله / ۱۱.

جهل و ناآگاهی نوعی نقصان فردی است که جامعه را زبون و بیمار کرده، زمینه تسلط خرافات، استثمار و استثمار را فراهم می‌سازد. قرآن کریم با دعوت به علم عملاً با این بیماری فردی و اجتماعی مبارزه کرده است. همان‌طور که در فصل پنجم (قرآن و علوم) گذشت، تشویق قرآن به دانش‌افزایی موجب شد که جامعه عرب جاهلی - که کمتر از بیست نفر باسواد داشت - در کمتر از دو قرن به جامعه‌ای متمدن تبدیل شود؛ جامعه‌ای که گوی سبقت را از ملت‌های دیگر ربود.

ب) عدالت محوری راهکار رفع ظلم

اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى

عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است.

ستم‌کاری به خویشتن و دیگران نوعی بیماری است. قرآن کریم انسان‌ها را به دادگستری فرامی‌خواند^۱ و عدالت را به تقوا نزدیک‌تر دانسته، به کرات ستمکاران را سرزنش و تهدید می‌کند^۲ و راه توبه را به سوی آنان می‌گشاید.^۳ قرآن همچنین مردم را از تمایل به ستمکاران و تکیه بر آنان برحذر می‌دارد.^۴

در اسلام عدالت شرط گواهی دادن، داوری کردن، امامت جماعت، رهبری امت و موارد دیگر است^۵ تا افراد جامعه اسلامی به سوی عدالت‌ورزی حرکت کنند و از ستمکاری فاصله گیرند. تا جامعه‌ای سالم و عدالت‌محور داشته باشند و از سویی بهداشت روانی آنها در اجتماع نیز تأمین گردد.

ج) تعدیل ثروت راهکار رفع فقر

فقر یکی از عوامل فشار اقتصادی و روانی بر مردم و زمینه‌ساز فساد اجتماعی و فردی است. قرآن کریم راه‌های مختلفی را برشمرده که موجب زدودن فقر است: وضع خمس، زکات

۱. مائده / ۸.

۲. مائده / ۸؛ نساء / ۱۳۵؛ انعام / ۱۵۲؛ نحل / ۹۰.

۳. آل عمران / ۵۷، ۱۴۰، ۱۵۱ و ۱۹۲؛ نساء / ۱۶۸؛ انفال / ۲۵.

۴. نساء / ۶۴.

۵. یونس / ۱۱۳.

۶. بقره / ۱۲۴؛ طلاق / ۲؛ نساء / ۳.

و...^۱ توزیع عادلانه اموال عمومی (انفال و...)،^۲ تشویق به بخشش و نیکوکاری،^۳ ممنوعیت رشوه خواری^۴ و رباخواری.^۵

د) حمایت اقتصادی از اقشار آسیب پذیر اجتماع راهکار جبران کمبودها

قرآن کریم در این باره به اتفاق، خمس و زکات سفارش کرده است^۶ که در بیشتر موارد مصرف آن اقشار آسیب پذیر جامعه هستند. درواقع حمایت از آنان موجب کاهش فشار اقتصادی و روانی بر آنان و در نهایت کاهش بزهکاری در جامعه می شود.

۱. حمایت از یتیمان

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ^۷

و اما یتیم را میازار.

قرآن کریم به کرات درباره حمایت از یتیمان سفارش نموده و مردم را از خوردن مال یتیمان بازداشته است.^۸ حمایت از کودکان یتیم بی سرپرست موجب کاهش اضطراب آنان و تأمین زندگی آینده و در نتیجه سبب کاهش انحراف و بزهکاری در جامعه می شود.

۲. حمایت از نیازمندان با پرداخت ها

این امر از طریق خمس، زکات و تشویق به انفاق و ایثار انجام می شود.^۹

ه) امانت داری و رعایت عهد و راهکار رفع خیانت

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا^{۱۰}

و به پیمان [خود] وفا کنید؛ زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.

۱. بقره / ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰؛ انفال / ۴۱.

۲. انفال / ۱.

۳. بقره / ۲۶۲؛ فرقان / ۶۴؛ حدید / ۷.

۴. بقره / ۱۸۸.

۵. بقره / ۲۷۵ و ۲۷۸؛ آل عمران / ۱۳۰.

۶. بقره / ۱۷۷، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳ و ۲۷۴؛ انفال / ۴۱.

۷. ضحی / ۹. نیز بنگرید به: بقره / ۲۱۵ و ۲۲۰؛ نساء / ۶ و ۱۲۷؛ انعام / ۱۵۲.

۸. نساء / ۱۰.

۹. انفال / ۴۱؛ توبه / ۱۰۳؛ بقره / ۲۱۵ و ۲۴۵؛ اسراء / ۲۹؛ آل عمران / ۹۲؛ مریم / ۷۶.

۱۰. اسراء / ۳۴. نیز بنگرید به: مؤمنون / ۸.

خیانت در امانت و پیمان شکنی نوعی بیماری اجتماعی است که موجب بی اعتمادی مردم نسبت به یکدیگر می گردد. از همین رو، قرآن مردم را به امانت داری و رعایت عهد و پیمان فراخوانده است تا اعتماد عمومی به وجود آید و سلامت مردم در روابط اجتماعی نیز تأمین گردد.

و) دعوت به وحدت راهکار دفع تفرقه

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا^۱.

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

اگر اختلافات اجتماعی از حد طبیعی فراتر رود، موجب تفرقه و پراکندگی جامعه می شود که نوعی بیماری اجتماعی است. قرآن کریم ضمن برحذر داشتن از تفرقه، کشمکش های اجتماعی را سبب سستی جامعه می داند:

وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا^۲.

و با هم نزاع مکنید که سست شوید^۳.

قرآن همچنین همگان را به وحدت فراخوانده^۴ تا جامعه اسلامی به سامان رسد و از عوارض این بیماری مصون بماند.

ز) صلح گرایی برای جلوگیری از جنگ

إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا^۵....

اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای.

وَالصُّلْحُ خَيْرٌ^۶.

و صلح بهتر است.

جنگ و ستیز یکی از بلاهای اجتماعی است که در طول تاریخ بشر را آزار داده است،

۱. آل عمران / ۱۰۳.

۲. انفال / ۴۶.

۳. آل عمران / ۱۰۳.

۴. انفال / ۶۱.

۵. نساء / ۱۲۸.

از این رو قرآن کریم انسان‌ها را به صلح فرامی‌خواند^۱ تا بشریت از این بلای اجتماعی مصون بماند. البته در موارد ضروری، دفاع از خود و جامعه جایز است و جهاد اسلامی نیز در همین راستا وضع شده است.

ح) امر به معروف و نهی از منکر برای سالم‌سازی محیط و مبارزه با فساد

وَلْيَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.^۲

و باید از میان شما، گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند.

فساد فردی و اجتماعی، بنای جامعه را سست و سپس آن را ویران می‌کند، اما قرآن کریم با دستورهای پیشگیرانه، از این بلای اجتماعی جلوگیری کرده است.^۳

نهی از منکر نوعی مبارزه با فساد است، چنان‌که قوانین جزایی اسلام نیز همین نقش را دارد. از این رو، امر به معروف نیز جامعه را در راستای اهداف عالی رشد می‌دهد و سلامت آن را تداوم می‌بخشد. آری، قرآن اعلام می‌کند که خداوند فساد را دوست ندارد^۴ و جزای فسادگران مرگ است^۵ تا بدین رو جامعه‌ای سالم و محیطی مساعد برای رشد و بالندگی شخصیت انسان فراهم گردد.

ط) دفاع از حقوق بانوان برای جلوگیری از ظلم به آنان

وَإِذَا الْمَوْعُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ.^۶

پرسند چو زن دخترک زنده به گور: به کدامین گناه کشته شده است؟

آزار بانوان و پایمال کردن حقوق آنان پیشینه‌ای طولانی در تاریخ دارد.^۷ در دوره جاهلی

۱. محمد / ۳۵؛ نساء / ۹۰ و ۱۲۸؛ حجرات / ۹.

۲. آل عمران / ۱۰۴.

۳. لقمان / ۱۷؛ آل عمران / ۱۱۴؛ توبه / ۷۱.

۴. بقره / ۲۰۵.

۵. مائده / ۳۳.

۶. تکویر / ۹-۸.

۷. بنگرید به: مطهری، نظام حقوق زن در اسلام؛ همو، مسئله حجاب.

نوعاً زنان از ارث محروم بودند، بلکه گاه زنان را به عنوان ارث نیز تقسیم^۱ و دختران را نیز زنده به گور می کردند.^۲ هنوز هم در جهان معاصر، آزار زنان و شکستن حریم آنها به گونه هایی دیگر ادامه دارد، اما قرآن کریم با وضع قوانین مختلف، از حقوق زنان دفاع کرد؛ بدین گونه که با زنده به گور کردن دختران مخالفت کرد و حق ارث برای آنان قرار داده، حق مهریه و هزینه زندگی آنان را به رسمیت شناخت.^۳

آری، قرآن با زن ستیزی مبارزه نمود و جایگاه، منزلت و کرامت زن مسلمان را رفعت بخشید.

ی) گسترش نظام حمایت خانواده در اجتماع از راه محبت به پدر و مادر و صله رحم

بخشی از سفارش های قرآن جنبه عاطفی دارد که توجه و کار بست آن تأثیر شگرفی در ازدیاد محبت و تحکیم پیوندهای اجتماعی و خانوادگی انسان ها دارد و نتیجه آن افزایش بهداشت روانی احاد افراد جامعه است.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا.^۴

و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند.

قرآن کریم در آیات متعددی درباره محبت به پدر و مادر و «صله رحم»^۵ سفارش کرده است. صله رحم و محبت به پدر و مادر به صورت های مختلفی همچون دید و بازدید، یاری رسانی و ... تبلور می یابد و باعث تقویت پیوندهای خانوادگی و اجتماعی مسلمانان شده، نظام حمایتی - عاطفی را در اجتماع شکل می دهد.

برخورد مثبت عاطفی و اجتماعی خویشاوندان، یکی از مؤثرترین عوامل در برخورد با رویدادها و موقعیت های فشارزای زندگی است. در این دنیای مالا مال از فشار روانی، اگر بدانیم کسانی از ما حمایت می کنند، بیشتر در مقابل فشارها مقاومت می کنیم و بدین رو بهداشت روانی ما تأمین می شود.

۱. بنگرید به: تفاسیر ذیل آیه ۲۲ سوره نساء.

۲. تکویر / ۸.

۳. نساء / ۷ و ۱۱؛ بقره / ۲۴۱ - ۲۲۶.

۴. عنکبوت / ۸.

۵. بقره / ۲۷؛ نساء / ۱.

لئونارد سایم^۱ در پژوهش خویش اهمیت حمایت اجتماعی را در سلامت روان تأیید کرد. او نتیجه گرفت افرادی که با دیگران ارتباط نزدیک ندارند، در مقایسه با کسانی که معاشرت بسیار دارند، دو تا سه برابر بیشتر می‌میرند.^۲

در برخی مقاله‌های علمی نیز آثار صله‌رحم در زندگی فردی و اجتماعی و سلامت روانی انسان مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله‌ها نشان داده شده که صله‌رحم در احساس ایمنی، همانندسازی، احساس ارزشمندی و کاهش اضطراب اجتماعی، مؤثر است.^۳

ی. ازدواج، زمینه‌ساز بهداشت روانی جامعه

افراد مجرد تحت تأثیر تحریک‌های جنسی گاه گرفتار فشارهای روانی و فسادهای اجتماعی می‌شوند. قرآن کریم با دعوت به ازدواج^۴ از این فشارها می‌کاهد و از انحرافات جنسی در اجتماع جلوگیری می‌کند و سلامت روانی اجتماع را تأمین می‌کند.

تذکر: ازدواج تأثیرات اخلاقی فردی نیز دارد که در مبحث بیماری‌های اخلاقی (شهوت‌پرستی و ...) بدان اشاره می‌شود.

سه. بیماری‌های اخلاقی و راهکارهای رفع آنها

بیماری‌های نفاق، تکبر، حسد، دنیاطلبی، ترس، شهوت‌پرستی، بهداشت روانی انسان را تهدید کرده و در طول تاریخ پیامدهایی منفی در زندگی بشر بر جای نهاده است. از این رو، قرآن کریم ضمن بیان انحراف‌های اخلاقی، راهکارهای برون‌رفت از آنها را نیز تبیین کرده است:

الف) اخلاص و رزی راهکار رفع نفاق اخلاقی

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ.^۵

بگو: من مأمورم که خدا را - در حالی که آیینم را برای او خالص گردانیده‌ام - بپرستم.

1. Leonard Sime.

۲. حسینی کوهساری، *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۲۱۱، ۲۲۵ و ۲۲۸.

۳. جمعی از نویسندگان، «نقش صله‌رحم در بهداشت روان»، *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۱۹.

۴. نور / ۳۲.

۵. زمر / ۱۱. نیز بنگرید به: زمر / ۲ و ۱۴؛ بقره / ۱۳۹.

نفاق، یعنی دو چهره بودن و دو شخصیت از خود نشان دادن که نوعی بیماری روانی است. قرآن کریم منافقان را سرزنش کرده،^۱ ضمن سفارش به اخلاص، افراد مخلص را نیز ستوده است. درواقع در سایه اخلاص، سلامت و بهداشت روانی انسان تأمین می شود.

ب) شجاعت ورزی راهکار غلبه بر ترس

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ
وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ.^۲

و در برابر آنان آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو [و نفرات و ساز و برگ جنگی] و اسبان ورزیده [برای جنگ] آماده کنید تا به وسیله آنها دشمن خدا و دشمن خودتان و دشمنانی غیر ایشان را که نمی شناسید، ولی خدا آنان را می شناسد بترسانید.

ترس بی مورد نوعی بیماری روانی است. از این روی، قرآن کریم مردم را دعوت می کند که از مردم نهراسند،^۳ بلکه با فراهم آوردن امکانات، دشمنان خدا را به هراس افکنند.

ج) سفارش به صبر و بالا رفتن سطح مقاومت در مقابل عوامل استرس زا

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ.^۴

از شکیبایی و نماز یاری جویید.

قرآن کریم بارها انسان ها را به شکیبایی فراخوانده^۵ و از سویی الگوهای صبر همچون حضرت یعقوب علیه السلام، حضرت ایوب علیه السلام و... را معرفی کرده است.^۶ قرآن به صابران مژده می دهد که در هنگام سختی ها به یاد خدا باشند و آیه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)^۷ را بر زبان جاری سازند.

۱. بقره / ۲۰ - ۸؛ سوره منافقون.

۲. انفال / ۶۰.

۳. احزاب / ۳۴؛ مائده / ۴۴.

۴. بقره / ۴۵.

۵. بقره / ۴۵ و ۱۴۳؛ آل عمران / ۱۸۶.

۶. انعام / ۳۶؛ یوسف / ۸۳ - ۱۸؛ ص / ۴۴؛ انبیاء / ۷۶، ۸۵ و ۹۱.

۷. بقره / ۱۵۶.

این سفارش‌ها و نویدهای قرآنی موجب می‌شود که انسان در حوادث زندگی، خود را تنها احساس نکند. اگر انسان در برابر عوامل استرس‌زا و تضادهای اجتماعی صبور و مقاوم نباشد، مشکلاتش پیچیده‌تر می‌گردد و چه بسا مسئله‌ای کوچک به معضلی بزرگ تبدیل شود. بنابراین اگر انسان در برابر مشکلات عجولانه برخورد نکند، فشار روانی‌اش کاهش می‌یابد.^۱

د) فروتنی راهکار رفع تکبر

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ
* وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ^۲

و از مردم [به نخوت] رُخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازه‌ها بانگ خران است.

تکبر بی‌جا، نوعی بیماری اخلاقی و روانی است که قرآن آن را سرزنش کرده^۳ و در مقابل، مردم را به فروتنی خوانده است^۴ تا بهداشت اخلاقی و روانی آنان تحقق یابد.

ه) انفاق و ایثار راهکار رفع دنیاپرستی

بهره‌مندی از دنیا و مواهب الهی نیکوست، اما دل بستگی به دنیا و آن را هدف نهایی خود قرار دادن، زیبنده نیست. از این رو، قرآن کریم دل بستگی انسان را به دنیا می‌کاهد و او را به ایثار و انفاق تشویق می‌کند.^۵ در حقیقت مادی‌گری بی‌حد و مرز از عوامل بیماری‌های روانی است.^۶

و) ازدواج عامل آرامش و مهرورزی و راهکار رفع شهوت پرستی

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً

۱. حسینی کوهساری، *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۲۲۳-۲۲۲.

۲. لقمان / ۱۹-۱۸.

۳. احقاف / ۲۰؛ غافر / ۶۰؛ اعراف / ۳۶ و ۱۳۳؛ ابراهیم / ۲۱.

۴. حدید / ۱۶.

۵. بقره / ۲۰۰؛ آل عمران / ۱۴ و ۱۸۵؛ نساء / ۷۷، ۹۴ و ۱۳۴؛ انعام / ۳۲.

۶. جمعی از نویسندگان، «تأثیر ایمان در بهداشت روانی»، *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۶۷.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۱
بی همسران خود و غلامان و کنیزان درستکاران را همسر دهید، اگر تنگ دستند،
خداوند آنان را از فضل خویش بی نیاز خواهد کرد و خداگشایشگر دانا است.

ازدواج امری نیکوست و موجب آرامش همسران و زمینه ساز دوستی و مهرورزی می شود،
اما انحراف های جنسی و شهوت پرستی آن چنان مذموم است که روح و جسم انسان را
تخریب می کند. از همین رو، قرآن کریم انسان را به ازدواج و اعتدال در امور تشویق می کند.^۲
شایان ذکر است که قرآن کریم استفاده حلال، معقول و معتدل از دنیا و نعمت های آن^۳ و نیز
لذت بردن از همسر حلال را ممنوع نمی سازد،^۴ بلکه دل بستگی افراطی به این امور را ناپسند می شمرد.

ن) حسن ظن به مردم راهکار رفع فشار روانی

بدبینی نسبت به یکدیگر از جمله مواردی است که موجب فشار روانی می شود. از همین روی،
قرآن کریم «گمانه زنی بدبینانه» را سرزنش می کند و حتی برخی گمان های بد را گناه می شمارد:

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ^۵

پاره ای از گمان ها گناه است.

در حدیثی از امام علی علیه السلام چنین نقل شده: «حسن ظن مایه راحتی دل و سلامت دین است».^۶
این عمل موجب می شود که مردم در اجتماع احساس آرامش و امنیت کنند.

چهار. بیماری های روحی - روانی و راهکارهای قرآنی

برخی بیماری های انسان مربوط به روح یا روان اوست مثل: احساس ترس و اضطراب،
تنهایی، افسردگی گناه، احساس پشیمانی و ... که در عصر حاضر در جوامع بشری رشد
کرده است. قرآن کریم به این بیماری ها اشاره کرده و راهکارهای تأمین بهداشت روانی آنها
را متذکر شده است.

۱. روم / ۲۱.

۲. نور / ۳۲؛ نساء / ۳.

۳. بقره / ۲۰۱؛ اعراف / ۳۱.

۴. نور / ۳۲؛ نساء / ۳.

۵. حجرات / ۱۲.

۶. تمیمی آمدی، *نور الحکیم و درر الکلم*، ج ۲، ص ۶۵.

ارتباط با سرچشمه هستی و انجام اعمال مذهبی، تأمین‌کننده بهداشت روانی انسان است. قرآن کریم در آیات مختلفی به این مطلب اشاره کرده است. برخی پژوهش‌های تجربی روان‌شناختی نیز آن را تأیید نموده است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.^۱

همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

یاد و ذکر خدا، سبب اتصال انسان به خدا می‌شود. این ذکر گاه در الفاظ تبلور می‌یابد و گاه در دل، که البته یاد درونی و ذکر قلبی در مرتبه‌ای بالاتر قرار دارد. برخی صاحب‌نظران در مورد آیه مزبور می‌نویسند:

در این آیه شریفه دو ادعا وجود دارد: اول اینکه دل فقط به یاد خدا آرامش می‌یابد و دوم آنکه دل به هیچ چیز دیگر آرام نمی‌گیرد. ... دل آدمی به دنبال محبوبی است که زوال نداشته باشد و افول ننماید. لذا فردی که به هر محبوب غیر حقیقی دل می‌بندد، از ابتدا در اندیشه زوال اوست و نگران، و اما چون حق تعالی تنها محبوب بالاصالة و حقیقی است و جمیل علی‌الاطلاق، هنگامی که دل سر بر آستان او نهاد، دیگر اندوه زوال آن را نمی‌آزارد و لذا غم و اندوهی نخواهد داشت.^۲

ب) دعا زمینه‌ساز سلامت و آرامش انسان

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.^۳

و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.

۱. رعد / ۲۸.

۲. جمعی از نویسندگان، «باورهای دینی مطمئن‌ترین عامل آرامش روانی»، نقش دین در بهداشت روان

ص ۲۰۳.

۳. بقره / ۱۸۶.

قرآن کریم بارها از دعا سخن گفته و مردم را به دعا کردن تشویق نموده^۱ و از این سو، وعده پاسخ‌گویی و اجابت را نیز داده است. دعا به معنای خواندن خداوند و یاری جستن از قدرت بی‌کران اوست. به هنگام دعا نوعی رابطه عاطفی بین انسان و خدا برقرار می‌شود؛ به گونه‌ای که انسان می‌تواند دردهای ناگفتنی‌اش را با او در میان گذارد. در برخی پژوهش‌ها آشکار گردید که دعا به عنوان یکی از رفتارهای مذهبی با سلامت و تندرستی ارتباط دارد؛^۲ تاجایی که حتی در یک بررسی، طول عمر بیشتر افرادی که دعا می‌کنند، گزارش شده است.^۳

ج) نماز عامل پاکی و آرامش روح

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ^۴

و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد.

قرآن کریم بارها مسلمانان را به نماز فراخوانده^۵ و آن را مایه ذکر و دوری از گناهان می‌داند.^۶ در واقع انسان می‌تواند از نماز یاری بجوید.^۷ نماز نوعی دعای سامان‌یافته است که مسلمانان موظف‌اند روزی پنج بار آن را انجام دهند. در دین مبین اسلام، نماز - به عنوان عبادت برتر - عامل مؤثری است در نجات انسان از غوطه‌ور شدن در آلودگی‌ها، و منشأ مهمی است برای خودسازی فرد و جامعه. نمازی که با آگاهی، عشق، خشوع و اخلاص به جای آورده شود، موجب طهارت روح و قرب الهی می‌گردد. قرآن درباره تأثیر نماز در انسان می‌فرماید:

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا • إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا • وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا • إِلَّا الْمُصَلِّينَ • الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ^۸

۱. فرقان / ۷۷؛ مریم / ۴؛ ابراهیم / ۴۰.

۲. جمعی از نویسندگان، *اسلام و بهداشت روان*، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴. عنکبوت / ۴۵.

۵. بقره / ۱۱۰ و ۲۳۸؛ اسراء / ۷۸.

۶. طه / ۱۴.

۷. بقره / ۴۵ و ۱۵۳.

۸. معارج / ۱۹ - ۲۳.

به راستی که انسان سخت آزمند [و بی تاب] خلق شده است؛ چون صدمه‌ای به او
رسد، عجز و لایه کند و چون خیری به او رسد، بخل ورزد، غیر از نمازگزاران، همان
کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند.

امام علی علیه السلام نیز درباره آثار نماز چنین می‌فرماید:

نماز به همه وجود انسان آرامش می‌بخشد؛ چشم‌ها را خاشع و خاضع می‌گرداند؛
نفس سرکش را رام، دل‌ها را نرم، و تکبر و خودبزرگ‌بینی را محو می‌کند.^۱

د) قرائت قرآن و تأثیر آن در کاهش اضطراب

... فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ...^۲

هرچه از قرآن میسر می‌شود، بخوانید.

قرآن کریم مکرر مسلمانان را به خواندن قرآن فرامی‌خواند^۳ و از آنان می‌خواهد هنگامی
که دیگران قرآن می‌خوانند، سکوت کنند و به آن گوش دهند.^۴
از جمله راه‌های انس با قرآن و سخن گفتن با خدا، تلاوت قرآن است. قرآن آهنگی
دل‌نشین دارد و تلاوت آن بر جان آدمی می‌نشیند و به او آرامش می‌بخشد.

ه) روزه و تأثیرات روانی آن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ.^۵

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان‌گونه که بر کسانی که
پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزکاری کنید.

قرآن کریم انسان‌ها را به روزه‌داری فرامی‌خواند تا مردم خودنگهدار، پارسا و باتقوا شوند.^۶

در جایی دیگر نیز می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶.

۲. مزمل / ۲۰.

۳. نحل / ۹۸؛ اسراء / ۴۵.

۴. اعراف / ۲۰۴.

۵. بقره / ۱۸۳.

۶. بقره / ۱۸۵ - ۱۸۳ و ۱۸۷.

وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۱
و اگر بدانید، روزه گرفتن برای شما بهتر است.

روزه‌داری فواید جسمانی و روحی روانی دارد که در اینجا تنها به تأثیرات روانی آن در تأمین بهداشت روانی اشاره می‌شود: درآردن برخی تحقیقات^۲ (۱۹۹۲ م) دریک بررسی نشان داد که تعداد خودکشی در ماه رمضان در مقایسه با ماه‌های دیگر سال، کاهش در خور توجهی را نشان می‌دهد.^۳ در پژوهش دیگری که گروهی از پژوهشگران «تأثیر روزه‌داری بر وضعیت سلامت روانی» را مورد بررسی قرار دادند، ۲۰۰ نفر زن و مرد قبل و بعد از ماه مبارک رمضان با استفاده از پرسش‌نامه GHQ آزموده شدند که بر پایه داده‌ها، روزه‌داری به‌گونه‌ای معنادار باعث کاهش علائم اضطرابی، بهبود در عملکرد اجتماعی و کاهش افسردگی شده است.^۴

۲) توبه راهکار رفع فشار روانی گناه

قرآن کریم به «توبه» گناهکاران توجه ویژه کرده و از مؤمنان می‌خواهد که توبه کنند و به سوی خدا بازگردند تا رستگار شوند.^۵ نیز اعلام می‌کند که خدا توبه‌کاران را دوست دارد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ».^۶

در احادیث نیز آمده است که توبه‌کننده، همچون کسی است که تاکنون گناهی نکرده است.^۷ توبه که نخستین مرحله رسیدن به سلامت است، نوعی تخلیه هیجانی به‌شمار می‌رود. مقصود از تخلیه هیجانی آن است که انسان از راه‌های صحیح برون‌ریزی عاطفی (مانند توبه، دعا، نیایش، گریستن و زیارت) عقده‌گشایی کند تا بدین‌روی ضعف‌ها و کسالت‌هایش جبران، و بهداشت روانی‌اش تأمین گردد. هنگامی که انسان از گذشته خویش پشیمان شود و راه توبه را در پیش گیرد، اضطراب و فشار روانی‌اش کاهش می‌یابد و به آرامش می‌رسد.^۸

۱. بقره / ۱۸۴.

2. Darakeh.

۳. جمعی از نویسندگان، *اسلام و بهداشت روان*، ج ۱، ص ۲۴۴.

۴. همان، ص ۲۵۵ - ۲۴۱.

۵. نور / ۳۱.

۶. بقره / ۲۲۲.

۷. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۴۳۵.

۸. حسینی کوهساری، *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۲۱۶ - ۲۱۵.

پنج. قوانین بازدارنده تأمین بهداشت روانی

الف) قوانین کنترل‌کننده شهوت

شهوت یکی از نعمت‌های الهی نهاده شده در وجود انسان است؛ به گونه‌ای که استفاده معتدل و صحیح از آن سبب بقای نسل آدمی می‌شود، اما زیاده‌روی در آن، انسان را با عوارض سوء جسمانی و روانی مواجه می‌سازد.

قرآن کریم با نشان دادن راه صحیح استفاده از این نیرو، زنان و مردان را به ازدواج تشویق کرده،^۱ در همان حال راهکارهایی برای جلوگیری از انحراف‌های جنسی و سوءاستفاده از این نیرو، قرار داده است که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

۱. حجاب تأمین‌کننده امنیت و بهداشت روانی بانوان

قرآن به پیامبر ﷺ چنین می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يُعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.^۲

ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: «پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیک‌تر است و خدا آمرزنده مهربان است.

از این آیات چنین برمی‌آید که حجاب در زندگی انسان سه رهاورد مهم دارد:

۱. پاک‌کننده و رشدآور است؛

۲. نشانه افراد باعفاف و معرّف آنان به جامعه است؛

۳. از آزارهای افراد شهوت‌ران جلوگیری می‌کند. به سخن دیگر، حجاب برای بانوان

نوعی مصونیت اجتماعی به وجود می‌آورد که سبب امنیت و کاهش استرس بانوان می‌شود و موجب حفظ حریم آنان و تأمین بهداشت روانی و اجتماعی ایشان است.

هنگامی که بانوان با حجاب باشند، زمینه رشد مفاسد اجتماعی کمتر می‌شود و زن‌آزاری

در اجتماع کاهش می‌یابد. درواقع بدین وسیله خانم‌ها خاطری آسوده‌تر خواهند داشت.

۱. نور / ۳۲.

۲. احزاب / ۵۹.

۲. دوری از نگاه شهوت‌آمیز به جنس مخالف تأمین‌کننده بهداشت روانی افراد حجاب و دوری از نگاه شهوت‌آمیز راهکارهایی پیشگیرانه است که رعایت آن برای مردان و زنان ضروری و لازم است که ضوابط و مقدار آن به تناسب جنسیت آنان متفاوت است. قرآن کریم در برخی از آیات چنین دستور داده است:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ.^۱

به مردان با ایمان بگو: «دیدن فرو نهند و پاک‌دامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ زیرا خدا به آنچه می‌کنند، آگاه است».

از این آیه استفاده می‌شود که:

— ترک نگاه‌های شهوت‌آمیز به جنس مخالف (نامحرم) زمینه‌سازی پاکی فرد و جامعه است.

— ترک نگاه‌های شهوت‌آمیز زمینه‌ساز رشد معنوی و اخلاقی انسان است.

در احادیث نیز حکایت شده که «نگاه حرام تیری از تیرهای شیطان است».^۲

آری هنگامی که شخص نگاه خود را کنترل نکند، هوس‌ها در درون او شعله می‌کشد و زمینه‌ساز استرس‌ها و حتی انحراف‌ها و گاهی حرکت‌های خشونت‌آمیز می‌شود، اما هنگامی که انسان نگاه خویش را کنترل کند، زمینه این عوامل انحراف و ... مرتفع می‌شود و انسان با آرامش بیشتر زندگی می‌کند و بهداشت روانی او بهتر تأمین می‌شود.

ب) ایجاد موانع برای خودکشی در آموزه‌های دینی

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ.^۳

و خودتان را مکشید.

بر پایه آموزه‌های قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام خودکشی نه تنها جایز نیست،^۴ گناه کبیره‌ای است که انسان را به دوزخ می‌کشاند. این نوع نگرش و ایمان مذهبی به خدا و

۱. نور / ۳۰.

۲. صدوق، عقاب الاعمال، ص ۶۰۴.

۳. نساء / ۲۹.

۴. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۴.

آمارهای دقیق در همه جهان یک مطلب را به روشنی ثابت می‌کند که میان خودکشی و دوری از مذهب رابطه مستقیمی وجود دارد و کسانی که دست به خودکشی زده، سپس به نوعی نجات یافته‌اند، غالباً کسانی بوده‌اند که عقاید دینی آنها بسیار ضعیف بوده و از این جهت نتوانسته‌اند فشارهای شکننده را در پرتو ایمان به خدا تحمل کنند، از این جهت پیمان صبرشان لبریز شده و چاره را در نابودی خود اندیشیده‌اند؛ در حالی که انسان‌های بزرگ در سایه ایمان به خدا به آنچه که خدا مقرر نموده و صلاح انسان در آن است، در مقابل مشکلات گوه‌آسا ایستاده و خم به ابرو نمی‌آورند.^۱

برخی صاحب نظران در توضیح اینکه چرا افراد مذهبی کمتر خودکشی می‌کنند، دلایل مختلفی آورده‌اند که از آن جمله بالا بودن عزت نفس و داشتن مسئولیت اخلاقی است. همچنین اموری مانند خدا باوری، اعتقاد به لزوم مبارزه با وسوسه‌های شیطانی از جمله خودکشی، اعتقاد به عدالت ورزی خدا و معاد باوری را از دیگر عوامل این امر دانسته‌اند.^۲

پژوهش و اندیشه

۱. تأثیر «توسل» به پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را در کنترل و کاهش فشارهای روحی و تأمین بهداشت روانی مسلمانان تحلیل کنید.
۲. نقش «زیارت مکان‌ها و افراد مقدس» را در رهایی از فشارهای روانی بررسی کنید.
۳. تأثیر حجاب را در تأمین بهداشت روانی فردی و اجتماعی زنان و نیز نقش آن را در امنیت اجتماعی آنان به صورت میدانی و آماری بررسی کنید.
۴. نقش «امر به معروف و نهی از منکر» را در تأمین امنیت و بهداشت روانی - اجتماعی بررسی کنید.
۵. تأثیر دعوت قرآن به فطرت را در تأمین بهداشت روانی انسان بازکاوید.
۶. نقش حسن ظن به خدا را - که در احادیث اسلامی بر آن تاکید شده - در تأمین بهداشت روانی انسان بررسی کنید.

۱. جمعی از نویسندگان، «تأثیر ایمان در بهداشت روانی»، نقش دین در بهداشت روان، ص ۵۰.

۲. فصلنامه اندیشه و رفتار، ضمیمه شماره ۱۰ - ۹، ص ۳۹.

۷. نقش ممنوعیت سوءظن را در سلامت روانی فرد و جامعه تبیین کنید.
۸. تأثیر ممنوعیت غیبت را در کاهش فشار روانی و سلامت روانی فرد و اجتماع بررسی کنید.
۹. نقش ممنوعیت تهمت و ریشخند افراد را در سلامت روانی فرد و اجتماع بررسی کنید.
۱۰. تأثیر برادری مؤمنان را در بهداشت روانی مسلمانان تحلیل کنید.
۱۱. نقش محبت به والدین را در کاهش اضطراب و تأمین بهداشت روانی آنان به صورت آماری گزارش کنید.
۱۲. نقش عزاداری‌ها را در کاهش افسردگی و تأمین بهداشت روانی بررسی نمایید.
۱۳. تأثیر گریه در مراسم عاشورا و سوگواری‌ها را در عقده‌گشایی و تأمین بهداشت روانی مؤمنان بررسی کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. نگاهی قرآنی به فشار روانی، اسحاق حسینی کوهساری، تهران، کانون اندیشه جوان.
۲. استعانت از قرآن کریم در شفای جسمانی، علیرضا نیکبخت نصرآبادی، تهران، قبله.
۳. فصلنامه اندیشه و رفتار، ش ۹ و ۱۰؛ طب و تزکیه، ش ۲۹؛ پژوهش و حوزه؛ ش ۱۷ و ۱۸؛ فصلنامه دانشگاه اسلامی، ش ۴.
۴. فهرست مقالات، طرح‌ها و پایان‌نامه‌ها را در مورد بهداشت روانی در این منابع ببینید:
 - اسلام و بهداشت روان، ج ۱ و ۲، قم، دفتر نشر معارف.
 - اصول بهداشت روانی، سید ابوالقاسم حسینی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
 - فصلنامه پژوهش و حوزه، ش ۱۷ و ۱۸، ص ۲۱۸ به بعد.
 - قرآن و بهداشت روان، احمد صادقیان، قم، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.

حقوق انسان از منظر قرآن

اهداف فصل:

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

۱. حق حیات را از منظر قرآن بیان کنند.
۲. رابطه حق حیات انسان را با حکم قصاص نفس تبیین کنند.
۳. حق انتخاب عقیده را از دیدگاه قرآن بازگو کنند.
۴. رابطه آزادی عقیده را با پدیده ارتداد تشریح کنند.

درآمد

یکی از بنیادی‌ترین مباحث در زمینه حقوق، بررسی حقوق انسان است. بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ م. و تصویب اعلامیه حقوق بشر، جهانیان به شکلی ویژه به این موضوع توجه کردند. اعلامیه حقوق بشر مهم‌ترین دستاورد عصر مدرنیته است که دولت‌ها پس از سال‌ها ستیز و منازعات دینی و اجتماعی به آن تن دادند و امروزه جهانیان برای تصویب آن به خود می‌بالند.

اینک می‌خواهیم با بررسی شماری از آیات قرآن نشان دهیم که این کتاب آسمانی، ۱۵ سده پیش از تصویب لایحه حقوق بشر، به محورهای اساسی حقوق انسان توجه و رهنمون‌های لازم را درباره آن بیان کرده است.

«حق» در لغت به معنای ثبوت، درست، صواب و حقیقت^۱ و در اصطلاح به معنای استحقاق، مصونیت، امتیاز و قدرت آمده است. همچنین گفته‌اند «حق»، نفس قوانین و

۱. برای تفصیل بیشتر بنگرید به: ابن‌اثیر، *النهاية*، ج ۱، ص ۴۱۳؛ زبیدی، *تاج العروس*، ج ۱۳، ص ۸۰؛ ابن‌فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۲، ص ۱۵؛ فراهیدی، *کتاب العین*، ج ۷، ص ۴۳۱؛ صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغة*، ج ۹، ص ۱۸۱؛ راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۱۲۹.

مقررات اجتماعی و نظام حاکم بر رفتار فردی و اجتماعی شهروندان هر جامعه‌ای است و اجرای آن تضمین شده است.^۱

بخشی از آموزه‌های تابناک قرآن، مباحثی درباره حقوق انسان است. در این فصل دو

حق از حقوق انسان را بررسی می‌کنیم: ۱. حق حیات؛ ۲. حق انتخاب عقیده. باوجود چنین آموزه‌های مفصلی در کتاب آسمانی، مغرضان، شبهاتی را درباره آن مطرح کرده‌اند. به همین دلیل، در ذیل هر حق، مهم‌ترین این شبهات را بررسی می‌کنیم. علاوه بر این، در ذیل بررسی حق حیات، شبهه تنافی آن را با قانون قصاص نقد می‌کنیم. همچنین پس از توصیف حق آزادی عقیده، دو شبهه را واکاوی می‌کنیم: ۱. تنافی حق آزادی با حکم ارتداد؛ ۲. تنافی حق آزادی با جهاد ابتدایی.

۱. حق حیات انسان از منظر قرآن

نخستین و مهم‌ترین حقی که قرآن برای انسان قائل شده، حق حیات است. به محض بسته شدن نطفه انسان در رحم مادر، او دارای حق حیات می‌شود و تا زمانی که به صورت طبیعی چشم از جهان فرو بندد، این حق برایش محفوظ است. هیچ‌کس؛ اعم از خود او، پدر و مادر، اطرافیان یا افراد دیگر به هیچ وجه نمی‌توانند و مجاز نیستند که این حق را از او بستانند.

یک. نمونه‌هایی از موانع حق حیات انسان در آموزه‌های قرآنی

بر پایه مطالب پیشین، به استناد آموزه‌های دینی، انجام دادن برخی از امور ممنوع دانسته شده و برای آن مجازات‌های سنگین دنیوی و اخروی در نظر گرفته شده است. از جمله آنها می‌توان به سه مورد اشاره کرد: ۱. خودآزاری؛ ۲. قتل نفس؛ ۳. گمراه کردن دیگران. در ادامه، هریک از این موارد را توضیح می‌دهیم.

الف) خودآزاری

یکی از رفتارهای بسیار ناپسندی که در گذشته وجود داشته و در دوران حاضر نیز کم‌وبیش مشاهده می‌شود، خودآزاری است که گاه در قالب خودکشی پدیدار می‌شود که ممکن است به

۱. برای تفصیل بیشتر بنگرید به: حقیقت، *مبانی حقوق بشر*، ص ۱۳۵؛ لنگرودی، *ترمیم‌ولوژی حقوق*، ص ۲۳۰.

مرگ شخص منجر شود یا از آن نجات یابد. اقدام به خودکشی از عوامل مختلفی ریشه می‌گیرد؛ از جمله مشکلات اقتصادی، ناکامی‌های اجتماعی، روان‌پریشی‌ها، ناکامی در زمینه عشق مجازی. در بدو امر چنین به نظر می‌رسد که انسان مالک بدن و نفس خود است و می‌تواند هرطور که می‌خواهد با آن رفتار کند؛ اما بازخوانی متون دینی، به‌ویژه قرآن نشان می‌دهد که اسلام به شدت با خودکشی مخالفت کرده و برای آن مجازات سنگین اخروی پیش‌بینی کرده است. آیه ذیل صریح‌ترین آیه در این زمینه است:

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ غَدَوَانًا وظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا^۱

و خودتان را مکشید؛ زیرا خدا همواره با شما مهربان است. و هرکس از روی تجاوز و ستم چنین کند، به زودی وی را در آتشی درآوریم و این کار بر خدا آسان است.

از عبارت «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» دو نکته برمی‌آید:

۱. خودکشی با مهر الهی نسبت به بندگان مغایرت دارد. به بیان روشن‌تر، خداوند می‌فرماید که من با شما بندگان مهربان هستم و دوستتان دارم؛ پس چگونه راضی می‌شوم که دست به خودکشی بزنید؟ آیا پدری که با فرزند خود مشفق و مهربان است، اجازه می‌دهد که فرزندش به خود آسیب بزند؟
 ۲. چنان‌که اشاره شد، ریشه بیشتر خودکشی‌ها، احساس شکست و ناکامی است؛ اما برای کسی که معتقد است جهان، مدبری حکیم و مهربان دارد، چنین احساسی معنا ندارد. به همین دلیل، قرآن بارها از مردم خواسته است که به رحمت الهی امیدوار باشند و آنان را از یأس و ناامیدی برحذر داشته و آن را تا سرحد کفر انگاشته است.^۲
- عبارت «غَدَوَانًا وظُلْمًا» بدین معناست که خودکشی رفتاری متجاوزانه و ظالمانه است. دلیل اطلاق تجاوز بر خودکشی این است که در آن به مرزها و حریم‌های الهی؛ از جمله حق حیات تعدی می‌شود. همچنین دلیل اطلاق ظلم بر خودکشی، این است که شخص با این کار ستمی بزرگ بر خود روا می‌دارد.

۱. نساء / ۳۰-۲۹.

۲. علامه طباطبایی معتقد است که این آیه هر اقدامی را برای هلاکت نفس در بر می‌گیرد. (طباطبایی،

المیزان، ج ۴، ص ۲۲۰)

یکی از مواردی که رعایت آن بر اساس حق حیات لازم است، حرمت نفس و پرهیز از قتل نفس است. مراد از قتل نفس، به ناحق کشتن دیگران است که از محرمات قطعی تمام ادیان آسمانی است. در کتب آسمانی پیشین و قرآن بارها بر حرمت نفس و قبح قتل نفس تأکید شده است. قرآن پس از ذکر داستان قتل هابیل توسط برادرش قابیل، چنین آورده است:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا.^۱

از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس کسی را - جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هرکس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.

عبارت «كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» نشان می‌دهد که حرمت نفس و منع قتل نفس از آغاز آفرینش و درباره همه ادیان آسمانی پیشین جاری بوده است.^۲ عبارت «بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» بیانگر آن است که کشتن دیگران تنها در دو مورد مجاز است:

۱. برای قصاص و در برابر قتلی که انجام شده است؛

۲. زمانی که فساد در زمین محقق شود. در ادامه آیه از آن با عنوان «محاربه» یاد شده است و مواردی همچون سرقت مسلحانه را دربرمی‌گیرد.

عبارت «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» افزون بر آنکه شدت زشتی و قبح قتل نفس را نشان می‌دهد، بیانگر آن است که قتل نفس موجب می‌شود که مردم این گناه بزرگ را سبک و انجام دادن آن را آسان بینگارند.

یکی از مصادیق حرمت قتل نفس، حرمت سقط جنین است؛ به این معنا که هیچ‌کس حتی مادر حق سقط جنین ندارد. سقط جنین اگر پس از دمیدن روح باشد، قتل نفس تلقی می‌شود.^۳

۱. مائده / ۳۲.

۲. حرمت قتل نفس از مواردی است که در ده فرمان معروف کتاب مقدس بر آن تأکید شده است. (ر.ک: کتاب مقدس، سفر خروج، ۱۷ - ۲)

۳. بنابر روایات و آراء فقها، دیه سقط جنین، مادامی که روح در جنین دمیده نشده و مراحل شکل‌گیری بدن کامل نشده است، یک‌صد دینار است؛ اما پس از دمیده شدن روح در جنین، دیه کامل به آن تعلق می‌گیرد. (برای تفصیل بیشتر ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۴۲ «باب دیه الجنین»؛ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۹۱؛ عاملی، الروضة البهية، ج ۴، ص ۲۹۰)

حال آنکه در دوران مدرنیته و در پی آزادی‌ها و ولنگاری‌های جنسی، سقط جنین مباح و طبیعی است.

یکی دیگر از مصادیق حرمت قتل نفس، «به مرگی» است که برخی آن را مجاز شمرده‌اند. مراد از «به مرگی» مرگی است که شخص در پی بیماری‌ای صعب‌العلاج انتخاب می‌کند و از پزشک معالج خود می‌خواهد تا با تزریق داروی مرگ‌آور، موجب مرگ او شود. مدافعان «به مرگی» معتقدند با این روش، بیمار از طولانی شدن درمان خود رنج نمی‌برد و مجبور نیست تا زمان رسیدن مرگش، پیوسته با آلام و دردهای خود دست‌وپنجه نرم کند. درحالی‌که بر اساس آموزه‌های دینی، تا زمانی که مرگ طبیعی انسان فرانرسد، هیچ‌کس حق ندارد جانش را بگیرد، هرچند خود او براین کار اصرار ورزد.

ج) همراه کردن دیگران

از دیگر موارد که رعایت آن براساس حق حیات لازم است، حرمت اضرار معنوی به دیگران است. کسی حق ندارد موجب انحراف عقیدتی و اخلاقی دیگران شود؛ زیرا باعث مرگ روحی و معنوی آنان می‌شود. از نگاه متون دینی، جان و نفس، هویت اصلی و اساسی انسان است و حیات و مرگ آن به مراتب از حیات و مرگ ظاهری او مهم‌تر است. بر این اساس، قرآن از مشرکان به عنوان مردگان یاد کرده است؛ یعنی کسانی که درعین حیات ظاهری، از نظر روحی و باطنی مرده‌اند:

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ^۱

مردگان اند نه زندگان و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد.

در آیه شریفه «أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۲ از نگاه امام صادق علیه السلام، منحرف کردن کسی از مسیر هدایت به ضلالت و به بیان روشن‌تر، اضلال دیگران، مصداق قتل نفس و حتی بدترین آن و برابر با کشتن همه آدمیان است. در مقابل، هدایت دیگران نیز، به منزله زنده کردن آن شخص و بلکه همه آدمیان انگاشته شده است.^۳

۱. نحل / ۲۱.

۲. مائده / ۳۲.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۱۱.

بر همین اساس، اشاعه فحشاء میان مردم نیز زشت و ناپسند دانسته شده و برای آن عقوبت اخروی در نظر گرفته شده است:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۱

کسانی که دوست دارند که زشت کاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پُر درد خواهد بود، و خدا [است که] می داند و شما نمی دانید.

همچنین براساس روایات اهل بیت علیهم السلام انسان نمی تواند با آموختن دانشی، خواندن کتابی یا گوش دادن به سخنی، نفس و روان خود را در معرض مرگ و نابودی قرار دهد. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^۲ پس انسان باید به خوراک خود بنگرد» چنین فرمود:

عَلِمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ^۳

بنگردد که دانش خود را از چه کسی فرامی گیرد.

بنابر آنچه گفته شد، بر موارد دیگری نیز تأکید شده است؛ از جمله حرمت انتشار و عرضه کتب ضاله و مطالعه آنها، حرمت نگاه کردن به وسایل ارتباط جمعی؛ همچون تلویزیون و ماهواره اگر تصاویر نامناسب پخش می کنند، حرمت گوش دادن به موسیقی های حرام و بسیاری دیگر از رفتارهای مشابه.^۴

دو. رابطه حق حیات انسان با حکم قصاص نفس

قصاص نفس از آموزه های قطعی قرآن است. اگر کسی با آگاهی و اختیار، دیگری را به قتل برساند، باید به سزای عمل قبیح خود برسد؛ یعنی باید قصاص نفس و کشته شود؛ مگر

۱. نور / ۱۹.

۲. عبس / ۲۴.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۰. برای تفسیر این روایت بنگرید به: مازندرانی، *شرح اصول الکافی*، ج ۲، ص ۱۹۶.

۴. عموم فقها در بررسی کسب های حرام با عنوان «حفظ کتب ضاله» در این باره سخن گفته اند. رک: حلی، *تحریر الاحکام*، ج ۲، ص ۲۶۰؛ بحرانی، *الحدائق الناضرة*، ج ۱۸، ص ۱۴۶ - ۱۴۱؛ انصاری، *المکاسب*، ج ۱، ص ۲۳۸ - ۲۳۴.

بر همین اساس، اشاعه فحشاء میان مردم نیز زشت و ناپسند دانسته شده و برای آن عقوبت اخروی در نظر گرفته شده است:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۱

کسانی که دوست دارند که زشت کاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پُر درد خواهد بود، و خدا [ست که] می داند و شما نمی دانید.

همچنین براساس روایات اهل بیت علیهم السلام انسان نمی تواند با آموختن دانشی، خواندن کتابی یا گوش دادن به سخنی، نفس و روان خود را در معرض مرگ و نابودی قرار دهد. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^۲ پس انسان باید به خوراک خود بنگرد» چنین فرمود:

عَلِمَهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ^۳

بنگرد که دانش خود را از چه کسی فرامی گیرد.

بنابر آنچه گفته شد، بر موارد دیگری نیز تأکید شده است؛ از جمله حرمت انتشار و عرضه کتب ضاله و مطالعه آنها، حرمت نگاه کردن به وسایل ارتباط جمعی؛ همچون تلویزیون و ماهواره اگر تصاویر نامناسب پخش می کنند، حرمت گوش دادن به موسیقی های حرام و بسیاری دیگر از رفتارهای مشابه.^۴

دو. رابطه حق حیات انسان با حکم قصاص نفس

قصاص نفس از آموزه های قطعی قرآن است. اگر کسی با آگاهی و اختیار، دیگری را به قتل برساند، باید به سزای عمل قبیح خود برسد؛ یعنی باید قصاص نفس و کشته شود؛ مگر

۱. نور / ۱۹.

۲. عبس / ۲۴.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۰. برای تفسیر این روایت بنگرید به: مازندرانی، *شرح اصول الکافی*، ج ۲، ص ۱۹۶.

۴. عموم فقها در بررسی کسب های حرام با عنوان «حفظ کتب ضاله» در این باره سخن گفته اند. رک: حلی، *تحریر الاحکام*، ج ۲، ص ۲۶۰؛ بحرانی، *الحدائق الناضرة*، ج ۱۸، ص ۱۴۶ - ۱۴۱؛ انصاری، *المکاسب*، ج ۱، ص ۲۳۸ - ۲۳۴.

آنکه اولیای دم به جای قصاص، از او دیه درخواست کنند یا به طور کلی او را ببخشند. همچنین اسلام قصاص اعضا را نیز از موارد حق حیات خارج دانسته است؛ به این معنا که اگر کسی عضوی از اعضای بدن دیگری را از روی عمد و آگاهی قطع کند یا به آن آسیب زند، در صورتی که آن شخص به دریافت دیه تن ندهد و یا نبخشد، فرد مجرم باید قصاص و عضوی از بدنش در برابر آن قطع شود.^۱

برخی افراد گاه از روی جهل و گاه با غرض ورزی، پرسشی را به عنوان شبهه و نقدی بر آموزه های حقوقی قرآن مطرح کرده اند: آیا تشریع حکم قصاص؛ اعم از قصاص نفس یا قصاص عضو، مخالف حق حیات انسان نیست؟ آیا این حکم با حقوق انسان هماهنگ است و با اسلام به عنوان دینی محبت مدار سازگار است؟

برخی معاندان اسلام، با تمسک به این حکم، به اسلام و قرآن هجوم می آورند و مدعی می شوند که اسلام، دینی خشن و احکام آن مخالف با مهر و عطوفت است. برخی روشن فکران نیز، با پذیرش اصل شبهه، معتقدند که با توجه به نیازها و مقتضیات عصر، می توان از این حکم چشم پوشید و آن را کنار گذاشت.

قرآن خود به این پرسش و شبهه توجه و به نقش قصاص در بقای حیات انسانی تأکید کرده است. اگر قصاص از اساس تشریع نمی شد، هر جنایت کاری، به ویژه اگر از ثروت و مال برخوردار و پرداخت دیه برایش آسان بود، به خود جرأت می داد که خون بی گناهی را بر زمین بریزد یا دست و پای مردم را با قساوت قطع کند.

پیش بینی حکم قصاص نفس یا قصاص اعضا، راه جرم و جنایت را بر چنین گناهگاران می بندد. به همین دلیل، قرآن به شدت از قصاص دفاع کرده و آن را مایه «حیات» آدمیان دانسته است:

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۲

وای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است، باشد که به تقوا گرایید.

۱. آیه ذیل به صراحت ناظر به این حکم است: «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ». (مائده / ۴۵)

۲. بقره / ۱۷۹.

خداوند در این آیه، همه صاحبان اندیشه را، خارج از هر مکتب، مذهب و دینی، مخاطب قرار داده است؛ گویا از آغاز پیش‌بینی می‌کرد که ممکن است گاه غیردین‌داران قصاص را نقد کنند. به همین دلیل، همه جهانیان را مخاطب قرار داد و فرمود که قصاص مایه حیات و زندگانی است. مراد خداوند آن است که مردم حکمت قصاص را دریابند و بدانند که با اجرای درست آن، دیگر کسی به خود جرأت نمی‌دهد قتل نفس کند یا موجب نقص عضو دیگری شود و به این ترتیب، می‌توان مانع شیوع این آسیب اجتماعی شد.

اگر عضوی از بدن کسی بیمار و فاسد باشد، هر آن، ممکن است این بیماری و فساد به سایر اعضای بدنش نیز سرایت و آن را فاسد و بیمار کند. از نظر عقلی، بریدن و جدا کردن چنین عضوی درست و عین خدمت به سایر اعضا و زمینه‌ساز سلامت و ماندگاری انسان است. اجرای حکم قصاص درباره کسی که از روی عمد و با اختیار مرتکب جنایت بر نفس یا عضو می‌شود نیز، دقیقاً به همین شکل است.

شاید در نگاهی خردانگارانه، حکم قتل نفس قاتل یا قطع عضو کسی که چنین جنایتی مرتکب شده است، خشن به نظر برسد؛ اما وقتی با در نظر گرفتن مجموعه افراد اجتماع به آن توجه کنیم و ببینیم که اجرای آن، سلامت جامعه‌ای را تضمین می‌کند، آن را به صلاح جامعه خواهیم انگاشت؛ درست همان تعبیر حیات اجتماعی که قرآن آن را به کار برده است.

از سوی دیگر، هم‌دردی با قاتلی که باید قصاص شود، نباید ما را از این نکته غافل کند که او عامدانه، آگاهانه و از روی اختیار و با استفاده از ابزار قتل، جان انسان بی‌گناهی را گرفته و خانواده و همه کسانی را که به او تعلق خاطر دارند، سالیان متمادی داغدار و آزردۀ خاطر است. چه بسا، چنان‌که بارها شاهد بوده‌ایم، غم و غصه مرگ فرزند، موجب مرگ زودرس مادر یا پدری شده است. آیا چنین شخصی با چنین جنایت بزرگی، سزاوار بخشش است؟

۲. حق انتخاب عقیده انسان از منظر قرآن

یکی از حقوق انسان که همگان بر آن پای می‌فشارند و قرآن نیز پیش از هر حقوق دانی بر درستی آن تأکید کرده است، حق انتخاب عقیده است. هر انسانی باید پس از بررسی و مطالعه کافی و با علم و یقین به دین و عقیده‌ای باورمند شود. از سوی دیگر، نمی‌توان کسی را به اجبار به عقیده‌ای باورمند کرد. به همین دلیل، قرآن بارها از جایگاه عقل با

واژه‌هایی؛ همچون تعقل، تدبر و تفکر با ستایش فراوان یاد کرده و از مردم خواسته است که درباره موضوعات مختلف تفکر و تعمق کنند؛ از جمله درباره خداوند، نشانه‌های الهی در آفاق و انفس، اسرار متافیزیک، دلایل و براهینی که پیامبران آورده‌اند، آموزه‌های اخلاقی، تشریعات دینی، عظمت قرآن، آنچه می‌شنوند و جز آنها.

خداوند در ضمن آیات مختلف، بارها مردمی را که عقل خود را به کار نمی‌بندند، نکوهش کرده و آنان را همانند چهارپایان و بلکه گمراه‌تر از آنها معرفی کرده است.^۱ قرآن افزون بر نگاه ستایش‌آمیز به عقل، بارها در عرصه‌های مختلف از عقل و براهین عقلی بهره گرفته و همواره از مخالفان و معاندان خواسته است که براهین خود را بیان کنند.

چنان که گفته شد، هر باوری باید مستند بر علم و یقین باشد. قرآن نیز با تکیه بر همین اصل، ادعای مشرکان مبنی بر چندخدایی،^۲ ادعای مسیحیان مبنی بر کشته شدن عیسی علیه السلام و به صلیب کشیده شدن او،^۳ ادعای مسیحیان مبنی بر فرزند داشتن خدا^۴ و نیز ادعای مشرکان مبنی بر دخترانگاشتن فرشتگان را،^۵ به دلیل اینکه متکی و مستند بر علم نیست، نقد و آن را انکار کرده است.

خداوند ضمن آیاتی در قرآن بر پذیرش برترین دیدگاه تأکید می‌کند. این آیات شواهدی هستند که نشان می‌دهند قرآن در پذیرش هر باوری بر آزاداندیشی و عقل‌گرایی تأکید ویژه می‌کند. آیه ذیل یکی از صریح‌ترین این آیه‌هاست:

فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ.^۶

پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینان‌اند که خدایشان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان.

قرآن با احترام به اصل آزادی تفکر و عقیده، به مسلمانان توصیه می‌کند که اگر در گرماگرم

۱. اعراف / ۱۷۹.

۲. احقاف / ۴.

۳. نساء / ۱۵۷.

۴. کهف / ۵-۴؛ یونس / ۶۸.

۵. زخرف / ۱۹.

۶. زمر / ۱۸-۱۷.

جنگ، یکی از مشرکان اعلام کند که می‌خواهد سخن اسلام و قرآن را بشنود، جنگ را موقتاً رها کنند و به او فرصت شنیدن دهند؛ البته در صورتی که توطئه و نیرنگی در بین نباشد:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ^۱

و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به مکان امنش برسان، چرا که آنان قومی نادان‌اند.

از شگفتی‌های این آیه آن است که خداوند نمی‌فرماید چنین شخصی که جنگ را به تعطیلی کشانده است، پس از شنیدن کلام الهی حتماً باید آن را بپذیرد، بلکه می‌فرماید که موظفید او را به سلامت به پناهگاهش برسانید.

در آیات متعدد دیگری نیز، بر ممنوعیت تحمیل عقیده بر دیگران تأکید شده است. یکی از صریح‌ترین این آیات، آیه ذیل است:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ^۲

در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است.

بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که این آیه حکمی تکوینی را بیان می‌کند که حکم تشریعی نیز از آن استخراج می‌شود. خداوند می‌فرماید در عالم واقع و تکوین نمی‌توان با اکراه و اجبار، دین و عقیده‌ای را بر شخصی تحمیل کرد؛ زیرا پذیرش و باور، امری قلبی و درونی است و هیچ‌کس درون و باطن کسی را در اختیار ندارد. مبتنی بودن امر تشریعی بر آن نیز، به این معناست که با فرض ممکن نبودن تحمیل دین بر افراد، هر اقدامی در این زمینه، نامشروع است.^۳

خداوند در این آیه در عبارت «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» بیان می‌کند که راه رشد و تعالی، آشکار و از راه کژی و انحراف، آشکار شده و عذری برای کسی باقی نمانده است. به این ترتیب، علت اکراهی نبودن دین‌باوری را نیز بیان کرده است. مجاز نبودن اکراه در

۱. توبه / ۶. از این مسئله در فقه با عنوان «هُدْنَه» یا «مهادنه»؛ به معنای قرارداد آتش‌بس و ترک مخاصمه یاد شده است.

۲. بقره / ۲۵۶.

۳. طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۳۴۳.

دین باور کردن مردم، در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است. برای نمونه، آیاتی که در آنها اعلام شده است که اگر خداوند می خواست، همه مردم را وادار به ایمان و دین باوری می کرد:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ^۱
و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است، همه آنها یک سر ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگردند؟

همچنین در سوره غاشیه چنین می فرماید:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَّسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ^۲
پس تذکره ده که تو تنها تذکره دهنده ای که بر آنان تسلطی نداری.

با توجه به چنین شواهدی از آیات قرآن، دیگر برای هیچ اندیشمند منصفی جای تردید نمی ماند که هیچ دینی مانند اسلام، تا این اندازه بر اصل اختیار و آزادی انسان و حق او بر انتخاب آزادانه عقیده تأکید نکرده است.

یک. ارتباط آزادی عقیده با پدیده ارتداد

با وجود آیات متعدد قرآن درباره آزادی عقیده، برخی می گویند که احکامی؛ همچون حکم ارتداد با آزادی عقیده سازگاری ندارد. دلیل ناسازگاری بدوی آزادی عقیده با پدیده ارتداد این است که ازسویی، طبق آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، مردم در انتخاب عقیده و دین خود آزادند و کسی را نمی توان مجبور کرد به دینی خاص باور پیدا کند. ازسوی دیگر، براساس احکامی که درباره ارتداد پیش بینی شده است، اگر کسی از اسلام روی برگرداند و مثلاً مسیحی شود، با در نظر گرفتن برخی از شرایط، مجازات خواهد شد.

واژه «ارتداد» مصدر باب افتعال از ریشه لغوی «رَدَّ»، به معنای بازگشت و رجوع چیزی یا کسی به غیر خود است.^۳ در اصطلاح فقیهان، ارتداد به معنای ترک اسلام پس از باورمندی به آن است.^۴ قرآن در آیات متعددی از پدیده «ارتداد» سخن گفته و آثار دنیوی و اخروی آن

۱. مائده / ۴۸؛ یونس / ۹۹؛ انعام / ۳۵.

۲. غاشیه / ۲۲-۲۱.

۳. فراهیدی، کتاب العین، ج ۸، ص ۷؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۸۶.

۴. شیخ طوسی ارتداد را چنین تعریف کرده است: «ارتداد آن است که شخص مؤمن پس از ایمان، کافر شود؛ اعم از

را ذکر کرده است. بعضی از آثار ارتداد برای مرتدان در قرآن چنین بیان شده است: حبط اعمال و خسران در آخرت،^۱ خشم و غضب الهی و عذاب دردناک،^۲ فریفته شیطان شدن و در دام او افتادن که موجب می شود شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زینت کند،^۳ محرومیت از هدایت الهی^۴ و مورد لعنت خدا و ملائکه و همه مردم قرار گرفتن.^۵ آیه ذیل از آیاتی است که خداوند در آن به صراحت ارتداد را نکوهش کرده است:

وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.^۶

و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می شود، و ایشان اهل آتش اند و در آن ماندگار خواهند شد.

باین حال، در هیچ آیه ای از آیات قرآن به مجازات قضایی ارتداد اشاره ای نشده است و پیامبر اکرم ﷺ مجازات قضایی ارتداد را تشریع کرد. افزون بر قرآن، در روایات فراوانی در جوامع روایی شیعه و اهل سنت از پدیده ارتداد یاد شده است. در برخی از این روایات به صراحت واژه «ارتداد» و «رده»^۷ و در مواردی نیز معادل و مترادف این واژه به کار رفته است. در پاسخ به شبهه مطرح شده درباره تنافی میان حکم آزادی عقیده با حکم ارتداد، باید توجه کرد که قرآن به روشنی تصریح کرده است که پذیرش هر دین و باوری باید با بررسی و مطالعه باشد. به عبارت بهتر، شخص تا زمانی که به درستی و حقانیت هر دینی یقین ندارد، نباید به آن باورمند شود. همچنین تأکید می کند که شخص با پذیرش اسلام باید به لوازم آن نیز پایبند باشد. بر همین اساس، همه فقهاء بر این نکته تأکید کرده اند که باور به

آنکه شخص همواره مؤمن بوده است یا آنکه قبلاً کافر بود، سپس مسلمان شده و آنگاه دوباره کافر گردد.^۸ (طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۲۸۲)

۱. نحل / ۵؛ بقره / ۲۱۷.

۲. نحل / ۱۰۶؛ آل عمران / ۱۰۶.

۳. محمد / ۲۵.

۴. آل عمران / ۸۶.

۵. آل عمران / ۸۶.

۶. بقره / ۲۱۷.

۷. برای نمونه بنگرید به: حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۳۳۴ - ۳۲۳ «ابواب حد المرتد».

اصول دین باید از روی علم و یقین باشد و تقلید در آن جایز نیست.^۱ اسلام تأکید می‌کند که پس از پذیرش این دین با علم و مطالعه، شخص باید به لوازم آن نیز ملتزم باشد که یکی از آنها ترک نکردن آشکار آن دین است.

بنابراین، چنان که گذشت، ازسویی، هر عقیده و باوری به اسلام، متکی بر دلیل و برهان است. ازسوی دیگر، برای ترک دین مجازاتی پیش‌بینی شده است. بدین ترتیب، خداوند اعلام می‌کند کسی را به پذیرش اسلام مجبور نکنید؛ چراکه آنان در پذیرش اسلام یا هر دین دیگری آزاداند؛ اما هر شخصی باید بداند که پس از پذیرش اسلام، باید به لوازم و احکام آن نیز ملتزم باشد. یکی از لوازم و مقتضیات پذیرش اسلام این است که برای بازگشت آن، محدودیتی کامل وجود دارد.

این حکم درباره شماری از مشاغل مهم در دنیا نیز صادق و مشهود است. برای نمونه، همه دستگاه‌های اطلاعاتی دنیا بدون هیچ اجباری، افرادی را با خواست خود آنان جذب می‌کنند. باین حال، در همان آغاز به آنان اعلام می‌کنند که درعین اختیار برای ورود به دستگاه اطلاعاتی، پس از ورود به این نظام، در نوع ارتباط با دوستان و اطرافیان، مسافرت، خروج از کشور و ... محدودیت‌هایی خواهند داشت. چه بسا به آنان اجازه تغییر شغل را نیز ندهند. در برخی از کشورها، چنین محدودیت‌هایی درباره برخی از رشته‌های حساس دانشگاهی؛ نظیر فیزیک اتمی نیز اعمال می‌شود و بی‌توجهی به آنها مجازاتی را در پی دارد.

چنان که گذشت در چنین تشکیلات و دستگاه‌هایی، محدودیت‌هایی برای افراد اعمال می‌شود که بی‌توجهی به آنها و رعایت نکردنشان، مجازات و پیامدهایی گاه سنگین را در پی دارد. پرسش این است که آیا تاکنون کسی آن را مخالف اصل آزادی و اختیار تلقی کرده است؟ پاسخ منفی است؛ زیرا از همان آغاز ورود افراد به این تشکیلات، این شرایط و محدودیت‌ها به آنان اعلام و گفته می‌شود که چنین محدودیت‌هایی گریزناپذیر و به دلیل مصالح مختلف اجتماعی است. به عبارت بهتر، فرد با آگاهی از آنها، آن شغل یا رشته

۱. در اولین مسئله فقها چنین آمده است: «عقیده مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل باشد؛ ولی در احکام غیرضروری دین باید مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد یا از مجتهد تقلید کند و یا از راه احتیاط، طوری به وظیفه عمل کند که یقین نماید تکلیف خود را انجام داده است.» (توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۱۱، «مسئله ۱»)

تحصیلی را با اختیار و اراده خود انتخاب کرده و پذیرفته است؛ بنابراین نمی‌تواند با ترک آن یا مخالفت با موازین آن، به مصالح کشور یا دستگاهی خاص آسیب بزند.

چنان که گذشت، پیش‌بینی چنین محدودیت‌هایی درباره شغل و کار دنیوی، کاملاً طبیعی و شایسته است. حال که چنین است، نمی‌توان پذیرفت که در اسلام، در جایی که پای دین و عقیده مردم در بین است و با ارتداد، دین آنان تضعیف می‌شود، هیچ برخورد پیشگیرانه‌ای وجود نداشته باشد و برای آن هیچ مجازاتی در نظر گرفته نشود.

به استناد شواهد تاریخی و قرآنی، شماری از دشمنان اسلام از آغاز، تلاش کردند که از طریق ارتداد، باورهای دینی مردم را تضعیف کنند. بر این اساس، شماری از عالمان اهل کتاب، برای تضعیف باور مؤمنان، از ترفند خطرناکی استفاده کردند. آنان به یکدیگر توصیه کردند که صبح نزد پیامبر اسلام بروند و به صورت گروهی اسلام آورند، سپس در پایان روز نیز پیش ایشان بروند و اعلام کنند که از اسلام برگشته‌اند. آیه ذیل به این پدیده اشاره می‌کند:

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ
وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۱

و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد، ایمان بیاورید، و در پایان روز انکار کنید؛ شاید آنان از اسلام برگردند.^۲

اگر قرار باشد از ارتداد به عنوان ترفندی برای تضعیف باور دین‌داران استفاده شود یا آنکه ارتداد چنین نتیجه‌ای را در پی داشته باشد، آیا به صلاح جامعه دین‌دار است که اسلام به سادگی از کنار آن بگذرد و هیچ راهکاری برای جلوگیری از آن پیش‌بینی نکند؟

مهم‌ترین نکته در نقد شبهه ارتداد آن است که مجازات ارتداد تنها در صورتی اعمال می‌شود که شخص ارتداد خود را علنی و آن را تبلیغ یا ترویج کند. به بیان روشن‌تر، همان گونه که پذیرش دین، امری قلبی و شخصی است و نمی‌توان کسی را به باور دینی وادار کرد، ترک دین نیز، قلبی و شخصی است و نمی‌توان کسی را به دلیل آن مجازات کرد.

۱. آل عمران / ۷۲.

۲. درباره سبب نزول این آیه چنین آمده است: «دوازده نفر از علمای بزرگ یهود میان خود چنین توافق کردند که برخی از آنان اول روز به پیامبر ایمان آورند و آخر شب مرتد گردند تا بدین‌گونه مسلمانان را به تردید اندازند». (واحدی، اسباب النزول، ص ۱۱۲؛ آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۲، ص ۱۹۲)

آنچه باعث مجازات مرتد می‌شود، آشکارکردن ارتداد و اقدام برای تضعیف باور سایر دین‌داران است. به عبارت بهتر، شخصی پس از ترک دین راه بیفتد و در جامعه دین‌داران اعلام کند که از اسلام روی گردان شده و دین دیگری برگزیده است و بدین ترتیب، با تضعیف باور دین‌داران، دستاویزی را برای حمله جاهلانه به دین ایجاد کند.

به چنین شخصی باید گفته شود که تو در آغاز در پذیرش هر دینی آزاد بودی و هستی و کسی تو را به پذیرش اسلام مجبور نکرد. از آغاز به تو اعلام شد که در پذیرش اسلام نباید شتاب کنی و لازم است با بررسی‌ها و مطالعات لازم و پس از یقین به حقانیت اسلام، به آن باورمند شوی. از آغاز به تو گفته شد که یکی از لوازم و مقتضیات پذیرش اسلام، ترک نکردن آن به صورت آشکار و علنی است. بنابراین اگر تصمیم گرفتی از اسلام برگردی، باید این کار را در دل خود انجام دهی. نباید آن را علنی کنی و با تبلیغات منفی، باعث تضعیف باور دین‌باوران شوی.

آیا با وجود چنین تمهیداتی، اسلام یا هر دین دیگری، حق ندارد برای ارتداد چنین شخصی مجازات در نظر بگیرد؟

دو. رابطه آزادی عقیده با جهاد ابتدایی

یکی از شبهات دیگری که درباره آزادی عقیده مطرح شده، این است که این آموزه با حکم جهاد ابتدایی سازگاری ندارد. جهاد ابتدایی جهادی است که برای گسترش اسلام و دعوت از پیروان سایر ادیان به پذیرش اسلام انجام می‌شود.^۱ بر این اساس، پرسش درباره ارتباط میان آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با جهاد ابتدایی از آنجا ناشی می‌شود که براساس حکم تشریعی، در جهاد ابتدایی مسلمانان مجازند بدون پیشینه تهاجم یا فتنه، به سرزمین یا کشوری غیرمسلمان حمله کنند؛ چنان‌که فتوحات مسلمانان نیز چنین بود.

در پاسخ به این شبهه باید گفت که در تحلیل جهاد ابتدایی، نباید فتوحات اسلامی را معیار قرار داد؛ چراکه، در جهاد ابتدایی حضور یا اجازه معصوم لازم است؛ حال آنکه در فتوحات عصر خلفا، نه معصوم حضور داشت و نه اجازه او در بین بوده است.

فقیهان شیعه درباره ضرورت حضور معصوم و بلکه اجازه او در جهاد ابتدایی، اتفاق نظر دارند. آنان جهاد را به دو دسته «جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی» تقسیم می‌کنند

۱. عاملی، *الروضة البهیة*، ج ۲، ص ۳۲۹؛ حلی، *تبصرة المتعلمین*، ص ۱۱۱.

و می‌گویند در جهاد دفاعی حضور یا اجازه معصوم لازم نیست و تا تأمین سپاه موردنیاز، وجوب آن بر همه به صورت کفایی است؛ اما همه فقهای شیعه به اتفاق می‌گویند که در جهاد ابتدایی لازم است که امام معصوم در جنگ حضور داشته باشد یا به فردی اجازه و مأموریت این کار را واگذار کند. عموم فقها بر اجماعی بودن این حکم یا متواتر بودن روایات آن تأکید کرده‌اند.^۱

چنان‌که گذشت، یکی از حقایق تاریخ اسلام آن است که در فتوحات عصر خلفا، نه معصوم حضور داشت و نه اجازه آن را صادر کرد؛ بنابراین غیرمنطقی و نارواست که برای تحلیل جهاد ابتدایی، فتوحات اسلامی را معیار قرار دهیم. بسیاری به منظور مخدوش کردن آموزه‌های اسلام درباره جهاد ابتدایی، رفتار حاکمان، فرماندهان و سربازان مسلمان را در جریان فتوحات اسلامی معیار داوری قرار می‌دهند. آنان به مخاطبان خود چنین القاء می‌کنند که هر تخریبی را که در میانه این جنگ‌ها اتفاق افتاد، خون‌هایی را که احتمالاً به ناحق ریخته شد و اجبار افراد را به پذیرش اسلام باید به پای اسلام نوشت که نشانه‌ای از تنافی جهاد ابتدایی با آزادی عقیده و دین تلقی می‌شود.

گذشته از آنکه بخشی از چنین اتهاماتی نامنصفانه و غیرواقعی است، باید اذعان کرد که به‌استناد گزارش‌های قطعی تاریخی، هیچ‌یک از جنگ‌ها و فتوحات اسلامی در عصر خلفا، با مدیریت یکی از معصومان یا اجازه آنان انجام نگرفت.

جنگ حیره با ایرانیان و فتح غزه در دوره ابوبکر؛^۲ فتح عراق و جنگ با ایرانیان در قادیسیه، جلولاء، شوشتر و نهاوند در دوره عمر بن خطاب؛ جنگ شاپور و فتح فارس و فتح آفریقا و جزیره قبرس و در نهایت شکست نهایی ایرانیان و انقراض حکومت آنان در سال ۳۳ هجری در دوران حکومت عثمان بن عفان تحقق یافت.^۳

با فرض نبود معصوم در این جنگ‌ها و اشراف‌نداشتن او، اگر هم خطا و اشتباهی، هرچند به صورت محدود در این جنگ‌ها رخ داده باشد، نمی‌توان آن را دستاویزی برای حمله به اسلام و آموزه‌های آن درباره جهاد ابتدایی قرار داد؛ زیرا اهل بیت علیهم‌السلام بارها تأکید کرده‌اند

۱. همان.

۲. بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۱۴۰.

۳. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۱۳۹-۱۱۱.

که جهاد ابتدایی تنها با حضور و اجازه معصوم مشروعیت دارد.^۱

در متون دینی نیز شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد معصومان به هیچ‌روی، با چنین جهادی موافق نبودند و در پاسخ به یاران خود، فقط جهاد دفاعی یا حضور در مرزها را برای مرزداری مشروع می‌دانستند، آن هم به منظور صیانت از کیان دین اسلام.^۲ برای نمونه، امام باقر علیه السلام در نامه‌ای به یکی از خلفای بنی‌امیه، از آنان به دلیل پیش‌دستی در چنین جنگ‌هایی و ریختن خون برخی از بی‌گناهان و نیز به دلیل پایبند نبودن به حدود الهی درباره مخالفان و مشرکان، انتقاد کرده است.^۳

البته این به معنای مخالفت مطلق اهل بیت علیهم السلام با فتوحات نیست، بلکه مراد این است که آنان جهاد ابتدایی را فقط به منظور انتشار دین و جلوگیری از موانع دین‌داری مردم مشروع می‌دانستند و نه به قصد کشورگشایی و همواره نیز بر رعایت همه حدود و قوانین الهی و معرفی دین و حفظ حریم مردم تأکید می‌کردند.

از سوی دیگر، یکی از آموزه‌های مسلم اسلام، جهانی و جاودانه بودن آن است که بارها در آیات و روایات بر آن تأکید شده است. به استناد چنین آموزه‌هایی، اسلام آمده است تا سعادت همه جهانیان را با هر نژاد، ملیت، زبان، فرهنگ و جغرافیایی تضمین کند. بر این اساس، معرفی اسلام به جهانیان و فراگیر شدن آن در همه سرزمین‌ها، هرچند در دوران امام عصر علیه السلام، از برنامه‌های قطعی این دین است. با چنین پیش‌فرضی، نمی‌توان توقع داشت که اسلام خود را در انواع مرزهای حقیقی و مجازی محصور کند و برای جهانی‌سازی خود هیچ تلاشی نکند؛ هرچند باید توجه داشت که بنیاد دعوت اسلام بر صلح و آشتی استوار است.

یکی از شواهد روشن بر چنین مدعایی، نامه‌هایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری برای زمامداران کشورهای بزرگ جهان؛ مانند روم، ایران، حبشه، قبط، شام

۱. شیخ حر عاملی با گشودن بابی در «کتاب الجهاد» و *وسائل الشیعة* با عنوان «باب اشتراط وجوب الجهاد بأمر الإمام وإذنه وتحريم الجهاد مع غیر الإمام العادل» ده روایت در این زمینه آورده است که از جمله مضامین مشترک آنها این جمله است: «والجهاد واجب مع إمام عادل». (حرعاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۵، ص ۵۰-۴۵)

۲. برای نمونه رک: همان، ص ۲۹، باب حکم المراقبة فی سبیل الله. ومن أخذ شیئا لیرابط به.

۳. آغاز نامه چنین است: «کتب أبو جعفر علیه السلام فی رسالته إلى بعض خلفاء بنی أمیة...» (همان، ص ۱۲)

که جهاد ابتدایی تنها با حضور و اجازه معصوم مشروعیت دارد.^۱

در متون دینی نیز شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد معصومان به هیچ‌روی، با چنین جهادی موافق نبودند و در پاسخ به یاران خود، فقط جهاد دفاعی یا حضور در مرزها را برای مرزداری مشروع می‌دانستند، آن هم به منظور صیانت از کیان دین اسلام.^۲ برای نمونه، امام باقر علیه السلام در نامه‌ای به یکی از خلفای بنی‌امیه، از آنان به دلیل پیش‌دستی در چنین جنگ‌هایی و ریختن خون برخی از بی‌گناهان و نیز به دلیل پایبندنبودن به حدود الهی درباره مخالفان و مشرکان، انتقاد کرده است.^۳

البته این به معنای مخالفت مطلق اهل بیت علیهم السلام با فتوحات نیست، بلکه مراد این است که آنان جهاد ابتدایی را فقط به منظور انتشار دین و جلوگیری از موانع دین‌داری مردم مشروع می‌دانستند و نه به قصد کشورگشایی و همواره نیز بر رعایت همه حدود و قوانین الهی و معرفی دین و حفظ حریم مردم تأکید می‌کردند.

از سوی دیگر، یکی از آموزه‌های مسلم اسلام، جهانی و جاودانه بودن آن است که بارها در آیات و روایات بر آن تأکید شده است. به استناد چنین آموزه‌هایی، اسلام آمده است تا سعادت همه جهانیان را با هر نژاد، ملیت، زبان، فرهنگ و جغرافیایی تضمین کند. بر این اساس، معرفی اسلام به جهانیان و فراگیرشدن آن در همه سرزمین‌ها، هرچند در دوران امام عصر علیه السلام، از برنامه‌های قطعی این دین است. با چنین پیش‌فرضی، نمی‌توان توقع داشت که اسلام خود را در انواع مرزهای حقیقی و مجازی محصور کند و برای جهانی‌سازی خود هیچ تلاشی نکند؛ هرچند باید توجه داشت که بنیاد دعوت اسلام بر صلح و آشتی استوار است.

یکی از شواهد روشن بر چنین مدعایی، نامه‌هایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری برای زمامداران کشورهای بزرگ جهان؛ مانند روم، ایران، حبشه، قبط، شام

۱. شیخ حر عاملی با گشودن بابی در «کتاب الجهاد» و *وسائل الشیعة* با عنوان «باب اشتراط وجوب الجهاد بأمر الإمام وإذنه وتحريم الجهاد مع غیر الإمام العادل» ده روایت در این زمینه آورده است که از جمله مضامین مشترک آنها این جمله است: «والجهاد واجب مع إمام عادل». (حرعاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۵، ص ۵۰-۴۵)

۲. برای نمونه رک: همان، ص ۲۹، باب حکم المراقبة فی سبیل الله. ومن أخذ شیئا لیرابط به.

۳. آغاز نامه چنین است: «کتب أبو جعفر علیه السلام فی رسالته إلی بعض خلفاء بنی أمیة...». (همان، ص ۱۲)

و یمامه نگاشت و با بیانی نرم و مهربانانه آنان را به پذیرش اسلام دعوت کرد.^۱
 حال اگر پس از دعوت رسول اکرم ﷺ، این زمامداران به دلیل اینکه اسلام را مخالف با مصالح خود می‌انگاشتند، از پذیرش آن سر باز می‌زدند، درحقیقت، مانع از معرفی اسلام به مردم سرزمین خود می‌شدند. بدین ترتیب، پیش‌بینی جهاد ابتدایی به معنای وادار کردن مردم به پذیرش اسلام نیست، بلکه کوششی است برای کنارگذاشتن حکومت‌هایی که مانع از معرفی اسلام و پذیرش آن از سوی مردم می‌شوند. به عبارت روشن‌تر، حکومت‌ها را باید مانعی برای دستیابی مردم به حقایق دینی دانست؛^۲ چنان‌که قرآن تأکید می‌کند که با آمدن موسی ﷺ و دعوت از مردم به توحید، فرعون با انواع ترفندها مانع از آگاهی مردم از حقیقت دین یهود می‌شد.^۳

براین اساس، برای رفع چنین مانعی، اسلام به مسلمانان اجازه می‌دهد سرزمین‌هایی را که در اسارت حاکمان کافر قرار دارد، بگشایند و با کنارگذاشتن حکام، آموزه‌های نورانی اسلام را در اختیار مردم قرار دهند تا آنان با میل و خواست قلبی خود به آن ایمان آورند. شاهد این مدعا عبارت‌هایی است که در نامه‌های پیامبر به سران کشورهای مختلف، آمده است. برای نمونه، آن حضرت خطاب به کسری، شاهنشاه ایران، چنین نگاشت:

أَسْلِمَ تَسْلَمَ فَإِنْ أَبَيْتَ فَعَلَيْكَ إِيْمُ الْأَكْثَرِينَ^۴

اسلام بیاور؛ در غیراین صورت گناه انحراف کشاورزان و کارگران مجوس با توست.

آن حضرت خطاب به قیصر، پادشاه روم، چنین نگاشت:

فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ إِيْمُ الْأَرِيسِيِّينَ^۵

اگر اسلام را نپذیری، گناه گمراهی رعایا، کشاورزان و کارگران متوجه تو خواهد بود.

چرا پیامبر اکرم ﷺ در همه نامه‌های خود به زمامداران مختلف، بر این نکته تأکید

۱. برای آگاهی از مضامین نامه‌ها رک: طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۸؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۸۰.

۲. برای آگاهی بیشتر در این باره رک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۱۶۴؛ نیز رک: سند، اسس النظام السیاسی عند الإمامیه، ص ۱۵۹-۱۰.

۴. ابن‌اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۳؛ میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۳۲۵.

۵. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۸۶؛ میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۳۹۰.

کرده است که در صورت نپذیرفتن اسلام، گناه انحراف مردم بر عهده آن زمامدار خواهد بود؟ پاسخ روشن است؛ زیرا هر زمامداری با نپذیرفتن اسلام، هیچ‌گاه به مبلغان دینی اجازه ورود به سرزمین خود و معرفی اسلام را به مردم آن سرزمین نمی‌دهد، بلکه با وضع قوانین خاص و با اعمال مجازات‌های سنگین، مانع از آن می‌شود که مردم آزادانه اسلام را بپذیرند.

بنابراین با توجه به حقانیت اسلام و پیش‌بینی آرمان سعادت و هدایت جهانیان در آن، منطقی است که برای کنارزدن مانع زمامداران فاسد، جهاد ابتدایی تشریع شود تا مردم با آزادی و شناخت طبیعی، پذیرای اسلام شوند.

این امر در عرف سیاسی جاری نیز شناخته شده است. در دوران جنگ سرد که روسیه هرگونه ارتباط رسانه‌ای بلوک شرق را با دنیا قطع کرده بود و در عرف سیاسی از آن با نام «پرده اورانیوم» یاد می‌شود، آمریکا و دولت‌های اروپایی، کشورهای کمونیستی بلوک شرق را آماج تهاجم فرهنگی و رسانه‌ای قرار دادند و زمینه فروپاشی آنها را فراهم کردند. توجیه آنان برای هجوم فرهنگی و رسانه‌ای به بلوک شرق آن بود که زمامداران مستبد و دیکتاتور آنان، نمی‌گذارند مردم با مفاهیمی همچون دموکراسی، آزادی و حقوق مردم آشنا شوند.

همچنین باید دانست که جهاد ابتدایی، با فرض مشروعیت، به هیچ‌وجه به معنای تحمیل اسلام نیست. براساس آموزه‌های دینی، با فرض وجود معصوم در جهاد ابتدایی، کسانی که در سرزمین خود زندگی می‌کنند در مواجهه با سپاه اسلام، در انتخاب چهارکار اختیار و آزادی عمل دارند: ۱. پذیرش اسلام؛ ۲. ماندن بر دین خود و پرداخت جزیه؛ ۳. کوچ کردن و انتقال همه اموال منقول خود؛ ۴. تن دادن به جنگ و جهاد.

بر این اساس، به اذعان عموم فقهاء، نخستین گام در عرصه جهاد ابتدایی، دعوت کافران به پذیرش اسلام است. به بیان روشن‌تر، پیش از آغاز جنگ، باید اسلام و ارکان آن به کافران ابلاغ شود. پس از آن، اگر آنان به اسلام تن بدهند، دیگر جنگ با آنان حرام است.^۱ در آیه «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ»^۲ نیز بر ابلاغ اسلام پیش از آغاز به جنگ و نیز جواز توقف جنگ برای رساندن پیام دین به کافران تأکید

۱. طوسی، *المبسوط*، ج ۲، ص ۱۳.

۲. توبه / ۶.

شده است که نشان می‌دهد هدف از جهاد در مرحله نخست، فتح سرزمینی یا تحمیل اسلام بر مردم آن سرزمین نیست.

چنان که گذشت، در میان چهار راهی که در زمان جهاد، در پیش پای مردم سرزمینی فتح شده گذاشته شده است، ماندگاری بر دین پیشین و نبود اجبار برای پذیرش دین اسلام نیز پیش بینی شده است؛ بنابراین معنا ندارد که کسی جهاد ابتدایی را تحمیل اسلام باوری به مردم تلقی کند و آن را مخالف با آزادی دین و عقیده بینگارد. به عبارت روشن‌تر، اکراه در پذیرش اسلام در صورتی صادق است که مردم سرزمین‌های فتح شده، ناچار باشند میان «پذیرش اسلام» و «جنگ و کشته شدن» یکی را انتخاب کنند. به بیان دیگر، زمانی مطرح است که همه راه‌ها مسدود شود و شخص راهی نداشته باشد جز پذیرش آنچه به آن وادار شده است. درحالی که، به اذعان دوست و دشمن، در فتوحات اسلامی هیچ‌گاه مردم به پذیرش اسلام مجبور نشدند و در موارد بسیاری با پذیرش تعهد پرداخت جزیه، بر دین خود باقی ماندند.^۱

-
۱. برای نمونه، گوستاو لوبون در این باره می‌گوید: «اگر ملل مسیحی، دین فاتحین خود؛ یعنی اعراب را قبول کرده، حتی زبان آنها را هم اختیار نمودند، سبب اصلی آن این بود که آنها در مقابل حکامی که تا آن وقت زیر شکنجه آنها بودند، حکام جدید را عادل‌تر و منصف‌تر مشاهده نمودند. به علاوه، مذهب ایشان را هم نسبت به مذهبی که داشتند، ساده‌تر و اقرب به حقیقت یافتند. این مطلب از تاریخ ثابت می‌شود که اصلاً اشاعه هیچ مذهبی ممکن نیست به زور شمشیر صورت گیرد... ما وقتی که فتوحات مسلمین اول را به دقت ملاحظه نموده و اسباب و علل کامیابی آنها را تحت نظر می‌گیریم، می‌بینیم که آنها درخصوص اشاعت مذهب از شمشیر کار نگرفته‌اند؛ زیرا که آنها اقوام مغلوبه را در قبول مذهب همیشه آزادی می‌داده‌اند.» (لوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۸)

۱. با رویکردی تطبیقی و مقایسه آموزه‌های اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر، در زمینه حق حیات و حق آزادی عقیده، شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها را بررسی کنید.
۲. درباره دو پدیده سقط جنین و به‌مرگی در جهان معاصر تحقیق کنید.
۳. با توجه به گسترش ماهواره‌ها و شبکه‌های اجتماعی، درباره پدیده اضرار معنوی تحقیق کنید.
۴. با توجه به دیدگاه مفسران، درباره مدالیل آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» گزارشی تحقیقی بنویسید.
۵. درباره ارتداد و حکم آن در میان یهود و مسیحیت تحقیق کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. اصل ارتداد و رابطه آن با آزادی از نظر فقه اسلامی، (پایان نامه)،^۱ علی اکبریان، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران، ۱۳۷۸.
۲. آزادی در قرآن، سید محمد علی ایازی، تهران، ذکر.
۳. فلسفه حقوق بشر، عبدالله جوادی آملی، قم، اسراء.
۴. احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر، سیف‌الله صرامی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.
۵. آزادی‌های عمومی در اسلام و مقایسه آن با اعلامیه جهانی حقوق بشر، زهرا گرجیان، (پایان نامه)، دانشگاه پیام نور مرکز تهران.
۶. آراء فقهی ارتداد (از دیدگاه شیعه و سنی)، (پایان نامه)، علی محمدیان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد فراهان.
۷. بررسی ابعاد اخلاقی و شرعی سقط جنین در اسلام، (پایان نامه)، مریم نورمحمدی، دانشگاه پیام نور مرکز تهران جنوب.

۱. دانشجویان محترم برای دسترسی به پایان نامه‌ها و مطالعه آن به این نشانی مراجعه کنند:

فصل هشتم:

تکالیف انسان در برابر خدا

اهداف فصل:

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

۱. تکالیف باوری انسان را در برابر خدای متعال بیان کنند.
۲. تکالیف رفتاری انسان را در برابر خدای متعال تبیین کنند.

درآمد

چنان‌که در فصل پیش بیان شد، انسان حقوقی دارد که می‌تواند از آن دفاع و در برابر کسانی که آن را تضییع می‌کنند، مقاومت کند. در مقابل، تکالیفی نیز بر دوش او قرار گرفته است و عقل، وجدان و آموزه‌های دینی حکم می‌کند که به انجام دادن تکالیف خود اهتمام داشته باشد.

واژه «تکلیف» از ریشه «کلف» به معنای زحمت، رنج و مشقت است. همچنین درخواست یا امر کسی به انجام دادن کاری دشوار در معنای آن لحاظ شده است.^۱ این واژه با تعبیر مختلف هشت بار در قرآن به کار رفته و عموماً بر این نکته تأکید شده است که خداوند به اندازه توان آدمیان از آنان تکلیف خواسته است.^۲

گاه تکلیف در مفهوم شرعی آن مدنظر است و احکامی همچون وجوب و حرمت را در بر می‌گیرد. گاه نیز در معنایی وسیع‌تر به کار می‌رود و تکالیف اخلاقی نظیر ضرورت پایبندی به احسان و ترک حسادت را نیز شامل می‌شود. مفهوم مدنظر در این فصل، معنای دوم است.

۱. فراهیدی، کتاب العین، ج ۵، ص ۳۷۲.

۲. نظیر آیه «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره / ۲۸۶)

تکالیف انسان ممکن است به دسته‌های مختلفی تقسیم شود؛ نظیر تکلیف انسان در برابر خدا، خود، دیگران و محیط زیست. آنچه در این فصل بررسی می‌شود، تکلیف انسان در برابر خداوند است که خود به دو دسته اساسی تقسیم می‌شود: ۱. تکالیف باوری؛ ۲. تکالیف رفتاری.

در بخش تکالیف باوری، درباره دو موضوع خداباوری و معادباوری بحث می‌کنیم. در بخش تکالیف رفتاری نیز دو مبحث انجام دادن فرایض دینی و اجتناب از معاصی را بررسی می‌کنیم.

۱. تکالیف باوری انسان در برابر خدا

یک. خداباوری

خداباوری نخستین و مهم‌ترین تکلیفی است که به اقتضای عقل، وجدان درونی و دین بر دوش همه آدمیان گذاشته شده است. مراد از خداباوری، پذیرش موجودی متعالی و مقدس به نام خداوند به عنوان آفریننده جهان و انسان است؛ موجودی که همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و ما از کُنه ذات و صفات او هیچ اطلاعی نداریم و هرگز نمی‌توانیم او را با چشم سر مشاهده کنیم؛ درعین اینکه خود را بیش از هر چیز دیگر به ما نمایانده است.

«خداباوری» بدان معناست که انسان باید اعتراف کند موجودی است که تصادفی پدید نیامده و خودش یا طبیعت در آفرینش دخالت نداشته است. او به راستی آفریده خداوند است. خداوند او را از خاک و نطفه آفرید، آنگاه در رحم مادر مراحل مختلف آفرینش را برایش مقرر کرد و او را به صورت انسانی کامل درآورد. انسان باید باور کند که در تمام ذرات هستی هوشمندی بی‌انتهای نهفته است و چنان نظم و انتظامی بر سراسر عالم ساری و جاری است که هیچ عقل سالمی نمی‌تواند بپذیرد که همه این شگفتی‌ها تصادفی پدید آمده است و جهان به خودی خود اداره می‌شود.^۱

۱. یکی از شگفتی‌های هستی، مغز آدمی است؛ «انسان‌ها نسبت به جرم بدن خود بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین مغز را دارند». «مغز بسیار پیچیده است. ده میلیارد نورون دارد که هریک از آنها تقریباً ده هزار سیناپس دارد. این نمایشگر در حدود یک میلیون گیگابایت اطلاعات است که به طریقی پیچیده تعامل می‌کنند.» (حقیقی، علم و الاهیات، ص ۸۴ و ۹۲)

در این دنیای پر هیاهو و سرگرم کننده، گاه به کسانی برمی خوریم که دین و شعائر دینی را به هیچ می انگارند و خدا، قیامت و جهان غیب را از افسانه های پیشینیان می پندارند. گویا هدف پیامبران الهی که به اذعان همه جهانیان راستگوترین انسان ها در روزگار خود و در همه تاریخ بوده اند، افسانه سرایی و قصه گویی بوده است. به راستی این همه غرور و تکبر و گران جانی در برابر خداوند، همو که همه نعمت های ما از آن اوست، از کجا ناشی شده است؟ باید به آدمیان گفت:

- به هستی اطراف خود نیز نگاه کنید و به هزاران پرسش درباره آن پاسخ دهید. آیا به راستی هستی را انسان های دیگر پیش از تولد شما به این صورت شکل داده و مهندسی کرده اند؟ آیا کهکشان ها، ستارگان و سیارات را با چنین نظم و پیوستگی بی بدیلی، عقل انسانی به صورت کنونی سامان داده است؟

- آیا منظومه شمسی را با ساختار پیچیده کنونی، آدمیان پیش از ما شکل دادند و برای آن خورشیدی تابان و فقط یک سیاره برای سکونت به نام زمین، پیش بینی کردند؟ آیا آنان در کنفرانسی جهانی و با شور و مشورت به این نتیجه رسیدند که باید محور زمین در مقایسه با محور خورشید $23/45$ درجه انحناء داشته باشد؟

- آیا پیشینیان ما به این فکر افتادند که باید به دور زمین هزار کیلومتر اتمسفر باشد تا افزون بر تأمین اکسیژن مورد نیاز ما، از آدمیان در برابر سنگ های معلق آسمانی و اشعه های زیان بار خورشید، که البته وجود آنها ضروری می نماید، محافظت کنند؟

- آیا آنان به این نتیجه رسیدند که برای حیات آدمیان آب لازم است و برای چرخه آن باید دریا، بخار، ابر و باران پیش بینی شود؟ آیا اجداد ما اندیشیدند که برای زنده ماندن ما قوت و چرخه غذایی از نوع گیاه و گوشت حیوانات، لازم است؟

- اگر پیشینیان ما چنین تمهیداتی را برای ما اندیشیده اند، خود در چه حال و هوا و در چه جهانی با چه نظام و ویژگی هایی می زیستند؟ اگر آنان از چنین توان و توشه بی ماندی برخوردار بودند، پس چرا ما فرزندان، آنان را موجوداتی بدوی و دارای زندگی ابتدایی می شناسیم و چرا به استناد آثار باستانی کشف شده و تحقیقات متعدد، از نیاکان خود به عنوان نخستین ساکنان نا آشنا به اسرار هستی یاد می کنیم؟

ازسوی دیگر، در روزگار ما کاملاً عادی و رایج است که هر اثری را دارای آفریننده‌ای بدانیم و برای او حقوقی قائل باشیم که از آن با عنوان «حق معنوی» یاد می‌شود. همه کالاهای اطراف ما دارای نشان سازنده و شماره ساخت است که نشان می‌دهد کدام کارخانه و در کدام کشور آن را ساخته است.

در شناسنامه تمام کتاب‌ها، نرم افزارها، فیلم‌ها و وبگاه‌ها پس از ثبت نام خالق آن، این جمله حک شده است: «کلیه حقوق برای آفریننده آن محفوظ است». به عبارت بهتر، اگر کسی این حق را ضایع کند و انتساب اثر را به خالق آن انکار کند یا آن را به شخص یا شرکتی دیگر نسبت دهد، آفریننده آن اثر یا مالک معنوی آن، حق شکایت را برای خود ثابت می‌داند. این حکم درباره همه اختراعات و اکتشافات نیز صادق است.

بنابراین هر انسانی که کوچک‌ترین نقشی در پدید آمدن چیزی یا اثری دارد، برای خود حقی معنوی قائل است و به هیچ‌روی نمی‌پذیرد که کار او انکار یا به کسی دیگر نسبت داده شود. پس چگونه است که درباره آفرینش، کسانی به خود اجازه می‌دهند در وجود خداوند تردید یا آن را انکار کنند و حتی آفرینش خود را به دیگری نسبت دهند؟

بر همین اساس، کفر آباء؛ یعنی انکار تولد خود از والدین، گناهی بزرگ شمرده شده است.^۱ به عبارت روشن‌تر، کسی که والدین خود را؛ یعنی کسانی که زمینه‌ساز ولادت او بوده و او را از لحظه ولادت تا رسیدن به سن کمال در سایه محبت بی‌دریغ و لطف بی‌شائبه خود پرورانده و نواخته‌اند، انکار کند، از نگاه همگان مطرود و مذموم است؛ زیرا او ولی نعمت خود را انکار کرده و وجود و نبود آنان را در برابر خود یکسان دانسته و مهر و محبت آنان را به هیچ انگاشته است. آیا هیچ انسان عاقل و سپاس‌گزاری با والدین خود چنین رفتاری می‌کند یا آن را در حق دیگران روا می‌داند؟

حال که چنین برخوردی در حق والدین که فقط در حیات فرزندان خود نقش دارند و در سایه مهر الهی به فرزندان خود مهر می‌ورزند، از نگاه عقل و شرع مذموم است، آیا می‌توان پذیرفت که انسان بزرگترین، مهم‌ترین و تأثیرگذارترین ولی نعمت خود؛ یعنی خداوند را از یاد ببرد و او را انکار کند؟ آیا زشتی چنین انکاری را می‌توان اندازه گرفت؟

۱. کلینی در بابی با عنوان «باب الانتفاء»؛ یعنی بی‌زاری جستن از نسب، روایاتی در این زمینه آورده است؛ از جمله امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس از ریشه خانوادگی خود هرچند ریشه ضعیفی باشد، برائت جوید به خداوند کافر شده است». (کلینی، *الکافی*، ج ۳، ص ۴۴)

وقتی کسی وجود خداوند را نمی‌پذیرد یا در آن تردید می‌کند، به این معناست که از نظر او، خداوند در آفرینشش نقشی نداشته و از آغاز پیدایش او تا کنون، لطفی در حق او روا نداشته و او را با انواع محبت‌ها و مهرورزی‌های خود ننواخته است. چگونه می‌توان در تمام عمر بر سر سفره کسی مهمان بود و با کمال گستاخی مهمانی خود و میزبانی صاحب سفره را انکار کرد؟ وجود خداوند بسان آفتابی عالم‌تاب چنان همه هستی را دربرگرفته است که اگر چشم باز کنیم در خواهیم یافت که همه حضور از آن اوست و این ماییم که حضور و وجود خود را از او وام گرفته‌ایم. به همین دلیل، خداوند خود را نور آسمان‌ها و زمین معرفی کرده است.^۱ از این رو، انسان باید همه هستی را جلوه‌ای از تجلیات حق بداند و در آنها خداوند را مشاهده کند. به قول سعدی:

خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع ناله موزون مرغ، بوی خوش لاله زار
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش هر ورقی دفترست معرفت کردگار

در دعاها بارها تأکید شده است که خداوند در پرده نیست، بلکه این اعمال بندگان است که آنان را در حجاب فرو برده است: «أَنْتَ لَا تُحْجَبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ».^۲ فروغی بسطامی در این باره خوش سروده است:

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تورا کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تورا
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تورا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تورا

به همین دلیل است که خداوند با تعجب از زبان پیامبران می‌پرسد: آیا در وجود خداوند جای بحث، گفتگو و تردید وجود دارد:

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.^۳

پیامبران‌شان گفتند: «مگر درباره خدا، پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین تردیدی هست؟»

۱. نور / ۳۵.

۲. طوسی، مصباح المتبجد، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳. ابراهیم / ۱۰.

قرآن نیز بارها یادآور شده است که انسان در آغاز از آب گندیده‌ای آفریده شد و خداوند به او صورتی زیبا بخشید و در قالب و شکلی استوار سامان داد. تکرار چنین نکته‌ای در آیات متعدد، نشان می‌دهد که خداوند می‌خواهد آدمیان آغاز آفرینش خود را از یاد نبرند و به دلیل استقلالی - که در مسیر زندگی به یمن لطف الهی یافته‌اند - به خود مغرور نشوند؛ زیرا انسان به محض آنکه خود را بی‌نیاز بینگارد، سر به طغیان می‌زند: «لَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِغْفَىٰ أَنْ رَأَهُ اسْتَعَفَىٰ»^۱ حقا که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد».

برای نمونه، در سوره قیامت چنین آمده است:

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْتَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى^۲.

آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟ آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود، نبود؟ سپس به صورت خون بسته در آمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت.

همچنین در سوره دهر در این باره چنین می‌فرماید:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا * إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا^۳.

آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل‌ذکری نبود؟ ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم!

در ردّ این پندار که آفرینش به خودی خود صورت گرفته است یا آدمیان خود در پیدایش خود نقش داشته‌اند، در سوره طور چنین آمده است:

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ^۴؛
آیا از هیچ خلق شده‌اند؟ یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند؟ آیا آسمان‌ها و زمین را [آنان] خلق کرده‌اند؟ [نه]، بلکه یقین ندارند.

۱. علق / ۷-۶.

۲. قیامت / ۳۹-۳۶.

۳. انسان / ۲-۱.

۴. طور / ۳۶-۳۵.

بنابراین، انسان باید از گستاخی دست بردارد و آفریننده و آن که همه هستی اش را به او افاضه کرده است، از یاد نبرد. به راستی چه بر سر کسانی آمده است که تا به خودی می‌رسند و نان و نواله^۱ و نام و نشانی می‌یابند، خدای خود را از یاد می‌برند و صلاهی «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»^۲ سر می‌دهند؟

از اینجا می‌توان دریافت که چرا قرآن تا بدین حد کفر را نکوهش کرده و برای آن کیفر و عذاب بی‌پایان اخروی را وعده داده است. از منظر قرآن، شرک نیز گناهی بزرگ است و خداوند اعلام داشته است که هر گناهی را به استثنای شرک می‌آمرزد.^۳

از سوی دیگر، به استناد آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۴ خداوند، میل به خداشناسی را در نهاد و فطرت آدمیان قرار داده است و آنان براساس آن، آغاز و فرجام جهان و خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌شناسند. بر این اساس، می‌توان گفت فطرت گونه‌ای از آفرینش انسان است که براساس آن، بی‌آنکه لزوماً نیازمند تعلیم باشد، خداشناس است و زیبایی‌ها و زشتی‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌شناسد. انسان در عمق جان خود به خوبی‌ها میل و کشش دارد و زشتی‌ها و پلشتی‌ها را ناپسند می‌شمارد.^۵

با این حال، واقعیت‌های موجود زندگی نشان می‌دهد که غفلت، چنان وجود و زندگی آدمیان را در بر گرفته است که گاه آنان را به طغیان در برابر خداوند و انکار نعمت‌ها، علم و قدرت او^۶ می‌دارد. به همین دلیل، خداوند گاهی انسان‌ها را به چنان بلا و گرفتاری‌ای مبتلا می‌کند تا دریابند که برای نجات از آن هیچ‌یک از قدرت‌های موجود در عالم کاری نمی‌توانند بکنند. در چنین موقعیتی، جبر روزگار آنان را وامی‌دارد که باور کنند هرآنچه غیر خداوند است، تهی و پوشالی است. ناگهان فطرت آغازینی که به دلیل کوهی از جهالت و

۱. لقمه، توشه. (ر.ک: دهخدا، *لغتنامه*، ذیل واژه)

۲. قصص / ۷۸. قرآن این سخن را از زبان قارون نقل کرده است.

۳. مسلماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ بر بافته است. (نساء / ۴۸)

۴. راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۳۸۲.

۵. وجود فطرت خداشناسی و ارزش‌گرایی در انسان، دیدگاه فلاسفه اصالت حس را به چالش می‌کشد که مدعی‌اند، انسان هیچ فطریاتی ندارد. برای نمونه، جان لاک می‌گوید: «نفس انسان در آغاز حیات، لوح ساده‌ای است عاری از هرگونه نقشی و خالی از هرگونه تصویری و تمام تصوراتی که نفس می‌تواند آنها را دارا بشود به تدریج برای او حاصل می‌آید». (فولکیه، *فلسفه عمومی یا ما بعد الطبیعه*، ص ۱۲۷)

غفلت در نهاد آنان خاموش و پنهان مانده بود، بیدار می‌شود و به یاد آنان می‌اندازد که در ورای این عالم مادی و قدرت‌های تهی، خداوندی وجود دارد که حداقل از سه ویژگی دوست‌داشتنی برخوردار است:

۱. او از همه رخدادهای خُرد و کلان و همه آشکار و نهان عالم با همه جزئیات با خبر است؛
 ۲. افزون بر اطلاع از همه رخدادهای، چنان قدرت بیکران و بی‌مانندی دارد که همه موانع ظاهری عالم در برابر او هیچ هستند و او می‌تواند در چشم‌برهم‌زدنی، کارهایی را انجام دهد که از عهده جهانیان بر نمی‌آید؛
 ۳. او درعین آگاهی و قدرت، با بندگان خود مهربان است و با وجود آگاهی از همه نادانی‌ها و گستاخی‌های آنان، چنان ستار و پرده‌پوش است که طبل رسوایی بندگان خود را به صدا در نمی‌آورد و به دلیل ناسپاسی آنان، لطفش را از آنان دریغ نمی‌کند.
- براساس چنین باوری که در فطرت خاموش انسان‌های ناسپاس است، آنان با تمام وجود و با یقینی وصف‌ناپذیر و از همه شگفت‌آورتر با اخلاصی ستودنی، خدای خود را می‌خوانند و از او برای نجات خود از همه مهلکه‌ها، کمک و یاری می‌طلبند.
- چنین پدیده‌ای بارها در زندگی آدمیان تکرار شده است و هربار، فطرت خدا باوری، آنان را دعوت می‌کند که حضور خداوند را در همه هستی باور کنند. البته چنان‌که قرآن نیز اذعان کرده است، شماری بر راه توحید باقی می‌مانند و گروهی تاریک‌دل و نگویند هم‌چنان بر کفر و ناسپاسی خود پای می‌فشارند.
- در سوره عنکبوت چنین آمده است:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ^۱
و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاک‌دلانه می‌خوانند، [ولی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، به ناگاه شرک می‌ورزند.

استناد به فطرت خداشناسی در روایات اهل بیت نیز مشهود است. برای نمونه، شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از ایشان خواست تا خداوند را برای او اثبات کند. امام از او پرسید: آیا هرگز سوار کشتی شده‌ای؟ آن مرد گفت: آری. امام فرمود: آیا پیش آمده است که کشتی

در هم شکند و تو دریابی که نه کشتی ای هست تا تو را نجات دهد و نه نجات بخشی است تا تو را از این مهلکه کفایت کند؟ آن مرد گفت: آری، پیش آمده است. امام فرمود: آیا در چنین حالتی در دلت افتاد که چیزی هست که می‌تواند تو را از این ورطه نجات دهد؟ آن مرد گفت: آری. امام صادق علیه السلام فرمود: آن چیز همان خداوند است که در جایی که هیچ نجات بخشی نیست، می‌تواند نجات دهد و در جایی که هیچ پناهگاهی نیست، می‌تواند پناه دهد.^۱

دو. معادباوری

معادباوری دومین تکلیف سنگین آدمیان در برابر خداوند است که قرآن بسیار از آن سخن گفته است. از میان همه کتب آسمانی، قرآن تنها کتابی است که بیشترین آموزه‌ها را در این زمینه دارد و تصویری بسیار روشن از اسرار جهان آخرت را برای جهانیان عرضه کرده است.

مراد از معاد مجموعه‌ای از رخدادهایی است که از لحظه مرگ انسان شروع و به دنبال آنبرزخ آغاز می‌شود. پس از آن با نفخ صور، با فروپاشی همه اجزای عالم همراه می‌شود و با اجتماع عظیم مردم در صحرای محشر، به حساب اعمال آنان رسیدگی می‌شود. در پایان نیز، نیکوکاران به بهشت و بدکاران به جهنم وارد می‌شوند.

بر این اساس، معادباوری به این معناست که انسان باور داشته باشد که این جهان پایان هستی نیست و انسان پس از مرگ نیست و نابود نمی‌شود؛ زیرا به هنگام مرگ، فقط بدن به عنوان قالب روح از کار می‌افتد؛ اما مرگ و نابودی درباره روح معنا ندارد. خداوند با قدرت بیکران خود، پس از مرگ به انسان حیاتی دوباره می‌بخشد. انسان نخست دربرزخ به صورت موقت به تناسب اعمال نیک و زشتش، در نعمت یا عذاب می‌ماند. پس از برپایی قیامت و محاسبه کامل همه اعمالش، او در بهشت متنعم یا در جهنم معذب خواهد بود. کسانی که سعادت بهشت نصیب آنان می‌شود، جاودانه در آن خواهند ماند؛ اما بسیاری از کسانی که به دلیل اعمال زشت و گناهان خود وارد جهنم می‌شوند، پس از گذراندن دورانی از عذاب، مشمول رحمت الهی می‌شوند و روانه بهشت خواهند شد.

۱. صدوق، التوحید، ص ۲۳۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۴۱.

واژه «برزخ» در لغت به معنای حایل میان دو چیز است^۱ و در اصطلاح به جهان پس از مرگ و پیش از برانگیخته شدن برای قیامت اطلاق می شود. خداوند واژه «برزخ» را در قرآن به همین معنا به کار برده است:

وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ^۲
و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

در آیاتی از قرآن، به صراحت بر حیات برزخی تأکید شده است. براساس این آیات، نیکوکاران پس از مرگ وارد بهشت برزخی و از نعمت های آن متنعم می شوند. در مقابل، بدکاران در جهنم برزخی با انواع عقوبت ها روبه رو می شوند. در بهشت و دوزخ برزخی، فقط بخشی از نعمت ها و عقوبت های بهشت و جهنم اخروی وجود دارد. در روایت مشهور نبوی چنین آمده است: «قبر باغی از باغ های بهشت یا چاله ای از چاله های آتش است»^۳.
به همین دلیل، در برخی از روایات آمده است که نیکوکاران آرزو می کنند هرچه زودتر قیامت برپا شود تا آنان از نعمت های بی پایان اخروی بهره مند شوند. در مقابل، گناهکاران آرزو می کنند قیامت هرگز برپا نشود و آنان گرفتار عذاب بی پایان جهنم نشوند.^۴ برای نمونه، قرآن پس از اشاره ای تلویحی به کشته شدن حبیب نجار که به دفاع از فرستادگان عیسی (ع) به نجران برخاسته بود - چنین آورده است:

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ^۵
[سرانجام به جرم ایمان کشته شد، و بدو] گفته شد: «به بهشت درآی». گفت:
«ای کاش، قوم من می دانستند، که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد».

آیه فوق بر حیات برزخی دلالت دارد؛ زیرا بنابه تصریح بسیاری از آیات، بهشت و جهنم

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۸.

۲. مؤمنون / ۱۰۰. واژه برزخ در این دو آیه به معنای حائل و حد فاصل به کار رفته است: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ؛ دو دریا را [به گونه ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند. میان آن دو، حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند». (الرحمن / ۲۰ - ۱۹)

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴. همان، ص ۲۳۴.

۵. یس / ۲۷ - ۲۶.

پس از فروپاشی عالم و پس از محاسبه کامل اعمال مردم، آشکار می‌شود و افراد پس از مرگ به بهشت وارد نمی‌شوند؛ بنابراین، اعلام آنکه حبیب نجار پس از کشته شدن بلافاصله وارد بهشت می‌شود و آرزو می‌کند که ای کاش تبار او می‌دانستند که چگونه مورد لطف و مرحمت الهی قرار گرفته است، بدان معناست که او به بهشت برزخی وارد شده است.^۱

آیات ناظر به حیات شهیدان نیز، شواهدی بر وجود حیات برزخی هستند. در سوره آل عمران چنین آمده است:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ.^۲

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمان‌اند، و برای کسانی که از پی ایشان‌اند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی برایشان است و نه اندوهگین می‌شوند. بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند، شادی می‌کنند.

تأکید قرآن بر زنده‌انگاشتن شهیدان و روزی داشتن آنان نزد پروردگار، بدان معناست که آنان در برزخ دارای حیات‌اند؛ زیرا این آیه خطاب به کسانی است که در دنیا حضور دارند و هنوز قیامت را درک نکرده‌اند؛ وگرنه پس از برپایی قیامت، همه مردم شهیدان و جایگاه رفیع آنان را با چشم خود می‌بینند و دیگر نیازی نیست از آنان خواسته شود تا شهیدان را زنده بینگارند.

عبارت «يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»، بیانگر آن است که شهیدان به نیکی می‌دانند که چه کسانی به آنان ملحق شده و چشم از جهان فرو بسته و چه کسانی هم‌چنان در قید حیات‌اند.

همان‌گونه که اشاره شد، پس از پایان دوران درنگ در برزخ، یا سعادت ورود به بهشت نصیب آدمیان می‌شود یا آنکه به دلیل کفر یا فسق، مستحق عذاب موقت یا عذاب جاودانه در جهنم خواهند بود.

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به: طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۷، ص ۸۰-۷۹؛ مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*،

ج ۱۸، ص ۳۵۵-۳۵۴.

۲. آل عمران ۱۷۱-۱۶۹.

بهشت، برترین، شیرین‌ترین و لذت‌بخش‌ترین جایگاهی است که خداوند به عنوان پاداش در پایان خوش مؤمنان پرهیزکار و صالح در نظر گرفته و از آن با توصیفات، همچون «فوز عظیم»،^۱ «حسن مآب»،^۲ «اجر عظیم»^۳ و «حیات حقیقی»^۴ یاد کرده است. قرآن از بهشت به عنوان بالاترین و برترین پیروزی نام برده است که در آن انواع نعمت‌های معنوی؛ همچون لقاء و رضایت الهی و نیز انواع نعمت‌های ظاهری؛ همچون همسران بهشتی، خانه‌ها و باغ‌ها برای لذت هرچه بیشتر بهشتیان در نظر گرفته شده است. قرآن در آیات متعددی با برشمردن هریک از نعمت‌های معنوی و مادی بهشت، از آن تمجید و ستایش کرده است. افزون بر آن، در نگاهی کلی نیز، بهشت و نعمت‌های آن را ستایش و بارها یادآوری کرده است که کسانی که پایان کارشان به بهشت انجامیده است و شایستگی ورود به آن را یافته‌اند، پیروزی بزرگی نصیبشان شده است. در سوره آل عمران چنین آمده است:

فَمَنْ زُجِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ.^۵

کسی که به بهشت می‌رود، افزون بر بهشت رفتن، از عذاب جهنم ایمنی یافته است.

چنین ایمنی‌ای، در کنار بهره‌مندی از نعمت‌های بهشتی، به معنای نیل به فوز است. در سوره توبه نیز پس از برشمردن باغ‌های بهشتی، رودخانه‌های پاک و رضایت الهی آنها را «فوز عظیم» دانسته است: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

در شماری از آیات قرآن از بهشت با عنوان «اجر عظیم» یا «اجر حُسن» یا «حُسن ثواب»؛ یعنی پاداش نیکو یاد شده است. در سوره آل عمران، پاداش آخرت با صفت «حُسن» و نیکو آمده است: «فَاتَّاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ»؛ درحالی که برای پاداش دنیوی از این صفت استفاده نشده است. این امر ممکن است نشان‌دهنده برتری پاداش آخرت نسبت به پاداش دنیوی باشد.

۱. نساء / ۱۳.

۲. ص / ۴۹.

۳. توبه / ۲۲.

۴. عنکبوت / ۶۴.

۵. آل عمران / ۱۸۵.

در آیات متعددی از قرآن،^۱ از بهشت به عنوان جایگاهی خوش و فرجامی نیک برای مؤمنان صالح یاد شده است که درحقیقت، دعوت از صاحبان عقل و حبّ برای نیک‌منشی است تا براساس فطرت خیرخواهی و خیراندیشی، فرجامی نیک و رضایت‌بخش برای آنان فراهم شود. در سوره «ص» دراین باره چنین آمده است: «وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ».^۲

بخشی از نعمت‌های بهشت، نعمت‌های معنوی هستند. مقصود از نعمت‌های معنوی در برابر نعمت‌های مادی، آن بخش از نعمت‌ها و لذت‌های بهشتیان است که بیشتر از آنکه به جسم ظاهری و مادی آنان مربوط باشد، با جان و روحشان مرتبط است.

به عبارت روشن‌تر، روح و جان بهشتیان از آنها بهره‌مند می‌شود. وقتی قرار است انسان با جسم و جانش محشور شود، بخشی از خوشی‌ها و لذت‌ها مربوط به جسم و بخشی دیگر مربوط به جان او خواهد بود. در مقابل، برای جهنمیان نیز عذاب‌های جسمانی و معنوی وجود دارد. از نعمت‌های روحی می‌توان با نام نعمت‌ها و لذت‌های روحی، روانی و باطنی نیز یاد کرد.

قرآن به نیکی بر چنین لذت‌ها و نعمت‌هایی تأکید می‌کند و با ذکر برتری نعمت‌های معنوی بر نعمت‌های مادی، معمولاً از آنها به صورت خاص و جداگانه نام می‌برد.

لذت لقاء و دیدار خداوند به معنای صحیح آن، یکی از لذت‌های معنوی بهشتیان است که البته نصیب گروهی خاص از بهترین بندگان صالح خداوند در بهشت می‌شود و آن را می‌توان بالاترین مرحله از قرب به خداوند دانست.

یکی دیگر از نعمت‌های معنوی بهشتیان، برخورداری از رضایت الهی است. کسب چنین رضایتی بدین معناست که خداوند بر کارنامه زندگانی چند ده ساله کسی مهر تأیید زده است. قرآن کریم با برشمردن نعمت‌های بهشتی، از رضایت الهی به عنوان نعمتی برتر یاد کرده است. در سوره توبه، پس از برشمردن نعمت‌های مادی چنین آمده است: «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ».^۳

در برابر نعمت‌های معنوی، بخش زیادی از لذت‌های بهشتیان - که در آیات فراوانی از قرآن ذکر شده است -^۴ لذت‌های مادی هستند؛ یعنی لذت‌هایی که در بهره‌جویی از آنها،

۱. رعد / ۲۹؛ ص / ۲۵.

۲. ص / ۴۹.

۳. توبه / ۷۲.

۴. زخرف / ۷۱؛ محمد / ۱۵.

جسم و بدن بهشتیان بیش از روحشان دخالت دارد؛ نظیر همسران بهشتی، لباس‌ها و زینت‌های بهشتی، خانه‌ها و قصرها، باغ‌ها و سایه‌ها، نهرها و چشمه‌ها، غذاها و نوشیدنی‌های خاص.

در مقابل بهشت، برای کافران و فاسقان نیز، جهنم پیش‌بینی شده است. جهنم از ریشه «جهنم» به معنای چاله و چاهی عظیم و پر از آتش و انواع عذاب‌هاست^۱ که به تعبیر حضرت امیر علیه السلام در دعای کمیل، عذاب آن چنان بزرگ و شدید است که آسمان و زمین تاب تحمل آن را ندارند.^۲

خداوند بارها در قرآن به مردم تذکر داده که عذاب جهنم بسیار فراتر از تاب و طاقت آنان است و بالاترین نگونساری فروغلتیدن در آن است.^۳ قرآن اذعان می‌کند که عذاب جهنم آن قدر دردناک است که شخص دوست دارد همه اعضای خانواده و تبارش و همه ساکنان زمین را فدا کند تا او را از آن نجات دهند.^۴ در جایی آمده است که گناهکارِ مُعَذَّب در عذاب الهی حاضر است که همه زمین را پراز طلا کنند تا جان او را رها سازند.^۵

بدترین عذابی که اهل جهنم پیوسته با آن دست‌به‌گریبان‌اند، عذاب آتش است. این آتش بارها با نام «حامیه» توصیف شده است؛^۶ یعنی داغ‌بودن. گاه نیز از آن به «نارالله»؛ یعنی آتش الهی تعبیر شده است که بر جان اهل جهنم فرو می‌پاشد^۷ و گاه هیزم آن، خود آدمیان هستند؛^۸ آتشی که در آن مستغرق‌اند و به تعبیر آیات قرآن، تمام وجود آنان را

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۱۱۲.

۲. در بخشی از دعای کمیل آمده است: پس چگونه تاب و تحمل بلای آخرت و ناملايمات بزرگ آن را خواهم داشت، در حالی که بلاهای آخرت مدت‌ش طولانی، دوامش همیشگی و تخفیفی برای مبتلایان به آن نیست؛ زیرا آن بلا از خشم و انتقام تو سرچشمه گرفته و آن هم چیزی است که آسمان‌ها و زمین تاب تحمل آن را ندارد (چه رسد به من که بنده خوار و ناتوان و بسیار کم طاقت). (قمی، *مفاتیح الجنان*، ص ۱۲۰)

۳. بقره / ۱۷۵.

۴. معارج / ۱۴-۱۱.

۵. آل عمران / ۹۱.

۶. قارعه / ۱۱.

۷. نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَّةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ؛ آتش افروخته خدا [یی] است. [آتشی] که به دل‌ها می‌رسد (همزه ۶-۷).

۸. فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ؛ پس اگر نکردید - و هرگز نمی‌توانید کرد - از آن آتش که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند، و برای کافران آماده شده، بپرهیزید. (بقره / ۲۴)

درببر گرفته است.^۱ جهنمیان آن قدر با آتش دردناک جهنم همراه اند که قرآن پیوسته از آنان با عنوان «أَصْحَابُ النَّارِ» یاد کرده است.^۲

افزون بر عذاب های جسمی، اهل جهنم از عذاب روحی و معنوی نیز به شدت رنج می برند. آنان از سخن گفتن با خداوند محروم اند؛ زیرا خداوند اعلام کرده است که با اهل جهنم سخن نخواهد گفت؛ آنان را پاک نخواهد کرد و به آنان نخواهد نگریست.^۳

قرآن تصریح می کند که عذاب هایی که اهل جهنم متحمل می شوند، کیفر مستقیم اعمال آنان است و چنان نیست که خداوند چیزی بر آن افزوده باشد یا به آنان هرچند به اندازه نخ کشیده شده در درون هسته خرما، ستمی کرده باشد.^۴ در سوره یونس چنین آمده است:

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ.^۵

پس به کسانی که ستم ورزیدند، گفته شود: «عذاب جاوید را بچشید. آیا جز به [کیفر] آنچه به دست می آوردید، جزا داده می شوید»؟

۲. تکالیف رفتاری انسان در برابر خدا

یک. انجام فرایض دینی

مهم ترین تکلیف رفتاری آدمیان در برابر خداوند آن است که در برابر فرامین الهی سر تعظیم و تسلیم فرود آورند و به آنها پایبند باشند. از این کار می توان با عنوان «عبودیت» یاد کرد. عبودیت به معنای بندگی، کرنش و سرسپردگی در برابر خداوند است. هنگامی که زمین به طور کامل هموار و قیراندود شود به آن «الطریق المعبد»^۶ می گویند؛ یعنی زمینی

۱. إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا؛ ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده هایش آنان را در برمی گیرد. (کهف / ۲۹)

۲. این اصطلاح بیست بار در قرآن به کار رفته است.

۳. آل عمران / ۷۷.

۴. وَلَا يَظْلُمُونَ فَتِيلًا؛ و به قدر نخ روی هسته خرمایی ستم نمی بینند. (نساء / ۴۹)

۵. یونس / ۵۲. در سوره یس نیز چنین آمده است: «فَالْيَوْمَ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ امروز بر کسی هیچ ستم نمی رود، جز در برابر آنچه کرده اید پاداشی نخواهید یافت». (یس / ۵۴؛

نیز بنگرید به: طور / ۱۶؛ تحریم / ۷)

۶. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۰۶.

آسفالت شده که فرازونشیب ندارد و در برابر کسی که از روی آن عبور می‌کند، رام است و چموش نیست. بر این اساس، وقتی انسان در برابر او امر و نواهی خداوند سر تسلیم فرود می‌آورد، به مقام عبودیت رسیده است.^۱

عبودیت را باید روح و جان همه آموزه‌های دینی دانست؛ زیرا هدف نهایی آموزه‌های دینی آن است که انسان با خداوند آشتی کند و در کنار باور به وجود و حضور او در هستی و باور به توحید و بی‌همتایی او، در برابر عظمت بی‌منتهای الهی سر تعظیم فرود آورد. به همین دلیل، قرآن هدف از آفرینش آدمیان و جتّیان را عبودیت خداوند دانسته است؛ آنجاکه می‌فرماید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي^۲
و جن و انس را نیافریدم، جز برای آنکه مرا پرستند.

دلیل آنکه انسان به مقام خلیفه الهی رسید، آن است که در سایه کرنش و بندگی خداوند، خداگونه شد و در پی آن توانست جانشین او بر روی زمین باشد.^۳ با چنین کرنشی انسان بسان خداوند، لباس زیبایی و خوبی بر تن می‌کند و همچون ذات پاک و پیراسته الهی، از هر زشتی و پلشتی‌ای پاک و پیراسته می‌شود.

بر همین اساس، در برخی از روایات آمده است که خداوند انسان را به مثال و همانند خود آفرید؛^۴ یعنی در او چنان شایستگی‌ای دید که می‌تواند در عالی‌ترین حدّ، تجلی‌بخش اسماء و صفات الهی باشد.

چنین عبودیتی در عالی‌ترین حد خود، در میان انبیا و اولیای الهی مشهود است؛ زیرا آنان از عظمت الهی بیش از دیگران باخبر هستند و خود را در برابر این عظمت، بسیار خُرد و ناچیز و بلکه هیچ می‌انگارند. به همین دلیل، عبودیت و عبادت آنان در برابر خداوند رنگ و بویی دیگر دارد. سرّ آنکه آنان به چنان درجه‌ای از عظمت و بزرگی رسیده‌اند که در

۱. راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۳۱۹.

۲. ذاریات / ۵۶.

۳. برای آگاهی بیشتر در این باره رک: طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۱۶.

۴. مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۴، ص ۱۵-۱۱. علامه مجلسی در این صفحات ضمن نقل طرق مختلف این حدیث، چگونگی تأویل آن را نیز ذکر کرده است.

برگ‌های تاریخ جاودانه شده‌اند، کسب مقام عبودیت تام در برابر خداوند است. در تشهد نمازها، با عبارت « أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ » بر عبودیت رسول اکرم (ﷺ) تأکید می‌شود، آن‌هم پیش از گواهی دادن به رسالت آن حضرت. این نشان می‌دهد که ایشان مقام رسالت را از رهگذر عبودیت و بندگی خداوند به دست آورده‌اند.

عشق و شیدایی پیامبر به عبادت، به‌ویژه نماز، کار را به‌جایی رساند که خداوند به او اعلام کرد که قرآن برای به‌زحمت انداختن او نازل نشده است:

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى^۱

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.

از امام باقر (ﷺ) در تفسیر این آیه، چنین نقل شده است: عایشه از پیامبر اکرم (ﷺ) پرسید: ای رسول خدا! چرا تا این حد به خود زحمت می‌دهی، مگر خداوند تمام گناهان قبل و بعد شما را نیامرزیده است؟^۲ پیامبر اکرم (ﷺ) فرمود: «ای عایشه! آیا نباید بنده شاکری باشم؟» امام باقر (ﷺ) فرمود: پیامبر پیوسته روی انگشتان پای خود (برای عبادت) می‌ایستاد، تا آنکه خداوند این آیه را نازل فرمود: «ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم که خود را به زحمت اندازی».^۳

افزون بر آن، به‌استناد برخی از آیات قرآن و روایات، آن حضرت بیشتر ساعات شب را عبادت و با خداوند رازونیا می‌کرد.^۴ همچنین تمام روزه‌های سه روز هر ماه و نیز روزه‌های ماه‌های رجب و شعبان را در هر سال به جا می‌آورد^۵ و در دهه آخر ماه رمضان هر سال برای عبادت در مسجد معتکف می‌شد.^۶ امام سجاد (ﷺ) با آن همه عبادت و بندگی طاقت‌سوز، که به دلیل آن «سید الساجدین» و «زین العابدین» ملقب شد، عبادت خود و عبادت حضرت

۱. طه / ۲.

۲. اشاره عایشه به این آیه است: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ». (فتح / ۲) البته باید دانست که مقصود از گناه در آیه شریفه، گناه به معنای اصطلاحی آن نیست؛ زیرا پیامبر اکرم معصوم و از هر گناه و خطایی مبرا است. (برای آگاهی بیشتر از تأویل صحیح آیه، رک: طباطبایی، المیزان ج ۱۸، ص ۲۵۸-۲۵۹)

۳. کلینی، الکافی ج ۲، ص ۹۵.

۴. آیه «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثَي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ دَرْحَقِيقَتِ، پروردگارت می‌داند که تو نزدیک به دوسوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را برمی‌خیزی» (مزمّل / ۲۰) ناظر به این امر است.

۵. برای تفصیل بیشتر رک: طباطبایی، سنن النبى ص ۱۵۴-۱۴۸.

۶. کلینی، الکافی ج ۴، ص ۱۷۵.

امیر را در برابر عبادت پیامبر اندک می‌انگاشت؛^۱ بنابراین درباره عبودیت و عبادت پیامبر دیگر چه می‌توان گفت؟

عبادت شبانه‌روزی حضرت امیر علیه السلام، برترین شاگرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مثال‌زدنی است.^۲ آن حضرت به هنگام شب در بیابان چنان در مناجات و رازونیا با خداوند غرق می‌شد که از هوش می‌رفت و گاه برخی از یاران‌شان گمان می‌کردند که از دنیا رفته است.^۳ در توصیف عبودیت و عبادت فاطمه زهرا علیها السلام آمده است که گاه شب‌ها تا به سحرزاری می‌کرد و گاه به جای درخواست حوائج شخصی از ساحت پروردگار، برای دیگران دعا می‌کرد.^۴ عبودیت، کرنش و سر تعظیم فرود آوردن در برابر خداوند، نمادها و نشانه‌هایی دارد که نماز از مهم‌ترین آنهاست. در متون دینی بارها بر خواندن نماز تأکید شده است و تقریباً آیه‌ای از قرآن نیست که در کنار برشمردن صفات مؤمنان و پرهیزکاران، از اقامه نماز سخن نگفته باشد. واژه «صلاة» به صورت فعلی و اسمی بیش از ۹۰ بار در قرآن تکرار شده و بارها بر محافظت بر نماز تأکید شده است:

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ.^۵
بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.

در نخستین آیات سوره بقره، در توصیف پرهیزکاران چنین آمده است:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.^۶
آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

در سوره مؤمنون دوبار از خشوع مؤمنان در نماز و محافظت آنان از نماز سخن گفته شده است:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * ... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ.^۷
همانان که در نمازشان فروتن‌اند ... و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند.

۱. همان، ج ۸، ص ۱۶۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۵۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ص ۲۴ و ۱۰۳؛ صدوق، الخصال، ص ۵۱۷.

۳. محمدی ری‌شهری، موسوعة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۹، ص ۲۰۷؛ نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

۴. جمله «الجار ثم الدار» از ایشان معروف است. (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۲؛ ج ۸۶، ص ۳۱۳).

۵. بقره / ۲۳۸.

۶. بقره / ۳.

۷. مؤمنون / ۲ و ۹.

در سوره معارج، پس از نکوهش صفات رذیله آدمیان؛ همچون بخل و آز، نمازگزاران را از این رذیلت‌ها مستثنا کرده و صفات مختلف آنان را برشمرده است. در میان این صفات نیز، بر استمرار نمازگزاران بر نماز و محافظت آنان از نماز تأکید کرده است:

إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ... * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ.^۱
غیر از نمازگزاران؛ همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند ... و کسانی که بر نمازشان مداومت می‌ورزند.

در این دو دسته از آیات، ضمن برشمردن صفات پرهیزکاران، از نماز به عنوان اولین و آخرین ویژگی آنان یاد شده است. همچنین به جای برشمردن اصل برپاداشتن نماز، بر اموری فراتر از اقامه آن؛ همچون خشوع در نماز و مراقبت از آن تأکید شده است.

در برخی دیگر از آیات نیز، بی‌توجهی، ریاکاری^۲ و کسالت در نماز^۳ نکوهش شده است. قرآن نماز را راهکار ذکر الهی می‌داند: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۴ و به یاد من نماز برپا دار. و آن را بازدارنده از کارهای زشت و ناروا می‌شناسد:

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.^۵
و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد.

از نگاه قرآن در برنامه تبلیغی و عبادی همه پیامبران، نماز جایگاهی ویژه داشته است، چنان‌که از زبان ابراهیم علیه السلام چنین آمده است:

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِي.^۶
پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز، پروردگارا، و دعای مرا بپذیر.

۱. معارج / ۳۴-۲۲.

۲. قَوْلِ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ پس وای بر نمازگزارانی، که از نمازشان

غافل اند، آنان که ریا می‌کنند. (ماعون / ۶-۴)

۳. وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يَرَاءُونَ النَّاسِ. (نساء / ۱۴۲)

۴. طه / ۱۴.

۵. عنکبوت / ۴۵.

۶. ابراهیم / ۴۰.

خداوند در قرآن بارها از نماز به عنوان یکی از برنامه های شریعت یهود یاد کرده است. در سوره بقره خطاب به یهودیان می فرماید:

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ^۱

از شکیبایی و نماز یاری جوئید. و به راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان.

و از زبان عیسی علیه السلام آن هم در حالی که در گهواره به سخن درآمد، چنین آمده است: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»^۲ و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است. همچنین از زبان لقمان، ضمن برشمردن نصایح او به فرزندش، از اقامه نماز یاد کرده است:

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ^۳

ای پسرک من، نماز را برپا دار.

دو. ترک معاصی

افزون بر به جا آوردن فرایض دینی، دومین تکلیف انسان در برابر خداوند، ترک معاصی است. انسان باید عالم را محضر خداوند بداند و در برابر خداوند ادب حضور داشته باشد. او باید حرمت ولی نعمت اصلی خود را رعایت کند و در برابر او، از هر نوع عصیان و سرکشی ای، پرهیز کند. قرآن برای مفهوم گناه، واژه های گوناگونی به کار برده است؛ از جمله اثم، اصر، ثقل، جرم، جناح، حرام، ذنب، ذلّه، ظلم، سیئه و عثرة.

گناهان را با منظرهای مختلف، می توان به چند دسته تقسیم کرد؛ نظیر گناهان بزرگ و کوچک؛ گناهان جوانحی و جوارحی و

با بررسی آیات ناظر به پدیده گناه، می توان حداقل هفت نکته اساسی را برداشت کرد:

۱. گناه جایگاه انسان را در برابر خداوند و در نگاه فراتر، در برابر عالم ملکوت فرو می کاهد و گاه تا آن اندازه پیش می رود که انسان را مستحق لعن و نفرین خداوند، فرشتگان و همه بندگان صالح خداوند می کند؛

۲. گناه باعث محرومیت انسان از بسیاری از توفیقات معنوی، علمی و اخلاقی می شود. گناه

۱. بقره / ۴۵.

۲. مریم / ۳۱.

۳. لقمان / ۱۷.

باعث می‌شود بسیاری از بسترها و راه‌های رسیدن به سعادت از بین برود؛ به گونه‌ای که گاه حال و هوای دعا، مناجات و عبادت از انسان گرفته می‌شود؛

۳. گناه انسان را به «خودفراموشی» مبتلا می‌کند که تلخ‌ترین پیامد آن است. در پی خودفراموشی ممکن است فرد در عین آنکه دغدغه همه امور را دارد؛ از حال نگونسار خود بی‌خبر بماند و از یاد ببرد که باید برای نجات خود قدمی بردارد؛

۴. گناه اعتبار و آبروی انسان را در میان اعضای خانواده، دوستان، همکاران، همسایگان از بین می‌برد و گاه باعث نابودی اعتبار و وجهت اجتماعی او در شهر، کشور و گاه حتی در جهان می‌شود و لکه ننگ و عار را بر پیشانی انسان می‌نشانند؛

۵. گناه باعث نزول عذاب الهی در دنیا می‌شود. این عذاب گاه سراسر جهان را دربر می‌گیرد؛ چنان‌که خداوند به دلیل گناه بت‌پرستی قوم نوح، همه ساکنان زمین را، به استثنای دین‌باوران، غرق کرد. گناه گاهی چنان خشم خداوند را برمی‌انگیزاند که از آسمان بر سر گناهکاران سنگ باریده می‌شود؛ چنان‌که خداوند با قوم لوط چنین کرد؛

۶. گناه باعث می‌شود انسان گرفتار عذاب برزخ و جهنم شود. گاه نیز باعث می‌شود که انسان در عذاب و نعمت جاودانه بماند و حتی به اندازه یک روز اجازه رهایی پیدا نکند؛

۷. گناهان به ویژه گناهان اخلاقی، نشان‌دهنده رذایلی نفسانی در وجود انسان هستند. تا زمانی که انسان آن رذایل را از درون جان خود پاک نکند، هم‌چنان گرفتار گناهان متناسب با آن خواهد بود.

براساس آنچه در متون دینی آمده است، نخستین گناهی که در هستی ثبت شد، «تمرد ابلیس از فرمان الهی» بود که ریشه در «تکبر» داشت. ابلیس خود را از آتش و آتش را برتر از خاک می‌دانست و معتقد بود که چون برتر از آدم است، باوجود فرمان الهی، نباید در برابر او سجده کند.^۱ دومین گناه در هستی، ترک اولای حضرت آدم علیه السلام در «تناول از میوه درخت ممنوعه» بود که ریشه در «حرص» داشت.^۲ خداوند از آدم و همسرش خواسته بود تا از همه

۱. اعراف / ۱۲.

۲. اعراف / ۲۲ - ۱۹. درباره ماهیت اصلی این درخت، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد. (برای تفصیل

بیشتر ر.ک: نصیری، *رابطه متقابل کتاب و سنت*، ص ۴۳۸ - ۴۲۸)

نعمت‌های بهشت بهره‌برند؛ اما به درخت نزدیک نشوند؛ ولی آنان فریب شیطان را خوردند و اسیر آزمندی خود شدند و پس از خوردن میوه درخت از بهشت رانده شدند.^۱

سومین گناه هستی، «قتل به ناحق» بود که ریشه در «حسادت» داشت. پس از آنکه خداوند قربانی هابیل را پذیرفت، قابیل به او حسادت کرد و برادر خود را به ناحق کشت و مستوجب عذاب الهی شد.^۲

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که گناهان ابلیس، آدم و قابیل ریشه در ردیلت‌های اخلاقی آنان داشت که عبارت بود از «کبر»، «حرص» و «حسادت».

این امر در روایتی از امام صادق (ع) تأیید شده است:

ریشه‌های کفر سه چیز است: حرص، تکبر و حسادت؛ اما حرص درباره‌ی آدم اتفاق افتاد؛ آنجا که آدم از درخت نهی شد و حرص او را واداشت تا از آن تناول کرد و اما تکبر مربوط به ابلیس بود که به سجده برای آدم فرمان گرفت؛ اما سرکشی کرد و اما حسادت درباره‌ی فرزندان آدم رخ داد که یکی از آنها برادر خود را کشت.^۳

به استناد متون دینی، گناهان دیگری که باعث نگونسازی انسان و محرومیت او از سعادت بهشت می‌شوند، عبارت‌اند از:

۱. عاق والدین؛ ۲. عادت به شراب‌خواری؛ ۳. منت گذاشتن پس از انجام دادن کار خیر؛^۴
۴. خونی را به ناحق ریختن؛ ۵. سخن چینی کردن؛ ۶. قطع کردن پیوند خویشاوندی؛
۷. مالیات گرفتن از مردم برای حاکم ستمکار؛ ۸. آلوده دامن و فاجر بودن؛ ۹. دچار بخل بودن؛^۵
۱۰. روییدن گوشت بدن از مال حرام.^۶

۱. عموم مفسران با پذیرش اصل عصمت آدم، لغزش او را به صورت‌های گوناگون تأویل کرده‌اند. (برای آگاهی بیشتر در این باره رک: طوسی، *التبیان*، ج ۱، ص ۱۶۰؛ طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۱۲۹-۱۱۵)

۲. مائده ۳۱/ ۲۷.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۸۹.

۴. حمیری، *قرب الاسناد*، ص ۸۲.

۵. کلینی، *الکافی*، ج ۷، ص ۲۷۳.

۶. صدوق، *الخصال*، ص ۴۳۶.

۷. همو، *ثواب الأعمال*، ص ۲۷۰.

۸. حرانی، *تحف العقول*، ص ۳۹۰.

۹. شریف رضی، *المجازات النبویة*، ص ۱۱۴.

بررسی و مشاهده رخدادهایی که بر سر امت‌های گذشته آمده است نیز نشان می‌دهد که یکی از عوامل مهم سقوط و هلاکت آنان، ارتکاب معاصی بوده است. به همین دلیل، به استناد آیات قرآن، پیامبران بارها با جمله «أَفَلَا تَتَّقُونَ» امت‌های خود را مخاطب قرار دادند و از آنان خواستند که در برابر خداوند تقوا پیشه کنند.

برای نمونه، قوم لوط به دلیل ارتکاب گناه جنسی «هم‌جنس‌گرایی» دچار عذاب الهی شدند و از آسمان بر سر آنان سنگ بارید.^۱ قوم شعیب به دلیل فساد اقتصادی؛ یعنی کم‌فروشی و نیرنگ در معاملات، مستوجب عقوبت الهی شدند.^۲ بنی‌اسرائیل بآنکه دو غذای آسمانی «مَن» و «سَلْوٰی» برای آنان نازل شده بود؛ به دلیل دنیاطلبی و زیاده‌خواهی و... چهل سال در بیابان سینا سرگردان شدند.^۳

عالمان یهود نیز برای کسب ثروت بیشتر، دین را وسیله قرار دادند و دین‌فروشی کردند و به انواع تباهی‌های اقتصادی همچون رشوه و ربا درگتیدند. آنان به دلیل همین گناه اخلاقی، در برابر دعوت عیسی علیه السلام ایستادگی کردند و مانع از تحقق آرمان‌های آن پیامبر آسمانی شدند.^۴

یهود و نصارا بآنکه پیامبر اسلام را به اندازه پسران خود می‌شناختند و اوصاف او را در تورات و انجیل خوانده بودند؛ به دلیل تعصب و حمیت جاهلی،^۵ تن به پذیرش اسلام ندادند و هم‌چنان بر دین منسوخ خود باقی ماندند.^۶

در دوران رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز، بسیاری از لغزش‌های مسلمانان باعث صدماتی جبران‌ناپذیر شد. برای نمونه، در جنگ أحد طمع، دل‌بستگی به دنیا و میل برای به‌چنگ آوردن غنیمت جنگی باعث شد تا جنگجویانی که مسئولیت حفظ تنگه‌ای را برعهده داشتند، مسئولیت خود را رها کنند که باعث هجوم دشمن شد و بیش از ۷۰ تن از مسلمانان به شهادت رسیدند.^۷ در جنگ حنین غرور مسلمانان و فریفتگی به تعداد

۱. عنکبوت / ۲۹.

۲. شعراء / ۱۸۱-۱۸۲.

۳. بقره / ۶۰-۵۷.

۴. توبه / ۳۴.

۵. بقره / ۱۴۶.

۶. اعراف / ۱۵۷.

۷. آل عمران / ۱۵۴-۱۵۳.

نیروه‌های خود، باعث شکست آنان شد؛ درحالی که شمار نیروهای مسلمانان سه برابر شمار دشمنان بود.^۱

بررسی و مرور سوره‌ها و آیات نازل شده بر پیامبر اکرم ﷺ نشان می‌دهد که سبب نزول آنها، لغزش‌های اخلاقی و گناهان برخی از مسلمانان بوده است. برخی از این گناهان و لغزش‌ها عبارت‌اند از: کوتاهی ثعلبه بن حاطب در پرداخت زکات، باوجود تعهد کمک به مستمندان؛^۲ لغزش بهلول نباش؛^۳ خیانت ابولبابه در برخورد با یهود و اشاره به آنان که پیامبر، آنان را خواهد کشت؛^۴ برخورد سبک‌سرانه گروهی از اعراب با پیامبر اکرم^۵ و دخالت شماری از مسلمانان در ماجرای تهمت به همسر پیامبر.^۶

رخدادهای عصر خلفا و دوران حکومت امویان و عباسیان و نیز رخداد‌های دوران حکومت سایر زمامداران خُرد و کلان نیز از این قاعده مستثنا نیست. بسیاری از کژرفتاری‌ها که ما امروز از آنها به‌زشتی یاد می‌کنیم، ناشی از لغزش‌های اخلاقی و گناهان آنان بوده است. تأمل در چنین مصادیقی و نیز بازخوانی سایر رخداد‌های تاریخی از آغاز تا عصر حاضر، نشان می‌دهد که پایبندنبودن به تقوای الهی و درغلتیدن در انواع گناهان، مهم‌ترین عامل بروز جرم‌ها و جنایت‌های بشر بوده و همواره بیشتر صدمات را به دین و دنیای آنان وارد کرده است.

۱. توبه / ۲۵.

۲. توبه / ۷۷-۷۵؛ رک: محلی و سیوطی، *تفسیر الجلالین*، ص ۲۰۲.

۳. بنگرید به: طباطبایی، *المیزان*، ج ۴، ص ۲۴.

۴. انفال / ۲۷.

۵. حجرات / ۵-۴.

۶. نور / ۱۷-۱۱.

پژوهش و اندیشه

۱. درباره منشأ حق و تکلیف گزارشی را تهیه کنید.
۲. اهداف و آثار حق و تکلیف را بررسی نمایید.
۳. حق و تکلیف از نظر اسلام چیست؟

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. حق و تکلیف در اسلام، جوادی آملی، عبدالله، قم، اسراء.
۲. حقوق و سیاست در قرآن، مصباح یزدی، محمدتقی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳. نظریه حقوق اسلام، مصباح یزدی، محمدتقی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۴. دائرة المعارف قرآن کریم، جمعی از نویسندگان، ج ۸، قم، بوستان کتاب.

فصل نهم:

تفسیر سوره حمد

اهداف فصل:

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

۱. جایگاه سوره حمد را بر پایه روایت اهل بیت علیهم السلام تبیین نمایند.
۲. مهمترین نکات تفسیری آیات سوره حمد را بیان کنند.
۳. زیبایی‌های سوره حمد را توصیف نمایند.

درآمد

سوره حمد نخستین سوره‌ای است که به صورت کامل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. آن حضرت در روایاتی فرمود:

به مسلمانی که سوره فاتحة الكتاب را بخواند، پاداش خواندن دو ثلث قرآن داده می‌شود و نیز به او پاداش نیکوکاری به هر مرد و زن مؤمنی عطا می‌گردد.^۱
سوره حمد با فضیلت‌ترین سوره‌ای است که خدای متعال در کتاب خود نازل کرد.^۲
این سوره شفا دهنده هر دردی به جز مرگ است.^۳

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود: «اگر هفتاد مرتبه این سوره را بر مرده خواندید و زنده شد،

تعجب نکنید».^۴

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۸.

۲. همان.

۳. عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۲۰.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۲۳.

سوره حمد عصاره قرآن است و در آن به کل معارف قرآنی اشاره شده است. در این سوره نخست سخن از توحید و صفات الهی است و اینکه خدای متعال با داشتن صفت ربوبیت، رحمانیت، رحیمیت و مالک بودن روز جزا، مستحق هرگونه حمد و ستایشی است. آنگاه به بندگان تعلیم داده شده که چگونه با خدا سخن بگویند و از او چه بخواهند.

این سوره دارای نام‌های متعددی چون حمد، فاتحة الكتاب، أم الكتاب و سبع المثانی است. سوره حمد از نظر لحن و آهنگ با سوره‌های دیگر قرآن متفاوت است. خدای متعال در این سوره شیوه مناجات و سخن گفتن با خود را به بندگانش آموخته است. آغاز این سوره با حمد و ستایش پروردگار شروع می‌شود و با ابراز ایمان به مبدأ (خداشناسی) و معاد ادامه یافته و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می‌گیرد.

این سوره از یک نظر به دو بخش تقسیم شده است: یکی «حمد و ثنای خدا» و دیگری «نیازهای بنده». پیامبر ﷺ فرمود:

خدای متعال می‌فرماید: من سوره حمد را میان خود و بنده‌ام تقسیم کردم. نیمی از آن برای من و نیمی از آن برای بنده من است. بنده من حق دارد هرچه را می‌خواهد، از من طلب کند.^۱

نظر به جایگاه والای سوره حمد در میان سوره‌های قرآن کریم و به‌ویژه آنکه سوره حمد در تمام نمازها خوانده می‌شود و هیچ نمازی بدون سوره حمد وجود ندارد، این فصل بر آن است تا به اختصار به تفسیر آیات نخستین سوره قرآن کریم بپردازد.

۱. گرامی‌ترین آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنده و مهربان.

در روایات از نخستین آیه سوره حمد به عنوان «گرامی‌ترین آیه» یاد شده است.^۲ «بسم الله الرحمن الرحيم» آغازگر هر سوره و جزئی از آن است. تنها سوره بی‌بسم الله، سوره براءت

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۸.

۲. عن الباقر عليه السلام: «سَرَقُوا أَكْرَمَ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». (عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۱۹)

(توبه) است که مطابق فرمایش امام علی علیه السلام علتش در این نکته نهفته شده که «بسم الله الرحمن الرحيم» کلمه امان و رحمت بوده و اعلام برائت از کفار و مشرکان با اظهار محبت و رحمت ناسازگار است.^۱

امام رضا علیه السلام درباره جایگاه این آیه فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی چشم به سفیدی آن.^۲

در میان مردمان ملل مختلف جهان رسم چنین است که کارهای مهم خود را مطابق اعتقاد سالم یا ناسالم خویش، به نام بزرگی از بزرگان مورد علاقه خود می‌آغازند تا نتیجه کارشان مبارک و فرخنده باشد. از این رو، برخی به نام خدا و به دست اولیای الهی، و برخی نیز به نام بت و طاغوت و به دست ظالمان، کاری را شروع می‌کنند.

اهمیت بسمله تا بدان پایه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر کار مهمی را که بی نام خدا آغاز شود، بی فرجام دانسته است.^۳ از همین رو شایسته است هنگام شروع هر کاری، چه بزرگ و چه کوچک، بسم الله گفته شود تا پربرکت گردد.

بر این بنیاد، هنگام بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نخستین پیام نازل شده از سوی خدای متعال آیه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»^۴ بود. همچنین هنگام آغاز طوفان نوح، آن حضرت از یاران خویش می‌خواهد تا هنگام سوار شدن بر کشتی و به وقت توقف آن «بسم الله» بگویند^۵ تا از این آزمایش سهمگین با موفقیت فارغ گردند.

سوره‌های قرآن با جمله بسم الله آغاز می‌گردد تا انسان را متوجه سازد که همه تعالیم و دستوراتش از مبدأ حق و از مظهر رحمت است. دستور گفتن این جمله برای همین است که انسان روی فکر و دل را از غیر خدا برگرداند تا به هر عملی با دید توحیدی بنگرد و از پراکندگی فکری به سوی وحدت و ارتباط با خدا درآید و در هنگام اقدام به هر عملی،

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۴.

۲. صدوق، معین أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵.

۳. کل امر ذي بال لم يذكر فيه بسم الله الرحمن الرحيم فهو أبتى. (فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۸)

۴. علق ۱.

۵. هود ۴۱ و ۴۸.

به قدرتی بیش از قدرت استعدادی خود تکیه نماید و تنها به قدرت محدود خود متکی نباشد.^۱
 در آیات و روایات بیش از ۱۰۰۰ نام و صفت برای خدای متعال باز گفته شده است.^۲
 بررسی نام‌ها و اوصاف الهی نشان‌دهنده آن است که هر نام و صفتی به بخشی از اوصاف
 الهی اشاره دارد و تنها نامی که نمودار جمیع اوصاف جمال و جلال الهی است، لفظ جلاله
 «الله» است. از این رو، واژه مبارک «الله» به اوصاف دیگر، توصیف گردیده است؛ مانند:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ
 الْمُتَكَبِّرُ^۳

اوست خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمانروای پاک سلامت [بخش و]
 مؤمن [به حقیقت حق خود که] نگهبان عزیز جبار [و] متکبر [است]؛ پاک است
 خدا از آنچه [با او] شریک می‌گردانند.

«رحمان» و «رحیم» از ریشه «رحمت» است. «رحمان» به رحمت عام الهی (شامل همگان)
 و رحیم به رحمت خاص الهی (ویژه بندگان صالح و فرمان‌بردار) اشاره دارد. بر این پایه،
 رحمت الهی تمام جهان هستی را فرا گرفته است.

۲. ستایش، ویژه پروردگار عالمیان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است.

«حمد» در لغت به معنای ستایش، عمل زیبایی است که ثناشونده به اختیار خود آن را
 انجام داده است؛ برخلاف «مدح» که شامل ستایش عمل اختیاری و غیراختیاری است.^۴
 برای مثال، شخص کریم را می‌توان حمد و مدح کرد، اما یک گل خوش‌بو را فقط می‌توان
 مدح کرد. بر پایه عبارت «الحمد لله»، همه حمدها به «الله» اختصاص دارد.^۵

۱. طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۵.

۲. دعای جوشن کبیر در بردارنده هزار نام و اوصاف خدای متعال است.

۳. حشر / ۲۳.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۱۹.

۵. چه «ال» در «الحمد» الف لام جنس باشد و چه استغراق. (همان)

ادامه آیه و نیز آیات پسین آن به بیان چهار وصف «الله» پرداخته است:

نخست اینکه او «رب العالمین» است. واژه «رب» به معنای مالک، سید، صاحب و تربیت کننده است. این واژه به «الله» اختصاص دارد و در غیر خدای متعال فقط به صورت مقید (مانند رب الدار = صاحب خانه) یا جمع (مانند ارباب) به کار می رود.^۱ بنابراین «رب» به معنای مالکی است که مملوک خود را تدبیر می کند.^۲

«عالمین» جمع عالم است از ریشه «علم»، به معنای «آنچه علم به آن تعلق می گیرد». عالمین، هم شامل تمامی موجودات می شود، هم شامل نوع آنها، مانند عالم جماد، عالم نبات، عالم حیوان و عالم انسان، و هم شامل اصناف افراد اجتماع. مانند عالم عرب و عالم عجم.^۳ در هر نقطه ای از این کره خاکی که باشیم، به هرسو بنگریم، نعمت های بی شمار الهی را مشاهده می کنیم که خدای متعال آن را به انسان عطا فرموده است؛ از خورشید، ستارگان، کوه ها، معادن، دریا، جنگل، بیابان، حیوانات خشکی و دریایی گرفته تا ذره ذره وجود انسان، هرکدام نعمتی بزرگ از نعمت های بیکران الهی است که خدای سبحان آنها را به گونه ای تربیت کرده که خدمتگزار انسان باشند.

خورشید فروزان با آن بزرگی و عظمتش، نور و گرمای خود را به رایگان در اختیار انسان و طبیعت می نهد. اگر روزی خدای متعال، خورشید را از طلوع باز ایستاند، کره زمین و آنچه در آن است، جز توده ای از یخ نخواهند بود.

حیوانات با آن انواع فراوان و اندام ریزودرشتشان به شکلی در خدمت انسان قرار گرفته اند و انسان به رایگان از وجود آنها بهره می برد.

امام صادق علیه السلام خطاب به شاگردش مُفَضَّل می فرماید:

آیا شتر را نمی بینی که با آن قدرتی که چند مرد قوی از عهده اش بر نمی آیند، چگونه در برابر طفلی خُرد سر تسلیم فرود می آورد و مطیع او می شود؟ و گاو نر قدرتمند چگونه در برابر صاحبش مطیع و خاضع است تا یوغ را بر گردنش بگذارند و با گاو آهن شخم کند؟ و اسب نجیب چگونه خود را به انبوه شمشیر و نیزه می زند تا خواسته صاحبش را انجام دهد؟ و گله گوسفند را چگونه یک نفر می چراند

۱. کبیر مدنی شیرازی، *الطراز الأول*، ج ۲، ص ۴۵.

۲. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۲۲.

[و نگهداری می‌کند]؟ اگر گوسفندان پراکنده می‌گشتند و هر کدام به سویی می‌رفتند، چگونه یک شخص به آنها می‌رسید؟ ... اگر درندگان با عقل و هوش بودند و علیه مردم یکدست و هماهنگ می‌گشتند، هرآینه [در زمان اندکی] مردم را به عجز و ناتوانی می‌کشانیدند. راستی اگر شیران، ببران، پلنگان و گرگان همه علیه مردم متحد و همدست می‌گشتند، چه کسی توانایی رویارویی و مقابله با آنان را داشت؟

اگر قدری در این نعمت‌ها نگریسته شود، خدای قادر دانا را منشأ همه نعمت‌های کوچک و بزرگ خواهیم یافت. بر این بنیاد، هرکس در هر نقطه‌ای از این جهان هستی، با هر زبان و شیوه‌ای، هر زیبایی و کمالی را ستایش کند، درحقیقت سرمنشأ آن را که خدای متعال است، می‌ستاید.

بر پایه آیه «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۱ پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است، خدای متعال مسیر رشد و تربیت همه مخلوقات را تعیین نموده است؛ چنان که مثلاً یک نهال کوچک به درختی تنومند و پرثمر تبدیل می‌گردد و یا برخی حیوانات بر پایه حس جهت‌یابی که در وجودشان نهفته شده، قادرند پس از فرسنگ‌ها دور شدن از محل زندگی خود، دوباره به همان مکان اولیه بازگردند.^۲ همچنین است کندوی عسل که دنیایی عظیم در خود دارد. سازمانی وسیع، زندگی منظم، حکومتی مقتدر، صنعت دقیق و متقن، هوش سرشار و فعالیت خستگی‌ناپذیر زنبور و ... در درون تاریک کندوی عسل دیده می‌شود.^۳

امام علی علیه السلام فرمود:

اگر مردم در عظمت قدرت و نعمت‌های بزرگ پروردگار جهان فکر کنند، به راه مستقیم توحید برمی‌گردند و از مسئولیت و عذاب الهی می‌هراسند، ولی دل‌ها بیمار و بصیرت‌ها معیوب است. آیا در مخلوقات ریز و کوچک دقت و تأمل نمی‌کنند تا ببینند خدا چگونه آفرینش آنها را محکم و ترکیب و تشکیل آنها را متقن ساخته است؟^۴

۱. مفصل، التوحید، ص ۹۳.

۲. طه / ۵۰.

۳. برای مطالعه درباره نمونه‌های مختلف بنگرید به: نوری همدانی، شگفتی‌های آفرینش، ص ۱۲۷-۱۲۱.

۴. برای مطالعه بنگرید به: موریس مترلینگ، زنبور عسل.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷.

«دین» به معنای جزاء و «یوم الدین» به روز قیامت اشاره دارد. مالکیت خدای متعال در روز قیامت مالکیت حقیقی است و مانند مالکیت انسان در این جهان، اعتباری و قراردادی نیست. این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت خداست؛ بدین معنا که او آفریننده و پرورش دهنده موجوداتی است که در هر لحظه به آنها وجود و هستی می بخشد. از این رو، خداوند مالک حقیقی موجودات است.

انسان می تواند نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را در وجود خود نسبت به اعضای پیکرش بیابد. او مالک چشم، گوش، قلب و اعصاب خویش است، اما نه به معنای مالکیت پیکرش بیابد. بلکه از نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند، و احاطه سرچشمه می گیرد.^۱ اعتباری، بلکه از نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند، و احاطه سرچشمه می گیرد.^۱ تعبیر به مالکیت خدا در روز قیامت بیانگر نهایت سیطره او بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص است؛ روزی که همه انسان ها در آن دادگاه بزرگ برای حسابرسی در برابر مالک حقیقی خود حاضر می شود و تمام گفته ها، کارها و حتی اندیشه های خود را حاضر می بیند و در اینجا است که باید بار همه مسئولیت های اعمال خود را بردوش کشد.^۲

ه. تنها معبود و یاریگر

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.

تا بدین جا موضوع سخن، ستایش خدا و پروردگاری و رحمت و مالکیت او در روز قیامت است که لحن بیان آن به صورت غایب است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ...» اما از این آیه به بعد لحن سخن از غایب به خطاب تغییر می یابد.^۳ در حقیقت خدای متعال از اینجا به بعد به بندگان خویش می آموزد که چگونه او را مورد خطاب قرار دهند و از او چه بخواهند. از این رو می فرماید: «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم».

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. در اصطلاح به این فن ادبی، «التفات از غیبت به خطاب» گفته می شود. التفات در اصطلاح علم بدیع، منتقل ساختن کلام از روشی به روش دیگر است؛ یعنی از متکلم یا خطاب یا غیبت به یکی دیگر از اینها. التفات فوایدی دارد؛ از جمله تازه کردن سخن، و بازداشتن گوش از ملال و آزدگی، به جهت اینکه طبع بشر دوستدار تنقلات است و از استمرار بر یک شیوه، خسته می شود. (طاهرخانی، بلاغت و فواصل قرآن، ص ۷۰)

بر پایه تعلیم پروردگار یکتا، هرکس به تنهایی عبادت و استعانت خویش را شایسته درگاه الهی نمی‌بیند و برای همین با کار بست متکلم مع‌الغیر به جای متکلم وحده (تَعْبُدُ وَ نَسْتَعِينُ به جای اَعْبُدُ وَ اَسْتَعِينُ) عبادت و استعانت خود را به عبادت و استعانت دیگران پیوند می‌دهد، به امید آنکه عبادت و مددجویی‌اش با پیوستگی به عبادت دیگران شایستگی یافته و مورد پذیرش درگاه الهی قرار گیرد.

بنده با گفتن «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» نهایت خضوع و خشوع خود را نسبت به خدای اعلی اعلام می‌دارد و به نقطه انقطاع از غیر می‌رسد و عبادت و استعانت را منحصر در خدای سبحان قرار می‌دهد^۱ و جز خدا کسی را شایسته پرستش و سزاوار کمک‌خواهی نمی‌بیند.^۲

۶. درخواست هدایت به صراط مستقیم

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

ما را به راه راست هدایت کن.

پس از آنکه انسان، عبادت و یاری‌خواهی را فقط به خدا اختصاص داد، در ادامه خدای متعال به انسان می‌آموزد که از او چه بخواهد: بارالها! «ما را به راه راست هدایت کن». «صراط» به معنای «راه مستقیم» است. از این‌رو مفهوم «مستقیم» در واژه «صراط» نهفته و علت توصیف «صراط» به «مستقیم» نیز از باب تأکید بیشتر است.

انسان مؤمن هرچند در مسیر مستقیم «سیر الی الله» گام برمی‌دارد، به دلایلی ممکن است نعمت هدایت از او سلب گردد و از این مسیر منحرف شود. همچنین «صراط مستقیم» دارای مراتب مختلفی است و همه سالکان آن در یک سطح از هدایت نیستند. بر این بنیاد، سالکان این طریق باید همواره از خدای متعال بخواهند تا آنان را در این مسیر استوار و ثابت‌قدم قرار دهد و توفیق صعود به مراتب بالاتر را نصیب آنان نماید. از این‌رو، انبیا و اوصیای الهی نیز برای صعود به منازل رفیع کمال و ماندگاری در آن منزل نورانی همواره از خدای متعال هدایت به صراط مستقیم را درخواست می‌نمایند؛ چنان‌که قرآن در این باره می‌فرماید:

۱. از نظر ادبی، تقدم مفعول بر فاعل نشانه اختصاص و انحصار است. (زمخشری، *الکشاف*، ج ۱، ص ۱۳)

۲. جعفری، *توثر*، ج ۱، ص ۲۵.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى.^۱
و خداوند کسانی را که هدایت یافته‌اند، بر هدایتشان می‌افزاید.

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ.^۲
و آنان که به هدایت گراییدند، [خدا] آنان را هرچه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق]
پرهیزکاری شان داد.

امام علی علیه السلام در تفسیر آیه ششم سوره حمد فرمود:

منظور از «اهدنا» این است که خدایا! ادامه بده به ما آن توفیق خود را که به سبب آن
در گذشته تو را اطاعت کردیم، تا اینکه در آینده و بقیه عمرمان نیز اطاعت کنیم.^۳

صراط مستقیم، دین و آیین الهی است^۴ که هیچ کژی و انحرافی در آن نیست و اگر
مفسران آن را به اسلام، قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار علیهم السلام و ... تفسیر کرده‌اند،^۵ بازگشت
تمام این معانی به همان دین و آیین الهی در جنبه‌های اعتقادی و عملی است که انبیای
الهی منادی آن بوده‌اند؛ همان حقیقت واحدی که شکل کامل تر آن را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورد
تا انسان با تمسک به آن از انحراف‌ها و کژی‌ها نجات یابد.

قرآن کریم افزون بر صراط مستقیم از راه‌های دیگری نیز برای رسیدن به خدا سخن
می‌گوید که از آنها به «سبیل» یاد کرده است. این واژه در آیات قرآن کریم به صورت مفرد^۶ و
جمع^۷ به کار رفته، اما واژه «صراط» ۳۳ بار در قرآن استفاده شده و همیشه به صورت مفرد
آمده است؛ چراکه راه روشن یک راه بیشتر نیست. علامه طباطبایی می‌نویسد:

صراط مستقیم راهی به سوی خداست که هر راه دیگری که مخلوقات به سوی خدا

۱. مریم / ۷۶.

۲. محمد / ۱۷.

۳. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۸۵.

۴. قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بگو: پروردگارم
مرا به راه راست هدایت کرده است؛ دینی پایدار، آیین ابراهیم حق‌گرای، و او از مشرکان نبود. (انعام / ۱۶۱)

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۴؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۵.

۶. مانند این آیات: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا» در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در
راه او صف در صف جهاد می‌کنند. (صف / ۴)

۷. وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم.
(عنکبوت / ۶۹)

دارند، شعبه‌ای از آن است، و هر طریقی که آدمی را به سوی خدا راهنمایی می‌کند، بهره‌ای از صراط مستقیم را داراست... اما خود صراط مستقیم بی هیچ قید و شرطی رهرو خود را به سوی خدا هدایت و او را به مقصد می‌رساند. به همین جهت خدای تعالی نام آن را صراط مستقیم نهاد؛ زیرا «صراط» به معنای «راه روشن» است.^۱

البته ناگفته نماند همان گونه که صراط مستقیم مهیمن و مافوق همه سبیل‌هاست، اصحاب صراط مستقیم نیز - که خدا آنان را در آن صراط جای داده - مهیمن و مافوق سایر مردم هستند؛ زیرا خدای تعالی امور آنان را خودش برعهده گرفته و هدایت مردم را بر دوش آنها نهاده است؛^۲ چنان که درباره آنان فرمود: «وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا»؛^۳ اینان بهترین رفیق‌اند.

۷. برترین مصداق صراط مستقیم

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.

راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، نه کسانی که بر آنان غضب کرده‌ای و نه گمراهان.

آیه پایانی سوره حمد به تفسیر صراط مستقیم پرداخته است. در این آیه از سه گروه و مسیر آنها سخن به میان آمده است: «نعمت داده شدگان»، «غضب شدگان» و «گمراهان». خدای متعال راه نعمت داده شدگان را همان صراط مستقیم دانسته که در مقابل راه غضب شدگان و گمراهان قرار دارد.

نعمت به معنای آسایش، وسیله زندگی است. مقصود و مطلوب نهایی انسان، راه مستقیم است و او جز با رسیدن به هدایت، آسایش نمی‌یابد. مسافری که مسیر و مقصد خود را بشناسد، رنج سفر برایش آسان می‌شود، بی آنکه از کم و کاست زاد و توشه بهراسد.^۴ قرآن کریم در آیه دیگری^۵ صاحبان این نعمت را به حسب مراتب، پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان معرفی نموده است. از آیات قرآن استفاده می‌شود که «ضالین» گمراهان عادی و «مغضوب علیهم» گمراهان

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. نساء / ۶۹.

۴. طالقانی، *پرتوی از قرآن*، ج ۱، ص ۴۲.

۵. نساء / ۶۹.

لجوج یا منافق هستند که در برخی آیات مورد غضب و لعن خدا واقع شده‌اند.^۱ بنابراین «الْمَغْضُوبُ عَلَيْهِمْ» کسانی هستند که افزون بر کفر، راه لجاجت و دشمنی با حق را می‌پیمایند و حتی از آزاررسانی به رهبران الهی فروگذاری نمی‌کنند.

در روایات اسلامی از جمله مصادیق روشن «مغضوب علیهم» یهودیان در سرپیچی از حق دانست. یهود از سر علت این امر را می‌توان در طرز تفکر عمومی یهودیان در سرپیچی از حق دانست. یهود از سر تعصب نژادی و غرور دینی، جهان و مردم جهان را ملک و مال خود می‌داند و معتقد است که خدا فقط خدای یهود، دنیا از آن یهود، مردم آن بردگان یهود، و سرای جاودان نیز برای یهود است.^۲

تأثیر این گونه عقیده و غرور، کشته شدن روح خیر و رحمت و عواطف و فضایل انسانی است. مردمی که از این معانی و فضایل تهی شدند، روح تکامل و قدرت معنوی نخواهند داشت و به جای آن، به ماده و پول، بیش از حد علاقه‌مند می‌شوند و بدون هیچ‌گونه خدمت و مبادله درستی، هدفشان جمع ثروت به هر شیوه‌ای است.

همچنین در روایات، نصارا از مصادیق «ضالین» ذکر شده‌اند.^۳ نصارا گرچه از جهت کمالات عقلی و خلقی و عواطف انسانی پیش رفتند، در آن زمان برکناری از زندگی و بریدن از زن و فرزند و دنیا را شرط رستگاری و کمال معنوی پنداشتند و از صراط مستقیم منحرف و گمراه گشتند. این توجه افراطی به ثروت و مادیات - که پایه تمدن غربی مسیحی است - دنیا را مضطرب کرده و آسایش را از ساکنان این سیاره ربوده و در نتیجه همان تفریط و رهبانیت ساختگی است.

کاربست «غیر» به جای «لا» در «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» می‌تواند بیانگر فاصله زیاد این گروه با منعمان باشد؛ درحالی که «ضالین» به خاطر عطف با «لا»، فاصله‌شان با منعمان - در مقایسه با مغضوبان - کمتر است؛ زیرا در گمراهان (ضالین) امید به بازگشت به راه حق وجود دارد،^۴ چنان که قرآن می‌فرماید:

۱. نحل / ۱۰۶؛ فتح / ۶؛ آل عمران / ۱۱۲.

۲. عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۲۴.

۳. طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۴۲.

۴. عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۲۴.

۵. طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۴۳.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.^۱

مسلمانان یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، نزدیک‌ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت؛ زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی‌اند که تکبر نمی‌ورزند.

پژوهش و اندیشه

۱. نماز در ادیان گوناگون چگونه است؟
۲. آثار دنیوی و اخروی نماز چیست؟
۳. درباره آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» تحقیق کنید.
۴. درباره تفسیر عرفانی سوره حمد، گزارشی ارائه نمایید.
۵. چگونه موجودات جهان خداوند را حمد و تسبیح می‌کنند؟
۶. پیام‌های سوره حمد و توحید را با استفاده از تفاسیر استخراج کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفسیر سوره حمد، امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲. تفسیر نور، محسن قرائتی، تهران، مرکز درس‌هایی از قرآن.
۳. رازهای نماز، عبدالله جوادی آملی، قم، اسراء.
۴. آثار و برکات نماز در دنیا و آخرت، عباس عزیزی، قم، صلاة.
۵. نماز در ادیان، ابوالقاسم جعفری، تهران، ستاد اقامه نماز.